



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

# دانش

فصلنامه علمی- پژوهشی

شماره ۱۵۸-۱۵۹

پاییز و زمستان

۱۴۰۳

\* یادها و یادگارها از شخصیت های تأثیرگذار: روایتی از زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر قاسم صافی و تأثیر او در روابط علمی و پیوندهای عاطفی ایران و پاکستان  
الهام حدادی

\* تصویر ایران در برگزیده منشآت فرهاد میرزا معتمدالدوله  
شیرزاد طایفی، امیرحسین جمالی هل آباد

\* پوریم و اغراق آمیزی در کتاب استر  
یوسف حسین

\* گونه‌شناسی رنج در غزلیات امیری فیروزکوهی  
معصومه موسایی باغستانی، محمدعلی فرهی

\* آیین فاجعه: درگیری‌ها و بحران‌ها در ادبیات اردو پس از تجزیه شبه‌قاره  
غلام اکبر، محمد وسیم

\* معرفی دیوان حزین: نسخه‌ واله داغستانی  
انصاری عبدالرحمان

\* بر ساخت سه تصویر از چین در داستان های شاهدخت چینی» با مقایسه سه حکایت از سمک عیار، جامع الحکایات و مثنوی معنوی  
ایی ایون تانگ

\* بررسی مسائل آموزش زبان فارسی در دانشگاه ها و مؤسسه زبان‌های نوین دانشگاه های بنگلادش  
شوجان پرویز

\* واکاوی تطبیقی اندیشه های ابن عربی و ساموئل تیلر کالریج درباره تمایز میان خیال و تخیل  
محمد شیخ الاسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان  
دارای درجه علمی - پژوهشی (ISI) از کمیسیون آموزش عالی پاکستان



سر دبیر: دکتر محمد سلیم مظهر

مدیر مسئول: مجید مشکی

مدیر اجرایی: دکتر الهام حدادی

ویراستار علمی: دکتر فرهاد درودگریان

طرح روی جلد و صفحه آرا: سید علی عباس رضوی

چاپ: چاپخانه المسطر، اسلام آباد

شماره: ۱۵۹-۱۵۸، پاییز و زمستان ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: اردیبهشت ۱۴۰۴

بها: ۴۰۰ روپیه

نشانی: پاکستان، راولپنڈی، منطقه سیتلائیت تاون، خیابان ایران، شماره ۴۶-A

کد پستی: ۴۶۰۰۰

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

تلفن: ۰۰۹۲۵۱۴۹۳۲۲۴۸      دورنگار: ۰۰۹۲۵۱۴۴۵۲۹۰۸

نشانی الکترونیکی: daneshper1@yahoo.com

وبگاه: <https://pakdanesh.com>

ISSN: 1018-1873

## هیئت تحریریه:

**غلامعلی حداد عادل** (استاد و رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی- ایران)، **عارف نوشاهی** (استاد و فهرست نگار- پاکستان)، **محمد سلیم مظہر** (استاد دانشگاه پنجاب، پاکستان)، **نور محمد مہر** (استاد دانشگاه نومل اسلام آباد- پاکستان)، **اقبال شاہد** (استاد دانشگاه جی.سی.لاہور- پاکستان)، **رضا مصطفوی سبزواری** (استاد دانشگاه علامہ طباطبائی- ایران)، **فلیحہ زہرا کاظمی** (استاد دانشگاه ال.سی لاہور، پاکستان)، **نعمت اللہ ایران زادہ** (دانشیار دانشگاه علامہ طباطبائی- ایران)، **مریم خلیلی جہان تیغ** (استاد دانشگاه سیستان و بلوچستان- ایران)، **بہادر باقری** (دانشیار دانشگاه خوارزمی- ایران)، **کریم نجفی برزگر** (دانشیار دانشگاه پیام نور- ایران)، **علی پدرام میرزایی** (دانشیار دانشگاه پیام نور- ایران)، **فرہاد درودگریان** (دانشیار دانشگاه پیام نور- ایران)، **الہام حدادی** (استاد آموزش ادبیات فارسی به غیر فارسی زبانان بنیاد سعدی).

## شورای علمی:

**محمد بقایی** (اقبال شناس و پژوهشگر- ایران)، **محمد نذیر بیسپا** (استاد دانشگاه کراچی- پاکستان)، **محمد سفیر** (استادیار دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد- پاکستان)، **حکیمہ دسترنجی** (پژوهشگر و دکترای اقبال شناسی- ایران)، **فرزانه اعظم لطفی** (دانشیار دانشکده زبان ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران- ایران)، **فریدہ داوودی مقدم** (دانشیار دانشگاه شاہد- ایران)، **شہلا سلیم نوری** (استاد دانشگاه کراچی- پاکستان)، **سیف الاسلام خان** (استاد دانشگاه داکا- بنگلادش)، **علیرضا شاد آرام** (استادیار دانشگاه پیام نور تهران- ایران)، **مرتضی عمرانی چرمگی** (دانشیار دانشگاه پیام نور تهران- ایران)، **علی کمیل قزلباش** (مدرس و پژوهشگر پاکستان)، **علی گوزل یوز** (استاد دانشگاه استانبول- ترکیه)، **قاسم صافی** (استاد بازنشسته دانشگاه تهران- ایران)، **شیرزاد طایفی** (دانشیار دانشگاه علامہ طباطبائی تهران- ایران)، **محمد ناصر** (استاد دانشگاه پنجاب- پاکستان).

## دانش؛ فصلنامه علمی – پژوهشی ویژه نسخ خطی، تاریخ و ادبیات فارسی ایران، شبه‌قاره (پاکستان، هندوستان، بنگلادش)، افغانستان و آسیای میانه است.

در نوشتار دانش باید:

۱. ارسال مقاله تنها از طریق آدرس رایانامه نشریه **daneshper1@yahoo.com** انجام شود. مقاله‌های ارسالی باید در زمینه تخصصی نشریه و دارای جنبه آموزشی یا پژوهشی و حاصل کار پژوهشی نویسنده یا نویسندگان باشد.
۲. مقاله دارای نام و نام خانوادگی، دانشنامه و جایگاه علمی، رایانامه (ایمیل)، نشانی و شماره تلفن نویسنده/نویسندگان باشد.
۳. مقاله‌های برگرفته از پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشجویان با نام استاد راهنما، مشاوران و دانشجو و با تاییدیه استاد راهنما و مسئولیت وی منتشر می‌شود.
۴. علاوه بر قرار گرفتن موضوع مقاله در دامنه تخصصی مجله، مقاله یا بخشی از آن نباید در هیچ مجله‌ای در داخل یا خارج از کشور در حال بررسی بوده یا منتشر شده باشد یا هم‌زمان برای سایر نشریه‌ها ارسال نشده باشد. مقالات ارائه شده به صورت خلاصه مقاله در کنگره‌ها، سمپوزیوم‌ها، سمینارهای داخلی و خارجی که چاپ و منتشر شده باشد، می‌تواند در قالب مقاله کامل ارائه شوند.
۵. ساختار متن اصلی مقاله تا حد امکان بخش‌های زیر را شامل گردد:
  - مقدمه و بیان مساله، پیشینه پژوهش، روش پژوهش، تجزیه و تحلیل یافته‌ها، نتیجه‌گیری
  - نحوه درج جداول و نمودارها:
  - جداول و نمودارها به ترتیب شماره گذاری شده و در متن مقاله در جای خود مورد استفاده قرارگیرند.
  - عنوان تمام جداول در بالا و نمودارها در پایین آنها درج شوند.
  - ذکر مرجع در کنار عنوان جداول و نمودارها ضروری است.
  - نحوه درج سایر موارد:
  - نمادگذاری‌ها، و زیرنویس‌ها در پائین هر صفحه درج شود.
  - ضامنه و یادداشت‌ها در انتهای مقاله و بعد از مراجع آورده شوند.
۶. مقاله‌های ترجمه شده از زبان‌های دیگر قابل پذیرش نخواهد بود.
۷. نشریه در رد یا پذیرش، ویرایش، تلخیص یا اصلاح مقاله‌های پذیرش شده آزاد است.
۸. مقاله‌های علمی-مروری از نویسندگان مجرب در زمینه‌های تخصصی در صورتی پذیرش می‌شود که به منابع متناهی استناد شده و نوآوری خاصی داشته باشد.
۹. اصل مقاله‌های رد شده یا انصراف داده شده پس از شش ماه از آرشو مجله خارج خواهد شد و مجله هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال آن نخواهد داشت.
۱۰. حروف چینی مقاله‌های ارسالی بایستی در اندازه A4، دو ستونه، با فاصله تقریبی میان دو ستون و میان سطور ۱ سانتیمتر با قلم B Nzanin نازک ۱۲، برای متن‌های لاتین با قلم Times New Roman نازک ۱۱ با فاصله تقریبی میان سطور ۱ سانتیمتر و برای متن‌های عربی با قلم B Badr ۱۲، با فاصله تقریبی میان سطور ۱ سانتیمتر، در محیط Microsoft Word 2003-2007 و با فاصله ۲ سانتیمتری از چپ و راست و فاصله ۳ سانتیمتری از بالا و پایین کاغذ انجام شود.
۱۱. رعایت رسم‌الخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی الزامی بوده و در کلماتی که به‌ها، ای، اند و امثال آن ختم و در کلماتی که با می شروع شده‌اند باید بین آن‌ها فاصله مجازی (نیم فاصله) باشد.
۱۲. دستورهای نقطه گذاری در نوشتار متن رعایت شوند. به طور مثال گذاشتن فاصله قبل از نقطه (.)، کاما (,) و علامت سؤال (؟) لازم نیست، ولی بعد از آن‌ها، درج یک فاصله الزامی است.
۱۳. کلیه صفحات مقاله از جمله صفحاتی که دارای شکل / جدول / تصویر می‌باشند، دارای قطع یکسان و شماره صفحه باشد.
۱۴. حداکثر حجم مقاله‌ها همراه با جدول‌ها و نمودارها نباید از ۲۰ صفحه (۶۰۰۰ کلمه) بیشتر باشد.

۱۵. مقاله های ارسالی از نظر ساختاری باید دارای بخش های زیر باشد:
  - الف. صفحه نخست فایل اصلی شامل چکیده فارسی و انگلیسی دو ستونه می باشد. اندازه قلم چکیده ۱۰ و اندازه قلم متن اصلی ۱۲ می باشد.
  - ب. چکیده ی فارسی: شامل شرح مختصر و جامعی از محتوای مقاله با تاکید بر طرح مسئله، هدف ها، روش ها و نتیجه گیری است. چکیده در یک پاراگراف و حداکثر در ۲۵۰ کلمه تنظیم شود. این بخش از مقاله در عین اختصار باید گویای روش کار و برجسته ترین نتایج تحقیق بدون استفاده از کلمات اختصاری تعریف نشده، جدول، شکل و منابع باشد.
  - ج. کلید واژگان: (۳ تا ۷ واژه) واژه های کلیدی به نحوی تعیین گردند که بتوان از آن ها جهت تهیه فهرست موضوعی (Index) استفاده کرد.
  - د. صفحات مقاله پس از صفحه چکیده بدون درج مجدد عنوان مقاله یا نام نویسنده /نویسندگان خواهد بود.

نحوه ارجاع در داخل متن مقاله:

  - الف. برای منابعی که یک یا چند نویسنده دارد: (نام خانوادگی نویسنده/ نویسندگان، سال:صفحه)
  - ب. برای منابعی که از نوشته دیگران نقل قول شده است: (نقل از...، سال، صفحه)
  - ج. برای منابع اینترنتی: (نام خانوادگی نویسنده یا نام فایل html ، تاریخ یا تاریخ دسترسی به صورت روز، ماه، سال)

نحوه ارجاع در پایان مقاله:

  - الف. ارجاع مآخذ در قسمت مراجع به روش APA انجام شود و مشخصات کامل منبع به ترتیب حروف الفبا آورده شود. فقط منابع استفاده شده در متن، در فهرست منابع مورد استفاده ارائه شوند:
  - ب. کتاب: نام خانوادگی، نام نویسنده/ نویسندگان. (سال انتشار). عنوان کتاب. محل نشر: ناشر. نوبت ویرایش یا چاپ.
  - ج. پایان نامه: نام خانوادگی، نام نویسنده/ نویسندگان. (سال). عنوان پایان نامه، ذکر پایان نامه بودن منبع، دانشگاه.
  - د. مقاله: نام خانوادگی، نام نویسنده/ نویسندگان، (سال)، عنوان مقاله، نام نشریه. صاحب امتیاز، سال، دوره یا شماره، شماره صفحه هایی که مقاله در آن درج شده.
  ۱۶. در کلیه صفحات نشریه و در ارجاع نویسی باید نام کتاب ها به صورت /تالیف آورده شود.
  ۱۷. پاورقی های فارسی به صورت راست چین و انگلیسی به صورت چپ چین آورده شود.

### “یادآوری”

- دانش در ویرایش نوشتار دریافتی آزاد است.
- هر نوشتار نشانگر دیدگاه نویسنده آن است.
- اگر پس از چاپ مقاله، آشکار شود که نویسنده آن کسی دیگر است، دانش برای پاس راستی و درستی و جایگاه خود و حقوق نویسندگان، آن کژی را در شماره آینده به آگاهی خوانندگان می رساند و فرستنده مقاله - که نام خود را بر آن نهاده - نیز باید پاسخ گوی کار خویش باشد.
- ریزنگاره شماره های دانش در نشانی <https://pakdanesh.com> در دسترس پژوهشگران می باشد.
- بهره گیری از نوشتارهای دانش در کتاب ها و پیاپیها با آوردن نام فصلنامه، آزاد است.
- خواهشمند است، فرم های مربوط به تعارض منافع، توافق واگذاری حقوق معنوی، تعهدنامه نویسندگان و پوشش نامه همزمان با فرستادن مقاله تکمیل و به فصلنامه ارسال شود.

## فهرست مطالب

- سخن دانش ۹
- یادها و یادگارها از شخصیت‌های تأثیرگذار: روایتی از  
زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر قاسم  
صافی و تأثیر او در روابط علمی و پیوندهای عاطفی  
ایران و پاکستان ۱۱
- تصویر ایران در برگزیده منشآت فرهاد میرزا  
معمدالدوله ۵۱  
شیرزاد طایفی  
امیرحسین جمالی هل‌آباد
- پوریم و اغراق آمیزی در کتاب استر ۸۴  
یوسف حسین
- گونه‌شناسی رنج در غزلیات امیری فیروزکوهی ۱۰۲  
معصومه موسایی باغستانی  
محمدعلی فرهی
- آینه فاجعه: درگیری‌ها و بحران‌ها در ادبیات اردو پس  
از تجزیه شبه‌قاره ۱۲۹  
غلام اکبر  
محمد وسیم
- معرفی دیوان حزین: نسخه‌واله داغستانی ۱۵۶  
انصاری عبدالرحمان
- برساخت سه تصویر از چین در داستان‌های شاهدخت  
چینی» با مقایسه سه حکایت از سمک عیار، جامع  
الحکایات و مثنوی معنوی ۱۷۱  
ابی ایون تانگ
- بررسی مسائل آموزش زبان فارسی در دانشگاه‌ها و  
مؤسسه زبان‌های نوین دانشگاه‌های بنگلادش ۱۹۰  
شوجان پرویز
- واکاوی تطبیقی اندیشه‌های ابن عربی و ساموئل تیلر  
کالریج درباره تمایز میان خیال و تخیل ۲۰۷  
محمد شیخ الاسلامی



## سخن دانش

هیچکس رازی که من گویم نگفت      همچو فکر من در معنی نسفت  
برگرفتم پرده از راز خودی      وانمودم سرّ اعجاز خودی  
(علامه اقبال لاهوری)

به مدد حق، شماره ۱۵۸-۱۵۹ فصلنامه دانش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر شد. در این شماره فصلنامه دانش با مقاله «یادها و یادگارها از شخصیت‌های تاثیرگذار: روایتی از زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر قاسم صافی و تأثیر او در روابط علمی و پیوندهای عاطفی ایران و پاکستان» به بررسی خدمات علمی و فرهنگی این استاد باسابقه دانشگاه تهران به کشور پاکستان پرداخته شده است. ایشان در طول سالهای زندگی چه در زمان حضور در پاکستان و چه در ایران منشأ خدمات اثرگذاری در آثار پژوهشی خویش در پیوستگی ادبی و فرهنگی دو کشور بودند.

لازم به ذکر است که استادان و پژوهشگران با تحقیقات ارزشمند خود نقشی اساسی در تقویت روابط فرهنگی و همسایگی دو کشور ایران و پاکستان ایفا می‌کنند. از این رو، فصلنامه دانش خود را موظف می‌داند تا خدمات این بزرگواران را گرمی بدارد و از پژوهشگران محترم دعوت می‌نماید که مقالات خود را در خصوص این شخصیت‌ها به فصلنامه ارسال نمایند. این تلاش‌ها نه تنها به ارتقاء سطح علمی و فرهنگی دو کشور کمک می‌کند، بلکه زمینه‌ساز تبادل اندیشه‌ها و تجربیات مشترک نیز خواهد بود. امید است با همکاری و همفکری پژوهشگران، افق‌های نوینی در عرصه علم و فرهنگ میان دو کشور گشوده شود.

**مجید مشکی**

**مدیر مسئول فصلنامه دانش**



**یادها و یادگارها از شخصیت‌های تأثیرگذار:**  
**روایتی از زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر قاسم صافی**  
**و تأثیر او در روابط علمی و پیوندهای عاطفی ایران و پاکستان**

الهام حدادی<sup>۱</sup>

**Memories and mementos of influential personalities**  
**A narrative of the biography and scientific and cultural**  
**services of Dr. Qasem Safi and his influence on scientific**  
**relations and emotional bonds between Iran and Pakistan<sup>2</sup>**

**Elham Haddadi**, Professor of Teaching Persian Literature to Non-Persian Speakers, Head of the International Cooperation and Subcontinent Department at the Saadi Foundation.

**Abstract**

In the history of the long-standing and strong relations between the two neighboring, friendly and Muslim countries of Iran and Pakistan, wherever the names of researchers and thinkers who have been the source of effective services in cultural communication and in the writing of ancient and contemporary scholars and mystics are mentioned, Dr. Qasem Safi is also a familiar name and a valuable and colorful presence. He is considered one of the contemporary figures and scholars of Iqbal who has taken effective steps in the field of publishing, expanding

---

<sup>۱</sup> استاد آموزش ادبیات فارسی به غیر فارسی زبانان، رئیس اداره همکاری‌های بین الملل و شبه قاره بنیاد سعدی

<sup>۲</sup> It is worth noting that this article is the result of studying and utilizing various sources about Dr. Safi, as well as studying and reviewing some of his works and writings, and also conducting interviews with her.

and promoting Persian literature and history in the subcontinent and honoring the prominent scientific and literary figures of Iran and Pakistan. His scientific services have a special place in strengthening the cultural and literary relations and bonds between these two lands and the rapprochement of mystical paths and Islamic religions.

Dr. Safi's writings, articles, and correspondence, with his fluent and tasteful pen, testify to a sense of responsibility, love, and affection for the precious heritage of the Persian language and literature. His motivation is influenced by the esteem he has placed in the scientific and literary figures of this language, and the recognition and introduction of professors, researchers, and leaders and servants of this precious valley. He plays an influential and continuous role in reviving the common heritage, creating scientific and emotional bonds, and establishing affection and friendship between them, especially in commemorating letters and obituaries, which are among his outstanding works and indicate the elegance of his thought and the delicacy of his pen. He narrates what he has learned and experienced in a documented and accurate manner and presents it to society and future generations.

This article briefly discusses her biography, scientific and cultural services in this regard, and her contacts and connections with the masters of knowledge and literature.<sup>1</sup>

**Keywords:** Persian language and literature, Iran and Pakistan, subcontinent, biography, Qasem Safi, Golpayegan.



## چکیده

در تاریخ روابط دیرینه و مستحکم دو کشور همجوار، دوست و مسلمان ایران و پاکستان، در هر مقام که نام پژوهشگران و اندیشمندانی که در ارتباطات فرهنگی و در حالنامه‌نگاری عالمان و عارفان متقدم و معاصر، منشأ خدمات مؤثر بوده‌اند، دکتر قاسم صافی نیز نامی آشنا و حضوری ارزشمند و پر رنگ دیده می‌شود. او یکی از چهره‌های معاصر و اقبال پژوهانی یاد می‌شود که در زمینه نشر و گسترش و ترویج ادب و تاریخ فارسی در شبه قاره و تکریم رجال برجسته علمی و ادبی ایران و پاکستان، قدم‌های مؤثری برداشته است و خدمات علمی او در تقویت روابط و پیوندهای فرهنگی و ادبی این دو سرزمین و تقریب طریقت‌های عرفانی و مذاهب اسلامی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. تألیفات و مقالات و مکاتبات دکتر قاسم صافی با قلم روان و ذوقی که در نوشتار داشته، حکایت از حس مسئولیت و عشق و دلدادگی به میراث گرانسنگ زبان و ادب فارسی دارد و انگیزه او متأثر از اعتباری است که به رجال علمی و ادبی این زبان و شناسایی و معرفی استادان و پژوهشگران و سرآمدان و خادمان این وادی گرانبها قائل شده است و نقش اثرگذار و مستمری را در احیای میراث مشترک و ایجاد پیوندهای علمی و عاطفی و برقراری مودت و دوستی بین آنان به ویژه در بزرگداشت‌نامه‌ها، و سوگنامه‌ها که از کارهای برجسته ایشان و حاکی از ظرافت اندیشه و لطافت قلم ایشان به شمار می‌رود، ایفا نماید و آنچه را آموخته و تجربه کرده به شکل مستند و درست روایت کند و به جامعه و آیندگان، تقدیم نماید.

در این نوشتار به زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی او در این راستا و مراودات و حلقهٔ اتصال وی با ارباب دانش و ادب به اختصار پرداخته می‌شود.<sup>۱</sup>

**واژگان کلیدی:** زبان و ادب فارسی، ایران و پاکستان، شبه قاره، زندگینامه، قاسم صافی، گلیایگان.



<sup>۱</sup> شایان ذکر است که این نوشتار، نتیجه مطالعه و بهره‌گیری از منابع مختلف درباره دکتر صافی و همچنین مطالعه و بررسی برخی از آثار و تألیفات وی و نیز در گفت و گو با ایشان انجام گرفته است.

## مقدمه

ریشه روابط فرهنگی ملت‌های ایران و پاکستان را می‌توان در ازمنه قبل از تاریخ جستجو کرد. از مطالعه آثار پهلوی بر می‌آید که روابط فرهنگی ایران با پاکستان از روزگاران باستان که جزئی از شبه قاره هند محسوب می‌شده برقرار بوده است و مرزهای جغرافیایی این مناطق با هم پیوند نزدیک داشته‌اند. لکن در مقطعی از زمان، نفوذ و حاکمیت ۱۵۰ ساله انگلیس آن قدر مؤثر بوده که زبان انگلیسی به زبان رسمی، اداری و اجتماعی و علمی و آموزشی و وسیله استخدام و پژوهش به جای زبان فارسی در این سرزمین جایگزین می‌شود و خوشبختانه طولی نمی‌کشد که با مبارزات پیوسته مردم شبه قاره به رهبری مهاتما گاندی و یارانش و رهایی این سرزمین از زیر یوغ انگلیسی‌ها، فرصتی به دست می‌آید که زبان فارسی به تدریج و البته به زحمت، تاحدودی زمینه احیای آن مجدداً فراهم می‌شود و آثار و نشریات عدیده و ارزشمند پدید می‌آید و شاعران و پژوهشگران و عارفان و عالمانی به منصه ظهور می‌رسند (صافی، ۱۳۸۲، ص ۵، ۲۸).

## پاکستان

پاکستان در جنوب قاره آسیا و در جنوب شرقی ایران و در همسایگی چین و افغانستان و ایران و دریای عمان و اقیانوس هند واقع شده و در نقشه ژئوپولوتیک جهان، جایگاهی مهم و ویژه دارد. شامل چهار ایالت به نام استان‌های سرحد، بلوچستان، سند، و استان پنجاب است و مساحت آن ۸۸۱۹۱۳ کیلومتر و جمعیت بالغ بر ۲۴۹ میلیون نفر است (صافی، ۱۳۷۸، ص ۷).

پاکستان، تاریخچه گسترده‌ای دارد که با تاریخ هندوستان، اشتراک دارد و دارای تمدن آسیایی بوده و یکی از تمدن‌های بزرگ جهان به حساب می‌آید و همچنین محل تقاطع راه‌های تجاری-تاریخی مانند جاده ابریشم بوده است. این کشور در آبان ماه ۱۳۲۶ خورشیدی مطابق ۱۴ اوت ۱۹۴۷ میلادی تأسیس شد و کراچی مرکز



دولت تعیین گردید. سند مکتوب عهدنامه مودت بین دو کشور ایران و پاکستان با به رسمیت شناختن آن از سوی ایران و تأسیس سفارت ایران در آن کشور، از اقداماتی بود که انجام گرفت و طی آن، موافقت‌نامه فرهنگی بین ایران و پاکستان در اسفندماه ۱۳۲۴ تحقق یافت و بر مبنای آن، تدریس زبان فارسی از دوره دبیرستان و مبادله دانشجویان و هنرمندان بین دو کشور و مواردی دیگر انجام گرفت.

در این میان، فرزائگانی همت کردند و کوشیدند در حیطه‌های آموزشی و خدمات علمی و فرهنگی و تشیید و استحکام بخشیدن به روابط مشترک بین ملت و دولت‌های ایران و پاکستان و توجه ویژه برای حفظ و اعتلای زبان و فرهنگ فارسی، نقش سازنده و مؤثری ایفا کنند و روابط صمیمانه علمی و ادبی و فرهنگی با بزرگان علم و ادب و اقشار مختلف جامعه برقرار کنند.

یکی از آن شخصیت‌های فرهیخته و تأثیرگذار در این عرصه، دکتر قاسم صافی استاد زبان و ادبیات فارسی و پژوهشگر پیشکسوت نمونه دانشگاه تهران است که با حضور چندین ساله در نواحی مختلف پاکستان و در مقام مسئولیت‌های رایزنی فرهنگی و مدیریت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و تدریس در دانشگاه‌های جی سی و پنجاب پاکستان، منشأ خیر کثیر واقع شده و با سخنرانی‌ها و تدوین تألیفات و نگارش مقالات عدیده و مصافحه و مراوده با اهل قلم و شعر و ادب و عالمان و عارفان، حضور بارز در رسانه‌ها و محافل علمی و فرهنگی و دانشگاهی و داوری پایان‌نامه‌های تحصیلی دکتری، عملکرد بسیار ثمربخشی را رقم زده است و نقش ارزشمند و پرثمری از وی در سرزمین پاکستان به یادگار گذاشته شده و ثمراتش پس از مأموریت‌های فرهنگی و آموزشی، به طور مستمر از طریق ارتباطات عالمانه و تحریر پژوهشنامه‌ها، استمرار داشته و دارد.

او به حق یکی از چهره‌های نامداری است که قادر بوده به لحاظ خلق و خوی صمیمانه و نفوذ علمی و فرهنگی و شخصیت وزینی که داشته، روابط عاطفی و علمی و فرهنگی با بزرگان علم و ادب و دین و عرفان این خطه داشته باشد و از محبوبیت بین قشرهای مختلف برخوردار باشد. مقالاتی که در نکوداشت و بزرگداشت استادان و مشاهیری از پاکستان نگاشته و روابط صمیمانه و مودت و دوستی سرشار و مخلصانه و آزادمنشانه‌ای که با آنان داشته، گویای تأثیر و تأثراتی است که این چهره

فرهنگی در ارتباط با میراث مشترک فرهنگی ایران و پاکستان و توجه به شخصیت‌های علمی هر دو سرزمین، وجه همت و نظر او بوده و مستمر در تقویت مبانی آن و بیان صفات مثبت افراد کوشیده است.

قلم او پیرامون شخصیت‌ها که از سر اخلاص و با نیت تجلیل از بزرگان و ترویج فضیلت‌ها و ادای احترام به دانشمندان و دانشوران به تحریر آمده، روایتی است مستند و حقیقی با نثری روان و گیرا و پرنغز و در تحریر مسائل اجتماعی نیز که جنبه توصیفی و انتقادی دارد برای کارگزاران و زمامداران، سودمند است. خصیصه اوست که در نگارش سرگذشت‌ها، صفات مثبت افراد را چنان برجسته جلوه می‌دهد که خواننده، شیفته می‌شود و ضمن توجه دادن به خود و به هر کس در هر مقام و شرایطی که دارد، نیز تذکار می‌دهد که عمر آدمی محدودیت زمانی دارد و مرگ، پای ویز انسان است و به تعبیر فردوسی "ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم" (صافی، ۱۴۰۳، ص ۱۶).

## ایران

ایران در غرب آسیا و منطقه خاورمیانه واقع شده است و تاریخ و تمدنی بسیار کهن و مرزهای جغرافیایی پهناور و قلمروی بسیار گسترده‌ای داشته است و اکنون از باختر با ترکیه و عراق، از شمال با ارمنستان و جمهوری آذربایجان، از شمال با دریای مازندران و افغانستان و پاکستان و از جنوب با دریای مکران و خلیج فارس هم‌مرز است و دارای آثار باستانی و نقش و نگارها و بناها و فرهنگ معماری و دستاوردهای خارق‌العاده و دیدنی است و گردشگران زیادی را مجذوب کرده است و شگفتی‌های جهانیان را برمی‌انگیزاند.

پایتخت آن، تهران و جمعیتی بالغ بر ۸۹ میلیون دارد. مساحت این سرزمین، یک میلیون و ۶۴۸ هزار و ۱۹۵ کیلومتر مربع است و در خاورمیانه و منطقه اوراسیا از موقعیتی استراتژیک برخوردار است. این کشور مشتمل بر ۳۳ استان است به نام‌های: استان‌های تهران، اصفهان، البرز، اردبیل، آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، گیلان، زنجان، کردستان، کرمانشاه، ایلام، قزوین، زنجان، همدان، لرستان، خوزستان، چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد، بوشهر، قم، مرکزی، مازندران، گلستان،



سمنان، یزد، فارس، کرمان، هرمزگان، سیستان و بلوچستان، کرمان، خراسان جنوبی، خراسان رضوی، خراسان شمالی.

## رایزنی فرهنگی و نمایندگی های فرهنگی

نهاد فرهنگی ایران با عنوان رایزنی فرهنگی دولت ایران نخستین بار در سال ۱۳۲۹ ش مقارن ۱۹۵۰ م در کراچی پایتخت جدیدالتأسیس پاکستان با مأموریت مرحوم دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی از دانشمندان برجسته به عنوان رایزن فرهنگی سفارت ایران تأسیس شد. مدتی بعد در سال ۱۳۳۹ شمسی برابر ۱۹۶۰ میلادی، سفارت ایران و رایزنی فرهنگی به اسلام آباد منتقل گردید و نمایندگی های فرهنگی با عنوان خانه فرهنگ ایران زیر نظر رایزنی در شهرهای راولپندی، لاهور، ملتان، کویت، پیشاور، کراچی و حیدرآباد تأسیس شد و در جهت هدف از تأسیس آنها، اجرای فعالیت های فرهنگی در برنامه کاری آنها قرار گرفت. از جمله آن فعالیت ها که از هدف ها و مفاد قرارداد فیما بین ایران و پاکستان به شمار می رفت به چند مورد اشاره می شود:

۱. تقویت و گسترش روابط فرهنگی، علمی و آموزشی و دینی و هنری بین دو کشور  
۲. شناساندن اشتراکات و پیوندهای فرهنگی و تقویت مبانی مودت و اخوت بین دو ملت

۳. گسترش روابط دانشگاهی و موسسات علمی فرهنگی فیما بین  
۴. ترویج و متداول کردن زبان و ادب فارسی در جهت حفظ و تقویت میراث فرهنگی مشترک

۵. شناساندن مفاخر علمی و فرهنگی و سخنوران و ادیبان ملتین ایران و پاکستان  
۶. معرفی جاذبه های گردشگری و اماکن متبرکه به مردم دو سرزمین  
۷. برگزاری همایش های علمی، فرهنگی و آموزشی و تبادل اطلاعات فکری و فرهنگی

۸. شناسایی میراث فرهنگی و طبع و نشر نشریات و کتاب های علمی، آموزشی و ادبی



## مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

دولتین ایران و پاکستان در راستای حفظ میراث فرهنگی مکتوب و با هدف همکاری‌های فرهنگی و آموزشی و زبانی ملتین ایران و پاکستان در ۱۳ آبان ۱۳۴۸، توافقنامه‌ای را برای تأسیس یک مرکز فرهنگی مشترک به امضا رسانید و متعاقب آن، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در شهر راولپندی در آبان ماه ۱۳۵۰ برابر ۲۳ اکتبر ۱۹۷۱ میلادی تأسیس شد. محل این مرکز مدتی نیز به اسلام‌آباد منتقل شد و سرانجام به راولپندی بازگشت (تسبیحی، ۱۳۵۰، ص ۳۱۵-۳۱۹ / صافی، ۱۳۹۹ ص ۱۱-۲۴).

در آغاز اساسنامه این موافقت‌نامه قید شده است که پاکستان نیز افتخار دارد که دارای یک میراث فرهنگی است و طی قرون از زبان و ادب و هنر فارسی مایه گرفته است و برای حفظ و توسعه و نشر این میراث، مؤسسه‌ای به نام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اشتراک مساعی دو دولت برای "مدت نامحدودی" تأسیس می‌شود (صافی، ۱۳۹۹، ص ۱۴).

کتابخانه گنج بخش این مرکز، مشتمل بر هزاران نسخه خطی و فیلم و صدها اثر چاپی یکی از مهم‌ترین کتابخانه‌ها در حفظ میراث فرهنگی، خدمات ارزشمندی به مردم ایران و پاکستان ارائه داده و در جوار رایزنی فرهنگی و نمایندگی‌های فرهنگی، سهم بسزایی در ترویج و گسترش زبان فارسی و نکوداشت پژوهشگران و ارباب قلم، ایفا کرده است.<sup>۱</sup>

### قاسم صافی

### زایش و زادگاه

دکتر قاسم صافی، نویسنده، منتقد، روزنامه نگار و استاد دانشگاه تهران در ۱۶ شهریور ۱۳۲۷ مقارن سال ۱۹۴۸ میلادی در گلپایگان میان خاندانی عالم و ادیب و سرشناس تولد یافت. خاندان وی، همه عالمان دین و اهل فضل و ادب و صاحب

<sup>۱</sup> برای اطلاع بیشتر از شرح وظایف و خدمات این مرکز نگاه شود به "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آینده‌دار میراث مکتوب، به قلم قاسم صافی مندرج در شماره ۱۴۲ و ۱۴۳ مجله دانش، پاییز و زمستان ۱۳۹۹.



دانش و ذوق و هنر بودند. والدش مصطفی متخلص به "مصفا" شاعر خوش قریحه و سراینده‌ای نازک خیال و لطیف اندیش و خوش‌نویسی ماهر بود و در فنون سخن، طبعی روان و ذوقی شیوا داشت و والده اش از دودمان خالق آثار هنری و دانشمند برجسته و عارف و شاعر صاحب کمال شیخ بهایی است.

"گلپایگان" یکی از شهرهای توابع استان اصفهان است و قدمت دیرینه و پیشینه بسیار غنی تاریخی و فرهنگی دارد. تاریخ گذشته آن در هزاره‌های قبل نهفته است و در زمینه‌های مختلف جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، پتانسیل‌های بالقوه و بالفعل دارد و مهد علم و ایمان و گهواره دانش و ادب و هنر بوده و مردان بزرگی از عالمان و فقیهان و نویسندگان و سخنوران و رجال علمی و سیاسی و ادبی و فرهنگی و تاریخ را در دامن خود پرورش داده است و پژوهشگران و هنرمندانی در آن زیسته و بالیده‌اند. این شهر در شمال غربی استان اصفهان و از سمت شمال به شهرستان خمین و از جنوب به شهرستان خوانسار و از سمت شرق به شهرستان برخوار و میمه و تیران و کرون و از سمت غرب به شهرستان الیگودرز محدود می شود. (میر محمدی ۱۳۸۹، ص ۱/۱/خگری ص ۳۹-۵۷)

## بالش و پرورش

قاسم صافی در سال ۱۳۴۵ش برای تکمیل تحصیلات از گلپایگان راهی تهران شد و در دانشگاه تهران به ادامه تحصیلات پرداخت و توفیق یافت در رشته‌های زبان و ادب فارسی و گرایش‌های علوم تربیتی و روان شناسی و علم اطلاعات و دانش شناسی و چاپ و نشر به اخذ مدارج نائل شود و با عده ای از شخصیت هایی که امروز از نام آوران فرهنگ ایران هستند همدرس شود. از توفیقات او بود که در دانشگاه تهران، محضر استادان بزرگ را درک کند و از وجود آنان بهره‌مند شود و تا آخرین دم حیاتشان، ارتباط و روابط صمیمانه و مودت آمیز داشته باشد نظیر: جلال آل احمد، دکتر امیر حسین آریانپور، دکتر پرویز نائل خانلری، دکتر عبدالحسین زرین کوب، دکتر یحیی ماهیار نوابی، دکتر غلامحسین شکوهی، دکتر لطفعلی صورتگر، دکتر

محمد علی اسلامی ندوشن، دکتر هدایت الله نیر سینا، دکتر محمد جعفر محجوب، و فرهیختگانی دیگر که جملگی به ابدیت پیوسته‌اند ( صافی، ۱۴۰۳، ص ۴۵۲)

## معاصران و معاشران

دکتر صافی با توجه به نوع فعالیت و خدماتی که در ایران و پاکستان داشت و از روحیه و منشی آزاد برخوردار بود با پیشکسوتان عرصه دانش و ادب و استادان و پژوهشگران و سخنوران و عالمان و شخصیت‌های بزرگ که در زمینه فرهنگ مشترک و ترویج زبان و فرهنگ فارسی منشا اثر بودند، ارتباط و پیوند عاطفی داشت و حتی المقدور کوشیده زندگینامه و خصایل و فضایل هر یک را به نگارش در آورد و به زیور طبع بیا راید.

استاد صافی روحیه ورزشکاری دارد، سال‌ها در ورزش‌های باستانی و شناگری و کوهنوردی، فعالیت داشته است و همچنین در قرائت قرآن و دستگاه‌های موسیقی، از صوتی خوش الحان و نطقی پرشور برخوردار است و به آهنگ لطیف و ترنم دلنشین عبد الباسط عبد الصمد و صدای خوش خوانندگان پرآوازه ایرانی نظیر ایرج خواجه نوری، ایرج بسطامی، اکبر گلپایگانی، محمد رضا شجریان و نیز ام کلثوم خواننده شهیر مصری دلبستگی دارد و به ندرت به درخواست و اصرار دوستان در محفل دوستانه، ترنم می‌کند. وی به زادگاه خود گلپایگان و مفاخر این شهر و به رجال و سخنوران ستم ستیز و متفکران نظریه پرداز ایران و جهان و شخصیت‌های فرهنگی ممتاز که علم را با عمل همراه داشتند نظیر علامه محمد اقبال، مهاتما گاندی، جواهر لعل نهرو، عبد الرحمن کواکبی، سید جمال الدین اسد آبادی، مولانا جلال الدین رومی، فردوسی توسی، حافظ شیرازی، عزیز نسفی، خیام نیشابوری، شیخ بهاء الدین عاملی، پروین اعتصامی، فریدون مشیری، میرزا تقی خان امیر کبیر و خیران نیک اندیش، سخت علاقه مند است و امثال آنها را راهگشا و بال و پردهنده باور دارد و از اخلاق و منش حسنه آنان که جوهر انسانیت است یاد می‌کند.

او در تذکره‌ها و مکتوباتش می‌نگارد که به قانون کائنات و طبیعت هستی باور دارد و زندگی را به طرق مختلف در خدمت به خلق و گره‌گشایی از کار نیازمندان می‌داند و غمگین نشدن از قدر ناشناسی دیگران؛ چنان که گنجشک‌ها هر روز آواز



می خوانند و از آنها تشکر نمی شود ولی باز هم به آوازشان ادامه می دهند همان طور که خورشید پیوسته به هر کس از هر نژاد و زبان و قوم و عقیده و مسلک می تابد و گرما و جان می بخشد و در انتظار قدرشناسی نیست.

با همین دید دکتر صافی، از نزاع و ستیز، اجتناب دارد و به دور از دایره نفوذ حاکمیت ها به سر می برد و از مدح و ثنای این و آن و دوگانگی شخصیت برای خوشایندی علاقه مندان، پرهیز می کند و با اطرافیان و همکاران، پاکدلانه رفتار می نماید و فارغ از هر جریان سیاسی و قومی و وابستگی حزبی و دسته بندی های جناحی است و زیر بار امضای هیچ مکتوب یا فرمانی که روسا و ارباب قدرت برای جلوه دادن خود مطالبه می کنند و به دور از حقیقت است روی خوش نشان نمی دهد و نگران تبعات آن نیست. در نظر او، مهمترین سرمایه در هر مملکتی، نیروی انسانی اوست که باید صحیح و محترمانه، مدیریت و نظارت و محافظت شود و با همین نگاه در ارتباطات با مردم به عنوان یک انسان مسئولیت پذیر و دوستدار مردم، ارتباط صمیمانه و فرهنگی برقرار می کند و اهل زود تصمیم گیری و داوری با شتاب و عجله در باب آدم ها نیست و عیابی دیگران و یا انتظارات بی جای متوقعان را نادیده می گیرد و بسا که به همین سبب، هزینه پرداخت کرده باشد. دیدگاه او، مصداق این ابیات مولاناست:

|                                 |                                   |
|---------------------------------|-----------------------------------|
| باران که شدی مپرس این خانه کیست | سقف حرم و مسجد و میخانه یکی است   |
| باران که شدی پیاله ها را مشمار  | جام و قدح و کاسه و پیمانه یکی است |

## سلوک و منش

دکتر صافی شخصیتی پر انرژی و سخت کوش و مخلص برای آشنایان و ادیبان کشور متوقف فیه شناخته می شد و مناعت طبع و نحوه همراهی و همکاری او در هر عرصه، ابعاد شخصیتی وی را در جایگاه های مختلف و در روابط با انسان ها، شکل می داد. او از دروغ و ریا و تظاهر اجتناب می کرد و با افراد و مخاطبانش با سخاوتمندی دیدار می کرد و در مراوده و مراتب مودت، بی تکلف و فیاض و وزین می زیست و در

وظایف و مسئولیت‌ها تعهد داشت و خوش محضر و مودب به مبادی ادب و آداب عمل می‌کرد و به سبب قدر شناسی از ذره‌های نیکی دیگران، دوستان پرشماری از مردم پاکستان را مجذوب خود کرده بود. از ویژگی‌های اوست که در حفظ دوست خوب که یکی از بهترین نعمت‌ها و از برترین مواهبی است که دیریاب و گاه دست نیافتنی است و یکی از ضروریات اولیه زندگی اجتماعی است اهتمامی بسزا داشته باشد.

او محیط نمایندگی‌های فرهنگی را محیط مدرسه و دانشگاه تلقی می‌کرد و به تکریم و تجلیل از شخصیت‌ها و نقش و رسالت آنان، توجه ویژه داشت و سعی می‌کرد در همه حال، موثر و کارگشا واقع شود و از جدل و ستایشگری اجتناب کند و گویا با این کلام میرسید علی همدانی همخو بود که فرموده بود:

**هر که اندر راه ما خاری فکند از دشمنی      هر گلی کز باغ وصلش بشکند بی خار باد**

زبان فارسی و فرهنگ گستره ایرانی از مقولاتی بود که وی سخت بدان علاقه-مند بود و در آن میان، احوال و آثار گویندگان فارسی گوی شبه قاره یکی از محورهای توجه و تحقیق او بوده و هست. این فعال فرهنگی با بیش از ۳۰ اثر علمی به طبع رسیده و دویست مقاله و یادداشت و هزاران ساعت تدریس و خدمات دیگر، توانسته در حوزه ادبیات و فرهنگ و علوم انسانی، تاثیر گذار باشد و بیش از ۶۰ سال از عمر خود را در این حوزه و در خدمت اهالی علم و ادب، آنچه در توان داشته و شرایط اقتضا می‌کرده مصروف کند.

او به جز دانشگاه تهران، با دانشگاه‌های علامه طباطبایی، الزهرا، علوم قضایی، علوم پزشکی، آزاد اسلامی، صدا و طه، فرهنگیان، مراکز تربیت معلم و آموزش‌های ضمن خدمت و مرکز بین المللی آموزش زبان فارسی نیز سالیانی متوالی به امر تدریس پرداخته و همچنین مدتی از سوی وزارت علوم و تحقیقات در دانشگاه پنجاب و دانشگاه دولتی (GC)، همکاری آموزشی داشته و دانشجویان بیشماری را تعلیم داده است. مشاورت و داوری تعدادی پایان نامه‌های تحصیلی دانشجویان ارشد و دکتری در دانشگاه تهران و دانشگاه جی سی لاهور و مراکز علمی دیگر، برگ زرین دیگری در کارنامه اوست و به جز آنچه در مطبوعات و مجلات ایران در نقد مسائل و دردهای اجتماعی روزمره و تاریخی و احوالنامه‌ای از ضبط و ثبت خاطره‌ها و فضیلت‌های بزرگان، افتخاری می‌نگارد همچنان می‌کوشد با تحریر مقالاتی متناسب مجلات فارسی



شبه قاره، خدمتی در استمرار بخشیدن به حیات علمی و نشر مرتب آن‌ها، نقشی ایفا کند.

## کارنامه: مسئولیت‌ها و تألیفات

### مسئولیت‌ها

دکتر صافی مسئولیت‌هایی را در ایران به عهده داشت از قبیل مدیریت مجله دانشکده "نشریه مرکزی دانشگاه تهران" به مدت ۴ سال؛ سردبیری مجله تحقیقات کتابداری و اطلاع رسانی دانشگاهی به مدت ۲۰ سال؛ عضو تحریریه مجلات کاوش، دانش، کتابداری و جز آن در سال‌های متوالی؛ عضو انجمن‌های ایران شناسی؛ انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، انجمن دوستی ایران و پاکستان، انجمن روابط فرهنگی ایران و چین؛ عضو گروه برنامه ریزی و بهسازی کتابخانه‌های دانشگاه تهران؛ مشاور کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران و مسئولیت ادارات مراجع کتابداری و مطالعات نسخ خطی این سازمان؛ مشاور معاونت امور بین الملل و عضو شورای انتشارات دانشگاه تهران؛ ویراستاری آثار و تألیفات علمی در انتشارات دانشگاه تهران و دانشگاه تربیت مدرس و نشریه محیط شناسی؛ عضو گروه برنامه-ریزی و مدیریت تحصیلات تکمیلی دانشکده محیط زیست؛ مسئول شناسایی، پژوهش و تدوین زندگینامه شخصیت‌هایی که از ایران و جهان، درجات علمی از دانشگاه تهران دریافت کرده‌اند به پیشنهاد و ابلاغ رئیس دانشگاه تهران، و مسئولیت‌های دیگر (ایران مهر، ۱۳۵۷، ص ۱۳۲-۱۳۵)

آقای صافی چند سالی نیز در سازمان سیمای ایران، نویسنده و مجری ده‌ها برنامه فرهنگی و گفت و گوهای علمی در موضوع کتاب شناسی و معرفی کتابخانه‌ها و رجال ادب و هنر با عنوان آینه اندیشه، هنر و اندیشه، و هفت گنبد فعالیت داشته و دبیری برخی نشست‌ها و همایش‌های علمی و ایراد سخنرانی در دانشگاه‌ها و مراکز علمی ایران و پاکستان را عهده دار بوده است. او همچنین مسئول تدوین کتاب شناسی نسخه‌های خطی و چاپی فرهنگ و تمدن اسلامی در غره معرفی این آثار در نخستین نمایشگاه بین‌المللی کتاب و نمایشگاه آثار و تالیفات مربوط به امام محمد غزالی در کنگره بزرگداشت او در دانشگاه تهران از سوی یونسکو و دبیر



بزرگداشت همایش آراء و اثرات فردوسی و مولوی و علامه محمد اقبال و تأثیرات زبان و ادب فارسی و شیوه های گسترش آن در پاکستان بوده است.

مشاور معاونت بین الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و مسئول اجرایی دبیرخانه شورای گسترش زبان فارسی؛ مشاور عالی موسسه تعلیماتی حسینییه ارشاد در اداره کتابخانه عمومی آن سازمان و همکاری با مراکز تربیت معلم و آموزش های ضمن خدمت فرهنگیان، از مسئولیت های دیگر وی بوده است. (صافی، ۱۳۹۷، ص ۲۳۶-۲۳۳)

دکتر صافی مدتی نیز معاون آموزشی و پژوهشی و امور بین الملل سازمان لغت نامه دهخدا را عهده دار بوده و در آذرماه ۱۳۹۷ به عنوان پژوهشگر پیشکسوت نمونه دانشگاه تهران برگزیده شده است.

او سالیانی است به موازات تدریس در دانشگاه ها و تدوین تالیفات و نگارش مقالات عدیده در مجلات علمی- پژوهشی، به عنوان "روزنامه نگار" نیز به تحریر مقالات علمی و اجتماعی و انتقادی و نگارش یادنامه و نکوداشت بزرگان فرهنگ و ادب ایران و شبه قاره در مطبوعات و مراکز علمی ایران و پاکستان و هند پرداخته و به جامعه ایران و شبه قاره تقدیم کرده است و در آموزش و توسعه زبان و فرهنگ فارسی و شناساندن راه های رفع معضلات اجتماعی به ویژه شناسایی جایگاه آثار و شخصیت های فرهنگی ایران در شبه قاره که کمتر مورد توجه قرار گرفته، از چهره های فرهنگی کوشا و تأثیرگذار بوده است (نگاه شود به فهرست کتاب ها و مقالات او).

### ماموریت ها

قاسم صافی ضمن سفرهای علمی به کشورهای مصر و هند و چین و ترکیه و تاجیکستان و مالزی و کانادا و عراق و سوریه و عربستان و پاکستان، سه نوبت از سوی وزارت علوم و تحقیقات و فناوری، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان فرهنگ و ارتباطات در مسئولیت های رایزنی و نمایندگی های فرهنگی و سرپرستی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و استاد مدعو در دانشگاه های دولتی (GC) و پنجاب لاهور به تفاریق طی ۶ سال در "تشییذ و تقویت روابط فرهنگی ایران و پاکستان" و "آموزش و ترویج زبان و ادب فارسی" و "بزرگداشت رجال علم و ادب"

فعالیت داشته است و در این زمینه ها، خدمات و آثار و تألیفات سودمندی به یادگار گذاشته است. خود در احوالش می نویسد که قبل از او مسئولانی این وظیفه نمایندگی های فرهنگی را در عهده داشتند و از آن جمله از دکتر یحیی ماهیار نوابی و دکتر محمد جعفر محبوب، شخصیت های بزرگواری نام می برد که روزگاری استادان وی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بوده اند.

## ویژگی ها

یکی از ویژگی های آقای صافی، استمرار همکاری های او از طریق تألیف کتاب و نگارش مقالات در روابط فرهنگی مشترک و نکوداشت بزرگان ادب و فرهنگ پاکستان و نشر آن در مطبوعات، پس از مأموریت است. در مأموریت های فرهنگی نیز ضمن مسئولیت ها و وظایفی که در نمایندگی ها به عهده داشت به منظور معرفی و شناسایی میراث محیط مأموریتش، علی رغم مشکلات فراوانی که در این زمینه وجود داشت مثل رنج سفر و نداشتن امکانات تحقیقی و معضلات دیگر، هم خود را صرف تحقیق در سابقه زبان و ادب فارسی و رجال تاریخ و ادب و شناسایی و معرفی نسخه های خطی و دست نویس می کرد و از ملاحظه گورستان ها و بناها و مساجد و معابد و زیارتگاه های عارفان و عالمان و دیدار مشاهیر مناطق و مشاهده فعالیت ادیان و مذاهب و به ویژه مذهب اسماعیلیه و خدمات خاندان آقاخان کرمانی و مشایخ عرفان غافل نبود و پژوهش های ارزشمند و مستندی را در این زمینه، در اندیشه و سیرت عارفان بزرگ و چگونگی آرامگاه آنان نگاشت و نشر داد. شخصیت-هایی از قبیل ”شاه عبد اللطیف بهتایی“ عارف و شاعر نامی ملی سند متأثر از مثنوی مولانا جلال الدین محمد؛ خواجه عبد الوهاب فاروقی مشهور به سَچَلِ سرمست و معروف به شاعر هفت زبان؛ عالم و عارف و نویسنده نامی علی بن عثمان هجویری صاحب کشف المحجوب نخستین کتاب عرفانی به فارسی؛ سید عثمان مروندی عارف و سخنور نامی مشهور به لعل شهباز؛ مخدوم نوح سهروردی عارف، شاعر، مفسر و مترجم قرآن؛ میر محمد معصوم بهکری، مورخ، ادیب، طبیب، خوش نویس و شاعر؛ جمال الدین شاه یوسف گردیزی صوفی و عارف بلند پایه مکتانی؛ غلام مصطفی قاسمی، نویسنده، مترجم و روزنامه نگار سندی؛ شیخ بهاء الدین زکریا

مُلتانی معروف به بهاء الحق سرسلسله عارفان سهروردیه مُلتان؛ فیلسوف و متفکر و شاعر آزاده علامه محمد اقبال، دیویل گولره شریف عارف و سخنور بنام؛ و فرزند شاعر و عارفش نصیرالدین، شخصیت‌ها و اندیشمندان بنام و کم نام دیگر؛

از خدمات و پژوهش‌های ارزشمند دیگر دکتر صافی، دیدار وی از "تته" یادگاری از پرشکوه‌ترین دوران زبان و ادب ایران در منطقه ایالت سند و پایتخت باستانی استان سند است و نتیجه مشاهده و تحقیقات و تفحصات خود را در باب آن و نواحی آن به تحریر در آورده و در سلسله انتشارات دانشگاه تهران به طبع رسانده است و اطلاعات سودمندی ارائه داده است. او در سفرنامه سند نگاشته است:

این گورستان که یکی از بزرگترین قبرستان‌های جهان و یادگاری از گذشتگانی است که برای زبان فارسی و فرهنگ ایران زمین تلاش می‌کردند در بالای شهر "تته" در ۶۳ مایلی شهر کراچی، روی تپه وسیعی قرار دارد و در ویرانه آن شهر که به نام "مکلی" یا شهر خاموشان یاد می‌شود و بیش از چهارصد واندی سال از عمر آن می‌گذرد مزار حدود دویست هزار شاعر، ادیب، سخنور و جمعی از حاکمان و امیران و پادشاهان و مردم دیگر دیده می‌شود و از لحاظ تاریخ زبان فارسی و مراتب ایران شناسی اهمیت ویژه‌ای دارد، نویسنده می‌نگارد در گرمای بالای ۴۰ درجه و زیر آفتاب سوزان، گورستان را کاویده و همت و تلاش کرده تعداد قابل ملاحظه‌ای از کتیبه‌ها و سنگ نبشته‌های مزارهایی که نشان از زبان فارسی دارد و مزین به نثر و نظم فارسی است شناسایی و تصویر برداری کند و درخشش باشکوه ازمنه دیرین زبان و فرهنگ فارسی را در سفرنامه خود بنمایاند و بنگارد هر چند خاموشند اما ندا سر می‌دهند و می‌خورشند:

ز دست چرخ کج رفتار غدار      دلا تا چند از غم خسته گردی  
به گورستان مکلی شو دل زار      که از دنیای دون وارسته گردی

مشاهده و پژوهش درباره محیط آرامگاه سید نظام الدین معصوم شاه مورخ و شاعر کتیبه نویس خوش قلم سده ۱۱ قمری مقارن ۱۴۱۰ میلادی در سه‌گرم و توجه به خانواده سادات سیوستان و نگارش مطالب و اشعار سنگبشته‌ها و رباعیات دلپذیر آرامگاه این شخصیت کم نظیر که روزگار شاه عباس صفوی، سفیر در ایران بوده و



برخوردار از مراجع خسروانه، از قدم های ارزشمند دیگری است که دکتر صافی انجام داده و در شناساندن ویژگی های علمی و خصوصیات اخلاقی و طبابت و تاریخ نگاری و کتیبه نگاری و اقدامات عمرانی و آبادانی و شهرسازی او کوشیده است. (صافی ۱۳۹۸، ص ۵-۲۴)

همین ویژگی را دکتر صافی در ایران نیز، وجهه همت و نظرش قرار داده است. از آن جمله تدوین عکس های قدیمی از رجال، مناظر، بناها و محیط اجتماعی ایران عصر قاجار و اوائل پهلوی؛ و نیز معرفی و تدوین کارت پستال های تاریخی موضوعاتی که تا آن زمان، سابقه نداشته است؛ و همچنین تدوین مجموعه سخنرانی های علمی و ادبی استادان بزرگ درباره بزرگان علم و ادب ایران که در دانشگاه تهران از ابتدای تأسیس تا ابتدای سال ۱۳۵۷ ایراد شده است و نیز تدوین فهرست شخصیت هایی از ایران و جهان که از دانشگاه تهران به درجات استادی افتخاری، عضویت افتخاری و دکترای افتخاری از ابتدای تأسیس تا سال ۱۳۵۷ نائل شده اند و میان این شخصیت ها نام چند چهره از سرزمین شبه قاره هم به چشم می خورد نظیر: پیر حسام الدین راشدی (ادیب و ایران شناس)؛ اسکندر میرزا (رییس جمهور پاکستان)؛ ژنرال محمد یحیی خان (رییس جمهور پاکستان)؛ مولانا ابوالکلام آزاد (وزیر فرهنگ هند)؛ جواهر لعل نهرو (نخست وزیر هند)؛ تارا چند (محقق و سفیر جمهوری هند در ایران)؛ هادی حسن (استاد زبان فارسی دانشگاه کلکته)؛ فیلد مارشال ایوب خان (رییس جمهور پاکستان)، واپالی رادا کریشنان (رییس جمهور هند) (صافی، ۱۳۷۴، ص ۱۶۷-۱۶۲/ صافی، ۱۳۵۷، مجموعه، ص ۱-۵۱/ اسکویی، ۱۳۹۲، ص ۲۵-۳۶)

تدوین فهرست نسخه های خطی و گنجینه نفیس خاندان تالپوران (نشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)؛ فهرست نسخه های خطی سندالوخی دانشگاه سند (نشر دانشگاه دولتی لاهور GC)؛ همکاری و نظارت بر تعدادی از شماره های مجله دانش و نشریه وحدت اسلامی و ترجمه کتاب جاذبه و دافعه حضرت علی (ع) به قلم استاد مرتضی مطهری و نیز انسان در قرآن او به زبان اردو، و کتاب ما و اقبال دکتر علی شریعتی به اردو از خدمات دیگر آقای صافی در این زمینه هاست و بدیهی است اگر او در مأموریت ها، فرصت لازم می یافت بسا که مصدر خدمات ماندگار

بیشتری می شد و آثار ارزشمند بیشتری به یادگار می گذاشت و به حق او شایسته تقدیر و تکریم است.

یکی از تاریخ های شفاهی دهگانه سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی نیز به گفت و گو با دکتر صافی اختصاص دارد که در آن، مطالب و موضوعات و راهکارهای ارزشمندی را در زمینه روابط بین الملل مطرح کرده است (۱۳۹۲)، همچنین او، موضوعات ارزشمندی را در قالب تاریخ شفاهی درباره کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران از بدو تاسیس تا حال مطرح کرده است (۱۳۹۹) و نیز نگاه شود. به فصلنامه حرفه هنرمند (۱۳۹۲)، ش ۴۵ / ماهنامه صنعت چاپ (۱۳۹۱، ش ۳۷۵) و فهرست آثار تألیفی و مقالات ایشان و گفت و گوهایی که در موضوعات مختلف در شماره های مختلف روزنامه اطلاعات، نشریات مدت، جرفادقان؛ کتاب هفته، بنیاد ایران شناسی، و دایره المعارف دانش و هنر، اندیشه پویا، حرفه هنرمند و صنعت چاپ و جلد دوم قبیله چاپ انجام گرفته است.

یکی دیگر از آثار دکتر صافی، کتاب مرجع شناسی عمومی و تخصصی نشریه دانشگاه تهران است که در آن به انواع منابع مرجع مثل فرهنگ ها و دانشنامه ها و دائرة المعارف ها و کتاب شناسی ها و فهرست ها و زندگینامه ها و وقایع نامه ها و سالنامه ها و دستورنامه و گاهنامه ها و راهنماها و نقشه ها و اطلس ها و شیوه مرجع نگاری پرداخته و در آن به فرهنگ های شبه قاره اشاره کرده و آورده است که در پاره ای موارد، شبه قاره در تدوین فرهنگ ها پیشگام تر از ایران بوده است.

از آثار ارزشمند و سودمند دیگری که دکتر صافی وجه همت و نظرش قرار داده و درباره موضوع با اهمیتی، مطالعه و پژوهش کرده، کتاب "طعم سکوت" با تفریظ استاد و مورخ نامی دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی (نشر دانشگاه (تهران) و کتاب "زبان در ترازو" (نشر ویرایش) در باب مدیریت بر زبان و جایگاه خاموشی در آثار سخنوران فارسی و کاربرد آن در تربیت است که مجموعاً آرا و مضامین فکری قریب ۱۳۰ حکیم و ادیب و سخنور بر اساس تقدم تاریخ زندگی و خاموشی مطلقشان آمده است. در مجلدات این اثر، نظرات و آرای بزرگانی از شبه قاره نیز مطرح شده است که زاده شبه قاره اند و یا در شبه قاره بسیار اثر گذار بوده اند نظیر علامه محمد اقبال، هجویری غزنوی، صائب تبریزی، بیدل دهلوی، حزین لاهیجی، امیر



خسرو دهلوی، میر سید علی همدانی، میرزا جلالا طباطبایی زواره‌ای اردستانی، غالب دهلوی، ادیب پیشاوری، مسعود بن سعد بن سلمان لاهوری، مجمد جلال الدین مولوی، سعدی شیرازی، نظامی گنجوی، عبد الرحمن جامی و بسیاری چهره‌های دیگر.

دکتر صافی در زمینه شبه قاره و به ویژه پیرامون پاکستان و نقش شاعران و عارفان و دانشمندان ایرانی که به آن سرزمین در ادوار مختلف تاریخی راهی شده اند و منشا خدمات ارزنده گردیدند نیز آثاری سودمند در سلسله انتشارات دانشگاه تهران عرضه کرده است و به سهم خود کوشیده در این جهت، گام هایی بدیع بردارد. "بهار ادب"، یکی از تازه ترین آثار او در این زمینه است و در مقدمه آن می نویسد انگیزه تدوین این کتاب، تفسیر بخشی از تاریخ زبان و ادب فارسی در خارج از قلمرو فارسی زبانان و باز زنده سازی آثار پیشینیان و توجه به موارث فرهنگ مشترک ایران با دیگر کشورهاست و انجام آن را، خدمتی به تاریخ و فرهنگ ایران و تامین منبع ضروری در تاریخ ادبیات ایران در شبه قاره ذکر کرده است (صافی، ۱۳۸۲، مقدمه / پیام نشر، ۱۳۸۸ ش، ۴، ص ۵)

وی سبب تالیف کتاب "چنین گفت اقبال؛ اندیشه ها و آموزه ها"، اثر دیگر خود را که در سلسله انتشارات دانشگاه تهران، به طبع رسانده و به شخصیت و افکار و اشعار علامه محمد اقبال، علاقه زاید الوصفی نشان داده، چنین توصیف می کند که اقبال، مروج صلح و صفا و از چهره های جسور و هوشمندی در نظرش آمده که آثارش، نگاه آدمی را به عالم، وسیع می کند، تفکر را سامان می بخشد و زمینه ای پوینده و جاندار و متحرک در خواننده مشتاق پدید می آورد و سزاست که هرچه بیشتر درباره او مطالعه و تحقیق شود و طرح و اندیشه او در جوامع اسلامی به صورت کارآمد، وجه همت و نظر و قاطبه مردم قرار گیرد و فقط به بزرگداشت او قناعت ورزیده نشود که به قول جلال آل احمد نویسنده سترگ و صاحب سبک ایرانی معاصر، فقط دربان گورستان ها نامیده خواهیم شد (صافی، ۱۳۹۷، ویرایش جدید، دیباچه)

"سرزمین و مردم پاکستان" (سفرنامه)، و "تاریخ زبان و ادب فارسی در سند و پیوستگی های آن با ایران"، از دیگر آثار دکتر صافی، نشان می دهد که او همواره می کوشیده در طول حیات علمی خود، مردم سرزمین ایران و پاکستان را به ارزش

های فرهنگی و تاریخی یکدیگر آشنا سازد و مشاهیر و میراث غنی آنها را به یکدیگر معرفی کند و دست آوردهای ارزشمندی به نسل حاضر و آینده ارائه دهد و به ویژه با ذکر فضایل و خصوصیات نامداران فرهنگ و ادب، از بزرگان، قدرشناسی کند و در احیای آرا و خدمات ادیبان و عارفان و سخن سرایان و هنرمندان و مورخان متقدم و میراث فرهنگی و ذخایر معنوی زبان فارسی، فایده ها رساند و یادنامه ارزشمندی برای تعداد قابل ملاحظه ای از معاصران و آنان نیز که با ایشان مأنوس بوده اند پدیدآورد و نشر دهد و به واقع این خدمت، از خصایص دکتر صافی بوده و هست که با نگرشی صادقانه، نتیجه مشاهدات و مطالعات و ارتباطات و تجربه و شناخت خود را از ترتیب زندگانی مردم و تاریخ و فرهنگ سرزمین آنان به مقتضای موضوع به طور منظم و حتی المقدور با روش علمی و ساده تنظیم کند و دست آوردهایی نوین از جغرافیای طبیعی و انسانی، محیط شناسی و زیست مردمی و موضوعات دیگر را، مورد استفاده عموم قرار دهد و در تحکیم و تشدید روابط فرهنگی ملتی همکیش و همسایه، گامی موثر بردارد و پژوهندگان و مسافران را نیز به کارآید.

### آثار و تألیفات:

تألیفات و آثار دکتر صافی مشتمل بر دو بخش است: بخشی مربوط می شود به موضوعات مختلف و متنوع علمی که در نشریات و مطبوعات و یا به صورت مجموعه و کتاب، تألیف شده است و بخشی اختصاصاً تالیفاتی است که دکتر صافی درباره شبه قاره و به ویژه پیرامون پاکستان در موضوعات مختلف آن، به رشته تحریر و تألیف در آورده و بخشی مقالاتی است که در مجلات ایران و پاکستان درباره رجال علم و ادب و شخصیت های فرهنگی و زمینه های متنوع موضوعی دیگر از پاکستان، نگاشته و به زیور طبع آراسته است.

نخست فهرست کتاب ها در زمینه پاکستان و شبه قاره شناسی و سپس فهرست مقالات او در همین موضوع آورده می شود و در نهایت، به عنوان سایر مقالات او معرفی می گردد:



## تألیفات و مقالات دکتر قاسم صافی در موضوع :

### سرزمین و تاریخ و فرهنگ مردم پاکستان

#### عنوان برخی تألیفات:

۱. سرزمین و مردم پاکستان، تهران، انتشارات مرکز تعلیماتی حسینیه ارشاد. ۱۳۷۸
۲. سفرنامه پاکستان، "نگاهی به تاریخ و فرهنگ" با تقریظ دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، انتشارات کلمه، ۱۳۶۳
۳. سفرنامه سند «کراچی تا شهر خاموشان»، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵
۴. تاریخ زبان و ادب فارسی در سند و پیوستگی های فرهنگی آن با ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۷
۵. بهار ادب «تاریخ مختصر زبان و ادب فارسی در شبه قاره» ویراست ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۷
۶. گفتگو با ایران شناسان و استادان زبان و ادب فارسی در پاکستان، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸
۷. تحلیلی بر گفتارها و نظریات محمد علی جناح، اسلام آباد، رایزنی فرهنگی، ۱۳۶۲
۸. نامه ها و نوشته های محمد جلال الدین طباطبایی مورخ تیموریان شبه قاره با شرح احوال و آثار و محیط اجتماعی او، تهران دانشگاه تهران، ۱۳۷۴
۹. فهرست گنجینه خطی و هنری کاخ تالپوران - اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۸۳
۱۰. فهرست نسخه های خطی فارسی سند الاجی، لاهور، دانشگاه دولتی جی سی، ۱۳۸۶
۱۱. تاریخ شفاهی (خاطراتی از روابط فرهنگی ایران و پاکستان)، تهران، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، ۱۳۹۲
۱۲. چنین گفت اقبال (اندیشه ها و آموزه ها) ویراست جدید تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۷

#### عنوان برخی مقالات:

۱. محمد علی جناح سیاستمدار بدون مکر و فریب. روزنامه جنگ، ش ۶، اگست ۱۹۸۲
۲. اقبال فریاد بلند بیداری و نغمه حیات و سرود زندگی اقبالیات، ش ۵، ۱۳۶۵
۳. غزالی، محیی دین و معلم اخلاق، روزنامه نوائی وقت، ش ۷ جولای ۱۹۸۱



۴. نگاهی به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دانش، ش ۲۶، ۱۳۷۰
۵. تجلیات فرهنگ و هنر در عصر گورکانیان، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۱- ۴، ۱۳۷۴
۶. فرهنگ عاشورا در پاکستان. نامه فرهنگ، ش ۲۸، ۱۳۷۶
۷. درباره زبان و ادب و فرهنگ نویسی در شبه قاره. بیاض (مجله تحقیقات فارسی دانشگاه دهلی) ش ۲، دوره ۱۸، س ۱۹۹۸
۸. کشمیر و وجه تسمیه آن به ایران صغیر. نامه فرهنگ ش ۳۶، ۱۳۷۹
۹. خدمات علمی و ادبی پروفیسور عبد الشکور احسن پژوهشگر و ایران شناس صاحب نظر. دانش، ش ۸۱، ۱۳۸۴
۱۰. روابط ادبی و فرهنگی ایران و شبه قاره در عصر گورکانیان. دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی، ش ۱۵۱، ۱۳۸۴
۱۱. آثار فارسی درباره شاه عبد اللطیف بهتایی سفینه، ش ۳، ۱۳۸۴
۱۲. س‌لار حسینی. (تحلیل اثری از شاه عبد اللطیف بهتایی). دانش، ش ۸۶، ۱۳۸۵
۱۳. تبصره ای بر کلام حسن در تتبع از کلیم کاشانی و سنایی غزنوی. دانش، ش ۸۸، ۱۳۸۶
۱۴. فارسی گوین متاثر از مولانا در ایالات سند و پنجاب. کاوش، ش ۱۵، ۱۳۸۶
۱۵. خدمات علمی و ادبی غلام مصطفی قاسمی، سفینه، ش ۷، ۱۳۸۶
۱۶. جستارهای پیرامون شخصیت و مبانی عقلی علی هجویری. سفینه، ش ۶، ۱۳۸۶، (۲۰۰۸)
۱۷. خود آگاهی در فلسفه اجتماعی اقبال. مجله تحقیق (لاهور)، ش ۷۲، ۲۰۰۷
۱۸. یاد استاد دکتر سبط حسن رضوی (ایران شناس و پاسدار زبان فارسی) نامه فرهنگ، ش ۳۰، ۱۳۷۷
۱۹. میر سید علی همدانی آفریننده ایران صغیر. مجموعه مقالات همایش زبان و ادب فارسی، دانشگاه هرمزگان، ۱۳۸۰
۲۰. زبان فارسی میراثی ارزشمند در پاکستان. مجموعه مقالات سمینار زبان و ادبیات فارسی در سند، ۱۳۸۳
۲۱. اهمیت احیای متون فارسی و مشکلات شناسایی آن در شبه قاره. دانش، ش ۸۳، ۱۳۸۴

۲۲. تاریخ و تأثیر تصوف در آسیای میانه. مجموعه مقالات بیستمین همایش تاریخ پاکستان، ۱۳۸۴

۲۳. مقام لعل شهباز قلندر عارف و سخنور فارسی در سند. گوهر فارسی، ش ۳، ۱۳۸۶

۲۴. نفوذ مولانا و مثنوی او در شبه قاره. مجله دانشکده ادبیات، دانشگاه مشهد، ش ۱۶۸، ۱۳۶۸

۲۵. نفوذ سعدی در شبه قاره. نشر میراث مکتوب، ویژه نامه شبه قاره، ۱۳۸۶

۲۶. ارزش های دینی و سیاسی در نظام فکری اقبال. اقبالیات، ش ۷۵، ۱۳۸۶

۲۷. نمادی از ادبیات متعهد. اقبالیات، ش ۷۶، ۱۳۸۶

۲۸. جایگاه زبان و ادب فارسی در دوره کلهورا. دانش، ش ۳۱، اکتبر، ۲۰۰۷

۲۹. نفوذ زبان فارسی در زبان سندی. مجموعه مقالات کنگره بین المللی فارسی، شورای

گسترش زبان فارسی، ۱۳۸۷

۳۰. تحلیلی از تکملة التکملة و دست نویس های عربی و فارسی مجموعه دکتر نبی بخش

خان بلوچ. سفینه، ش ۸، ۱۳۸۸

۳۱. نیاز جهان امروز به افکار علامه محمد اقبال. مجموعه مقالات همایش اقبال، دانشگاه

سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۸

۳۲. پیرامون زندگی نامه مخدوم نوح سهروردی. پنجمین گردهمایی انجمن ترویج زبان

فارسی، دانشگاه یزد، ۱۳۸۸

۳۳. نماد ملی تاریخی پاکستان. پیام پاکستان، سفارت جمهوری اسلامی پاکستان، ۱۳۸۹

۳۴. خروش شهر خاموشان (معرفی شهر تته). نامه ایران و اسلام، نشریه ایران شناسی

کتابخانه ملی، ش ۱، ۱۳۹۱

۳۵. شگر شکن شوند همه طوطیان هند. به یاد ایران شناس برجسته دکتر نبی بخش خان

بلوچ. اطلاعات، ۲۸ فروردین ۱۳۹۰

۳۶. دستور نامه کسروی؛ درباره شیوه مملکت داری و رفتارهای اجتماعی از جلالا

طباطبایی. دانشنامه شبه قاره، ج ۳، ۱۳۹۲

۳۷. رقعات جلالا طباطبایی، نویسنده، شاعر و مورخ گورکانیان هند. دانشنامه شبه قاره، ج

۳، ۱۳۹۲

۳۸. چشم اندازی بر نقش الگویی میر سید علی همدانی. دانش، ش ۱۱۸، ۱۳۹۳

۳۹. چراغ لاهور؛ درباره خاموشی پروفیسور دکتر ظهور الدین احمد. روزنامه اطلاعات، ۹ تیر

۱۳۹۳، ص ۶

۴۰. خاموشی پروفسور دکتر آفتاب اصغر دانشمند فارسی گوی پاکستان. روزنامه اطلاعات، ۱۹ مرداد ۱۳۹۴، ص ۶
۴۱. تاریخ و تأثیر تصوف در آسیای میانه. مجموعه مقالات بیستمین همایش تاریخ پاکستان، ۱۳۸۴؛
۴۲. احوال و آثار شمس العلما میرزا قلیچ بیگ. نامه ایران و اسلام. ش ۸، ۱۳۹۴؛
۴۳. شاه جور سالو؛ تحلیلی از دیوان شاه عبدالطیف بهتایی. دانشنامه شب قاره، ج ۴
۴۴. شش فتح کات کانگره. درباره وقایع دوران شاهجان، دانشنامه شبه قاره ج ۴
۴۵. شیدا فتحپوری؛ شاعر و طنز پرداز سده ۱۱ ق. دانشنامه شبه قاره ج ۴
۴۶. تأثیر معنوی سچل سرمست. دانش، ش ۱۲۴، ۳۰ فروردین ۱۳۹۵، ص ۱۳
۴۷. دیدگاه اقبال در بیان و مهار زبان. مجموعه مقالات دومین همایش بین المللی اقبال و دنیای ما، دانشگاه سیستان و بلوچستان، آبان ۱۳۹۶، ص ۴۱۵
۴۸. عبد الحق محدث دهلوی فقیه، مورخ، و ادیب در سده ۱۰ و ۱۱ ق، دانشنامه شبه قاره؛
۴۹. عبد الحکیم عطا تتوی. پارسی گوی سند در سده ۱۱ و ۱۲ ق؛
۵۰. محمد صالح کنبوه لاهوری. نویسنده و مورخ مشهور در سده ۱۱ ق
۵۱. میر علی شیر قانع تتوی. مورخ، تذکره نویس، منتقد و شاعر فارسی گوی در سده ۱۱ ق؛
۵۲. ملا محمد محسن تنوی. شاعر فارسی گوی شبه قاره در سده ۱۲ ق؛
۵۳. جمال الدین شاه یوسف گردیزی. صوفی و عارف در سده ۵ و ۶ ق؛
۵۴. میر محمد معصوم بهکری. موزخ، ادیب، طبیب، خوش نویس و شاعر در سده ۱۱ ق
۵۵. قادریه. سلسله صوفیه منسوب به عبد القادر گیلانی متوفی ۵۶۲ ق؛
۵۶. نبی بخش خان بلوچ. نویسنده، تذکره نویس و متن پژوه سندی، سده ۱۵ ق
۵۷. عین الملک عبدالله ماهرو، دولتمرد، کاتب و روزنامه نگار در سده ۸ ق
۵۸. کاخ تالپوران. موزه، کتابخانه و مرکز حکومتی تالپوران در سند؛
۵۹. ملتان. شهر قدیمی، مهد شاعران و عارفان سند (پاکستان) و منطقه ورود محمد بن قاسم سردار سپاه اسلام در قرن اول هجری
۶۰. نکتی لاهوری. شاعر در قرن ۶ ق
۶۱. نواب ولی محمد لغاری. شاعر و صوفی در سده ۱۳ و ۱۴ ق
۶۲. مومن دهلوی. شاعر فارسی گوی در سده ۱۳ ق
۶۳. غلام مصطفی قاسمی، نویسنده، مترجم و روزنامه نگار معاصر سندی؛



۶۴. کتابخانه گنج بخش. متعلق به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان حاوی هزاران نسخه خطی و چاپی

۶۵. جهانگیر هاشمی، شاعر و صوفی در قرن ۱۱ق؛

۶۶. گویا کشمیری شاعر فارسی گوی کشمیری

۶۷. محک خسروی. تصنیف میرزا قلیچ بیگ، شاعر و حاکم در سلسله تالپوران در سده ۱۳ ق

۶۸. ناطق مکرانی. شاعر فارسی گوی بلوچستانی در سده ۱۳ ق؛

۶۹. آموزه هایی کاربردی از روش و منش میرسید علی همدانی در گسترش عرفان اسلامی

و زبان فارسی (در ۳ بخش). اطلاعات، بخش اول، یکشنبه ۱۳ دی ۱۳۹۴/ بخش ۳ و

پایانی؛ سه شنبه ۱۵ دی ۱۳۹۴

۷۰. پژوهشی درباره شیوه و مساعی میرسید علی همدانی، پور مادستان، پیرهندوستان.

مجموعه مقالات اولین همایش بین المللی میرسید علی همدانی. دانشگاه بوعلی سینا،

۲۰ - ۲۱ آبان ۱۳۹۴

۷۱. مسافران عالم ملکوت؛ یادی از چند فرهیخته. دکتر سید علی رضا نقوی، رشید فرزانه

پور، دکتر مجتبی روحانی. اطلاعات، ۲۳ اسفند ۱۳۹۶. نوروزنامه

۷۲. به یاد دکتر محمد اقبال ثاقب وارث شایسته اخلاق. اطلاعات، چهارشنبه ۲۸ فروردین

۱۳۹۸

۷۳. دیدگاه بیدل در اهمیت سکوت و مراتب بیان، دانش، ش ۱۳۴ و ۱۳۵، ۱۳۹۷

۷۴. تصویری از زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی میرزا جلال طباطبایی، ادیب و مورخ

بزرگ. مجموعه مقالات نخستین همایش ملی نقش اردستان در تاریخ و فرهنگ و ادب

ایران، تیر ۱۴۰۰

۷۵. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آئینه دار میراث مکتوب به مناسبت پنجاهمین

سال تأسیس دانش، ش ۱۴۲ و ۱۴۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

۷۶. آثار و خدمات شمس العلما میرزا قلیچ بیگ در اشاعه جلال علمی زبان و ادبیات

فارسی و ادبیات سندی، سفینه، ش ۱۸، دی ماه ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)

۷۷. دکتر اکرم شاه در راه علامه محمد اقبال و مولانا، ضمیمه فرهنگی روزنامه اطلاعات، ۹

شهریور ۱۴۰۱،

۷۸. نامی پدیده ای نادر "پژوهشی در زندگینامه و خدمات علمی غیر معصوم بهکری ایران

شناس و نخستین مورخ زبان فارسی در شبه قاره" کاوش، ش ۲۳، ۲۰۱۸، ۱۳۹۸

۷۹. زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر سید محمد اکرم (اکرام)، اقبال شناس و مولوی پژوه نامی پاکستان، دانش، ش ۱۴۸ و ۱۴۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱.
۸۰. رهنمودهایی از عطار در قواعد گفتار و خاموشی. دانش، ش ۱۵۰ و ۱۵۱، پاییز و زمستان ۱۴۰۱
۸۱. تعالیم غالب دهلوی در آیین گفتار و آفت زبان، کاوش، ش ۲۵، ۲۰۲۲
۸۲. تحقیق و تالیف: یادی از زندگی و سلوک علمی و فرهنگی علامه محسن علی نجفی بلتستانی و سید محمد ایوب بخاری اتمک شهر به مناسبت در گذشت آنان. اطلاعات، ضمیمه فرهنگی؛ ۱۱ بهمن ۱۴۰۱.
۸۳. زبان مشترک، سرنوشت مشترک؛ پیوستگی های فرهنگی، ش ۱، ۱۳۷۳
۸۴. فرهنگ عاشورا در پاکستان. نامه فرهنگ، ش ۲۸، ۱۳۷۶
۸۵. لزوم ترویج زبان فارسی در کشورها به ویژه در ترکیه، هند و پاکستان. کیهان فرهنگی، ش ۵؛
۸۶. میرانی ناشناخته و اثری نویافته در روابط فرهنگی ایران و شبه قاره، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران. ش ۱۴۷، ۱۳۷۷
۸۷. نگرشی کوتاه به وضعیت زبان فارسی در هند و پاکستان در دوره استیلای انگلیس تاکنون. شیوه ای دیگر: مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی روش های نوین آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۰
۸۸. زبان فارسی میراثی ارزشمند مجموعه مقالات سمینار زبان و ادبیات فارسی در سند، ۱۳۸۲
۸۹. نقش قابل پیروی محمد علی جناح. پیغام آشنا، ش ۳۱، اکتبر ۲۰۰۷
۹۰. گورو نانک؛ به روابط ادبی و فرهنگی ایران و شبه قاره در عصر لودیان و تیموریان. مجله بیاض، ش ۱، ۱۳۸۷
۹۱. پژوهشی پیرامون لعل شهباز (سید عثمان مروندی عارف و سخنور) و دیوان او (در پنج بخش). اطلاعات بخش اول: چهارشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۹۲، بخش پنجم و پایانی، چهارشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۹۲
۹۲. یاد یاران؛ در سوگ پروفیسور اظهر دهلوی. اطلاعات، پنجشنبه ۱۵ مهر ۱۳۹۵، ص ۱۶
۹۳. یادی از دکتر علی پیرنیا، خدمتگزار زبان و ادب فارسی در پاکستان، اطلاعات، ۱۵ تیر ۱۴۰۰



۹۴. یادی از جامعه شناس نامی دکتر امیر حسین آریانیپور مترجم رساله دکتري علامه محمد اقبال با عنوان سير فلسفه در ايران (توسعه و تکامل ماوراء الطبیعه در ايران). اطلاعات، بخش اول: چهارشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۹۴/بخش دوم و پایانی: پنجشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۹۴

۹۵. ضرورت اصلاح ساختاری در اقدامات فرهنگی خارج از کشور. نامه فرهنگ، ش ۴۷، ۱۳۴۷.

۹۶. جامعه آرمانی و آرمان شهر علامه محمد اقبال، دانش، ش ۱۵۴ و ۱۵۵، بهار و تابستان ۱۴۰۳

۹۷. پیرامون کتاب شناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش) ۱۱۶۰ ش تا ۱۴۰۲ ش؛ زیر چاپ

۹۸. مصلحان اجتماعی؛ تأملی در پیام های بشری عارفان ایران و شبه قاره، آناهیتا؛ زیر چاپ

۹۹. نقش جلال الدین طباطبایی در توسعه ادبیات فارسی در شبه قاره، کاوش نامه، دانشگاه یزد؛ زیر چاپ

۱۰۰. علامه محمد اقبال لاهوری کے احوال و آثار، پیغام آشنا. اسلام آباد؛ زیر چاپ

\* و ده ها مقاله دیگر در نشریات و مطبوعات پاکستان از قبیل روزنامه های جنگ، نوائی وقت، مسلم، آواز، نیوز؛ و مجلات دانشگاهی پیرامون رجال علم و ادب و مظاهر ملی و تاریخ و فرهنگ پاکستان؛ همچنین ده ها سخنرانی در محافل علمی و دانشگاهی این کشور و در سفارت پاکستان در ایران و تعداد کثیری مقالات دیگر در موضوعات مختلف در مطبوعات و نشریات علمی ایران.

### شماری دیگر از تألیفات دکتر صافی در موضوعات مختلف

۱. پژوهشی در زمینه کاربرد زمان فراغت دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۵۴
۲. مجموعه گفتارهایی درباره چند تن از رجال ادب و تاریخ ایران، ۱۳۵۷
۳. قلمرو اندیشه جلال آل احمد با مقدمه استاد محمد مهدی جعفری، ۱۳۶۴
۴. روش تألیف و نقد و اصلاح با مقدمه استاد محمد تقی جعفری، ۱۳۶۴
۵. فهرست فیلم ها و عکس های تاریخی ایران، ۱۳۶۷
۶. کارت پستال های تاریخی ایران، ۱۳۶۸

۷. عکس‌های قدیمی از رجال، مناظر بناها و محیط اجتماعی ایران. ۱۳۶۸
۸. موقعیت آموزش زبان فارسی در جهان، ۱۳۷۳
۹. اهتمام در ترجمه و چاپ جاذبه و دافعه علی<sup>(ع)</sup> و انسان در قرآن از مرتضی مطهری (انگلیسی و اردو)، ۱۳۶۲
۱۰. رساله معارف (در بیان کیفیت توجه اتم) تصحیح و تعلیق بر تقریرات صدرالدین قونوی، ۱۳۷۸
۱۱. طعم سکوت؛ مدیریت زبان و جایگاه خاموشی در آثار سخنوران فارسی، ویرایش ۳، ج ۸، ۱۴۰۴
۱۲. از چاپخانه تا کتابخانه "مراحل کتاب نویسی، چاپ سپاری و کتابداری" ویراست ۲، چ ۷، ۱۳۹۱
۱۳. کتابشناسی و مقاله نامه های تخصصی چاپ، ۱۳۹۱
۱۴. کتابشناسی شیوه های مطالعه و آیین نگارش و ویرایش، ۱۳۹۲
۱۵. مرجع شناسی عمومی و تخصصی؛ شناخت و تدوین از آغاز تا امروز، ۱۳۹۲
۱۶. آیین نگارش و ویرایش، ویراست ۲، ج ۱۱، ۱۴۰۳
۱۷. روش های عمومی مطالعه و پژوهش، ویراست ۳، ج ۱۹، ۱۴۰۱
۱۸. اخلاق کاربردی در زندگی، محیط زیست و اشتغال، ج ۲، ۱۳۹۷
۱۹. زبان در ترازو؛ درباره مدیریت زبان، فرهنگ بیان و کاربرد آن در تربیت، ۱۳۹۷
۲۰. مینای عشق؛ زندگی نامه و مجموعه اشعار مصطفی صافی گلپایگانی، ۱۳۹۷

### عنوان برخی دیگر از مقالات در موضوعات مختلف:

۱. سهم اسلام در تمدن جهان. مجله دانشکده، ش ۹، سال ۱۳۵۶:
۲. زمان فراغ و نظری بر کتاب شناسی اوقات فراغت. کتابداری، ش ۱۶، ۱۳۶۹؛
۳. نگرشی نو بر احوال و آثار جلال آل احمد، اقبالیات، ش ۸، ۱۳۷۰:
۴. کتاب در پویه تاریخ. نامه فرهنگ، ش ۲، ۱۳۷۳؛
۵. استادان ممتاز، رؤسا و دکترای افتخاری دانشگاه تهران (۱۳۱۱ تا ۱۳۷۵) نامه فرهنگ، ش ۱۶، ۱۳۷۳:
۶. پیرامون کتابخانه ملی (در گفتگو با سید محمد خاتمی). کتابداری، ش ۲۳، ۱۳۷۴؛
۷. زبان فارسی در جهان معاصر. نامه فرهنگ، ش ۲، ۱۳۷۴:
۸. راهبردهایی در آموزش و گسترش زبان فارسی، آشنا، ش ۳۲، ۱۳۷۵؛



۹. احوال و آثار و افکار علامه محقق و متبع آیه الله آخوند ملا محمد جواد صافی گلیپایگانی، مسجد، ش ۲۸، ۱۳۷۵؛
۱۰. اجلاس بین المللی استادان زبان فارسی (هند - رامپور)، آشنا، ش ۳۴، ۱۳۷۶؛
۱۱. پیشرفت های الکترونیکی و رایانه ای در صنعت چاپ. هنرهای زیبا، ش ۳، ۱۳۷۷؛
۱۲. یاد استاد محمد تقی جعفری، استاد محمد تقی دانش پژوه، دکتر رجبعلی مظلومی، دکتر زریاب خوبی، کتابداری، ش ۲۷ و ۳۲، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۹؛
۱۳. سرنی (نظری بر کتاب استاد زرین کوب)، یادگار نامه دکتر عبدالحسین زرین کوب، مجموعه مقالات، ۱۳۷۷؛
۱۴. اجلاس بین المللی استادان زبان و ادبیات فارسی (هند-احمدآباد). مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۱۴۸، تابستان ۱۳۷۷؛
۱۵. احوال و آثار دکتر ناظر زاده کرمانی، همشهری، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۷؛
۱۶. همایش سالانه زبان و ادبیات فارسی. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۱۵۳، تابستان ۱۳۷۹؛
۱۷. نقش پژوهشی کتابخانه های مرکزی دانشگاه ها. کتابداری، ش ۳۲، ۱۳۷۸؛
۱۸. گسترش قلمرو جغرافیای زبان و ادبیات فارسی. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه شهید بهشتی، ش ۳۶، زمستان ۱۳۷۸؛
۱۹. تفسیری بر همایش سالانه زبان و ادبیات فارسی. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۱۵۱، پاییز ۱۳۷۸؛
۲۰. تأثیر گسترش کتابخانه عمومی در گسترش فرهنگ مطالعه. کتابداری، ش ۳۴، ۱۳۷۹؛
۲۱. راه های افزایش میزان مطالعه در کتابخانه های عمومی. کتابداری، ش ۳۵، ۱۳۷۹؛
۲۲. پیام های تربیتی و رفتاری در اشعار ابن یمین. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۱۵۳-۱۵۴، تابستان ۱۳۷۹؛
۲۳. کوشش های فرهنگی دانشگاه پکن در سمینار زبان و ادب فارسی. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۱۵۶، زمستان ۱۳۷۹؛
۲۴. چین همسایه فرهنگی ایران (مطالعاتی درباره چین نو و راهکارهای مناسب برای گسترش زبان فارسی). نامه فرهنگ، ش ۴۰، ۱۳۸۰؛
۲۵. دامنه نفوذ کلام استاد حسینعلی راشد. نامه فرهنگ بهار ۱۳۸۰؛
۲۶. نکته هایی از تعالیم اخلاقی و تربیتی عاشورا در هدایت جامعه. مجموعه مقالات همایش سراسری امام حسین، جلد ۱۰، ۱۳۸۱؛

۲۷. نقش اسناد تصویری در شناخت رجال معاصر. مجموعه مقالات همایش رجال تاریخ معاصر، ۱۳۸۱؛

۲۸. زبان فارسی در چشم انداز تاریخی و مقتضیات جهان معاصر. سومین ره آورد، مجموعه مقالات مجمع بین المللی استادان زبان فارسی، ۱۳۸۱؛

۲۹. فرخی یزدی شاعر سرافراز ایران. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۱۶، ۱۳۸۱؛

۳۰. زبان و ادبیات فارسی در گفتگو با دکتر قاسم صافی. کتاب هفته، ۱۳ تیر ۱۳۸۲؛ ۳۱.

ضرورت اصلاح ساختاری در اقدامات فرهنگی خارج از کشور. نامه فرهنگ، ش ۴۷، ۱۳۸۲؛

۳۲. مختصر سوانح عمری، تحلیلی بر قصیده بلند پیشگویی شاه نعمت الله ولی. دانش، ش ۷۷، ۱۳۸۳؛

۳۳. تأثیر مولوی در هدایت انسان. پیغام آشنا ش ۱۹، ۱۳۸۳، اکتبر ۲۰۰۴؛

۳۴. اهمیت عکس های قدیمی و اسناد تاریخی در تحقیقات ایران شناسی. مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران شناسی، ۱۳۸۳؛

۳۵. آیین سندآوری، داوری و اشاعه یافته های علمی، کاوش، ش ۱۶، ۱۳۸۷؛

۳۶. تأملات فی طرق واسالیب التعليم فی القرآن الکریم. مجله کلیه شرقیه، ش ۸۲، ۲۰۰۷؛

۳۷. مولانا، تسامح و مدارا، مجموعه مقالات کنگره هشتمین سال مولانا، دانشگاه، مشهد، ۱۳۸۶؛

۳۸. مولانا مظهر تمدن و مظهر آینده. مجموعه مقالات کنگره بین المللی مولانا، انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۸۶؛

۳۹. تاملی در ماندگاری مولانا. مجموعه مقالات همایش ملی مولانا معلم معنا، ۲۸-۲۶ مهر ۱۳۹۱؛

۴۰. مقصد ادبیات در نظر جلال آل احمد. پیغام آشنا، ش ۳۰، ۱۳۸۶ (اکتبر ۲۰۰۷)؛

۴۱. اشاراتی پیرامون نتیجه های اخلاقی از اشعار رودکی. مجموعه مقالات همایش بین المللی بزرگداشت رودکی، سازمان میراث فرهنگی ۱۳۸۷؛

۴۲. مسائل فهرست نگاری در عکس ها و اسناد مصور تاریخی. مجموعه مقالات کنگره بین المللی کتاب و کتابخانه در تمدن اسلامی، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳؛

۴۳. راهنمایی آشنایی با ذخایر و دست نوشته های فارسی، کتابداری، ش ۴۶، ۱۳۸۶؛

۴۴. اهداف آموزش زبان فارسی. راهکارهایی در گسترش آن به غیر فارسی زبانان، مجله تحقیق، ش ۷۴، ۱۳۸۷؛

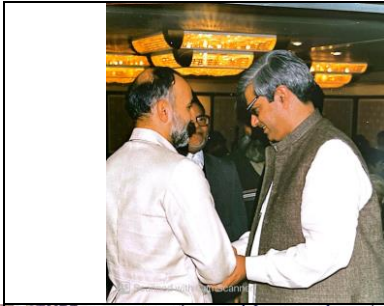


۴۵. ملاحظاتی پیرامون خدمات متقابل شعرا و ادبای ایران و هند. خلاصه مقالات بین المللی، روابط ایران و هند، دانشگاه تهران، ۱۳۸۸؛
۴۶. رشد جوامع، در گرو آموزش های علوم انسانی است. کتاب هفته، دوشنبه ۲۳ مرداد ۱۳۸۹؛
۴۷. شرحی بر هویت های پایدار (به مناسبت روز ملی صنعت چاپ). اطلاعات، شنبه ۱۷ شهریور ۱۳۹۰؛
۴۸. پیرامون طعم سکوت. کتاب هفته، شنبه ۱۳ خرداد ۱۳۹۱؛
۴۹. فارسی در عصر غزنویان و سلاطین دهلی. اطلاعات، چهارشنبه ۱۰ آبان ۱۳۹۱؛
۵۰. سرمایه انسانی در دانشگاه ها اطلاعات، ۲۸ فروردین ۱۳۹۱، ص ۶/ نقش دانشگاه ها در کتاب سازی و تکلفات اداری، گزارش میراث، تیر ۱۳۹۱؛
۵۱. در راه موفقیت آقای رئیس جمهور. اطلاعات، شنبه اول تیر ۱۳۹۲
۵۲. کارت پستال هایی که بر زمین بود. حرفه هنرمند، فصلنامه هنرهای تصویری، ش ۴۵، بهار ۱۳۹۲؛
۵۳. کتاب های مرجع با جامعیت، کارآمدی و به روز بودن، کتاب هفته، شنبه ۱۳ مهر ۱۳۹۲؛
۵۴. اقیانوس بی کران حکایت ها و خاطره ها؛ در سوگ دکتر باستانی پاریزی، اطلاعات، یکشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۹۳،
۵۵. یاد و خاطره ای با محمد علی سیانلو؛ شاعر، نویسنده و پژوهشگر معاصر، اطلاعات، پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۴؛
۵۶. یادی از جامعه شناس نامی امیر حسین آریانپور (در دو بخش). اطلاعات، بخش اول: چهارشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۹۴/ بخش دوم و پایانی: پنجشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۹۴؛
۵۷. اخلاق کاربردی در زندگی، محیط زیست و اشتغال (در ۱۹ بخش). اطلاعات، بخش اول: ۶ مرداد ۱۳۹۴/ بخش ۱۹ و پایانی: چهارشنبه ۱۸ شهریور ۱۳۹۴؛
۵۸. از نماز گزار چه انتظار می رود (در ۳ بخش) اطلاعات، بخش اول: شنبه ۲۶ دی ۱۳۹۴/ بخش ۳ و پایانی: سه شنبه ۲۹ دی ۱۳۹۴؛/ خلاصه مقالات در همایش ملی نماز، زنجان، ۳۰ آبان ۱۳۹۴؛
۵۹. چراغ روشنایی؛ پنجاه سال با روزنامه اطلاعات. ویژه نامه نوروزی، دوشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۹۴؛
۶۰. یک جو غیرت؛ در حاشیه گذر از کلاردشت. اطلاعات، یکشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۹۵؛

۶۱. در رثای دوست؛ استاد دکتر جابر عناصری. اطلاعات، سه شنبه ۲۱ فروردین ۱۳۹۵؛
۶۲. یادی از دو استاد: دکتر غلامحسین شکوهی و دکتر علی محمد کاردان دو بزرگ تعلیم و تربیت ایران. اطلاعات، پنجشنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۵؛
۶۳. به یاد دکتر مظفر بختیار، چهل سال دوستی و همنشینی. اطلاعات، چهارشنبه ۲۷ مرداد ۱۳۹۵؛
۶۴. اسماعیل دمیرچی از نوادر صنعت چاپ. نکوداشت دمیرچی در سرای اهل قلم (عصر کتاب)، ۱۰ اسفند ۱۳۹۵، درج در روزنامه اطلاعات ۲ اسفند ۱۳۹۵؛
۶۵. غیرت ادیب برومند شاعر ملی و حماسه سرا. اطلاعات، ۳۱ فروردین ۱۳۹۶، ص ۵؛
۶۶. روزگار ما و کارآمدی تاریخ جهانگشا. اطلاعات، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۶، ص ۶؛
۶۷. دشمن حقیقی کیست؟ اطلاعات، ۲۳ مرداد ۱۳۹۶، ص ۶؛
۶۸. مشارکت دانشگاهیان در سرنوشت کشور. اطلاعات، ۲۸ شهریور ۱۳۹۶، ص ۶؛
۶۹. حروفنگار فرهیخته؛ یادی از رحیم رضانی. اطلاعات، دوم اردیبهشت ۱۳۹۷، ص ۶؛
۷۰. حمید زاده در راه استاد راشد. اطلاعات، ۲۱ خرداد ۱۳۹۷، ص ۶؛
۷۱. دانشکده اعتدال. اندیشه پویا تیر ماه ۱۳۹۷، ش ۵۱، ص ۱۳۲؛
۷۲. به یاد دکتر محمد اقبال ثاقب و ارث شایسته اخلاق. اطلاعات، چهارشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۹۸
۷۳. پیرامون مضامین و مفاهیم اخلاقی شاهنامه در منزلت سکوت و مدیریت زبان، کاوش، ش ۲۴، ۲۰۱۹ (۱۳۹۸)
۷۴. در ذکر جمیل استاد مظاهر مصفا، اطلاعات، ۱۱ آبان ۱۳۹۸
۷۵. ستاره ای درخشان در سلسله حکیمان و طبیبان، به یاد دکتر محمد ابراهیم صافی، اطلاعات، ۱۳ آبان ۱۳۹۸
۷۶. رابطه زبان با مفسده ها و مفاصد اجتماعی (در فضیلت خاموشی)، اطلاعات، ۲۵ تیر ۱۳۹۹
۷۷. تاریخ شفاهی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، نشر مورخ، ۱۳۹۹، ص ۱۴۱ تا ۱۶۴
۷۸. اطلاعات، آینه دوران، به مناسبت نود و ششمین سالگرد انتشار، دوشنبه ۱۴ تیر ۱۴۰۰
۷۹. آموزگار فروتن فرهنگ و ترجمه؛ در سجایای علمی و اخلاقی مترجم و محقق فقید استاد اسماعیل سعادت، اطلاعات، ضمیمه فرهنگی، ۲۶ شهریور ۱۳۹۹ ص ۵ (یادواره استاد سعادت)



۸۰. یاد نامه ای درباره دکتر محمد ابراهیم صانی گلیپایگانی پزشک مردمدار و ساده زیست از تبار نیکو خصلان و نیکنمان، اطلاعات ۲۰ مهر ۱۴۰۰ ص ۱۱
۸۱. گنج زری بود در این خاکدان؛ یادی از آینه دار روزنامه اطلاعات، اطلاعات، ۲۴ خرداد ۱۴۰۱، ص ۶
۸۲. از دولتمردان و قانونگذاران چه می خواهیم؟ روزنامه اطلاعات، سه شنبه ۱۹ مهر ۱۴۰۰ ص ۷
۸۳. حدیث ماندگاری و محبوبیت "در سوگ دانشمند فقید تعلیم و تربیت در ایران استاد احمد صافی، اطلاعات، اول دی ماه ۱۴۰۱ ص ۳، ۴
۸۴. گل آبادگان، جرفادقان بهار و تابستان ۱۴۰۱، ش.ص ۳۹ تا ۵۸ (گفت و گو با دکتر قاسم صافی)
۸۵. سلوک معنوی؛ رمز ماندگاری و محبوبیت (در رثای استاد احمد صافی طلایه دار بلند آوازه تعلیم تربیت.. جرفادقان، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، ص ۱۲۴ تا ۱۳۴
۸۶. اشک حسرت (به مناسبت سالگرد فقدان استاد احمد صافی)، اطلاعات، ۱۶ آذر ۱۴۰۲، ص ۶
۸۷. فضایل رفیع؛ ارجنامه فرزانه فروتن و روزنامه نگار ادیب (جلوه رفیع جلال). تهران، انتشارات اطلاعات، دی ماه ۱۴۰۲، ص ۱۴۸ تا ۱۵۳
۸۸. دعایی، ستاره، اقبال روزنامه اطلاعات، اطلاعات، خرداد ۱۴۰۲، ص ۱۱۶ تا ۱۲۲
۸۹. سونامی "دکتر شدن" مروری بر آرا و اندیشه ها و تحصیلات دوره دکترای جلال ال احمد به مناسبت یکصدمین سالگرد تولد او، اطلاعات، ضمیمه فرهنگی، ۱۶ اسفند ۱۴۰۲، ص ۶
۹۰. در پرتو آن چراغ آگاه؛ یاد نوشتی در سالروز خاموشی استاد مرتضی شهیدی، صدای گلیپایگان، ۹ خرداد ۱۴۰۳ ص ۴
۹۱. وداع با استاد دکتر جلیل تجلیل، اطلاعات، ضمیمه فرهنگی، ۲۱ شهریور ۱۴۰۳، ص ۴ و ۵
۹۲. برگی از یک زندگی درخشان. اطلاعات، ۱۲ آذر ۱۴۰۳، ص ۱۶ در رثای دومین سالگرد چهره ماندگار تعلیم و تربیت استاد احمد صافی
۹۳. برگ سبز؛ در گرامیداشت دکتر نوش آفرین انصاری، اطلاعات، ۳ دی ۱۴۰۳، ص ۱۶
۹۴. ایران و جهان در آینه تاریخ؛ مجموعه مقالات برگزیده همایش بین المللی در صوفیه. اطلاعات، ۳ بهمن ۱۴۰۳، ص ۵ ضمیمه فرهنگی





مراسم تکریمات: دکتر قاسم سلیمی استاد ادبیات فارسی در دانشگاه دوتی و همکاران



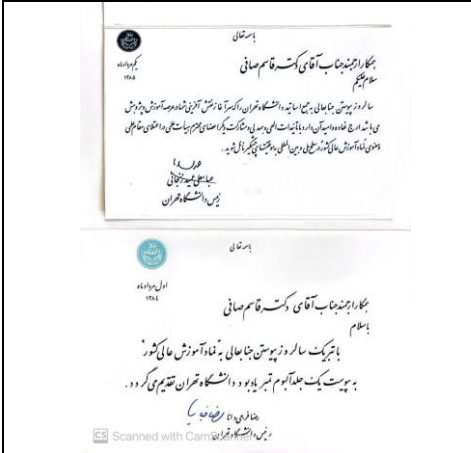
از چپ: دکتر قاسم سلیمی، دکتر محمد سلیمی، دکتر حسن کوشی، دانشگاه پنجاب، رنده پادشاه، دکتر اکرم شامو، دکتر اقبال، رئیس هیئت مدیران و اساتید فارسی دانشگاه دوتی و همکاران

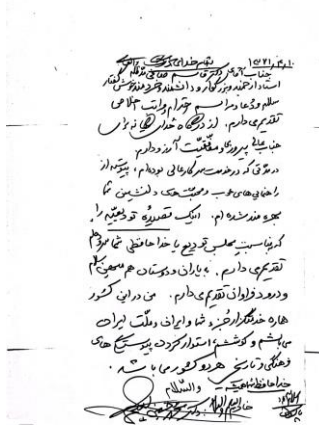


مراسم تکریمات: دکتر قاسم سلیمی استاد ادبیات فارسی در دانشگاه دوتی و همکاران



مراسم تکریمات: دکتر قاسم سلیمی استاد ادبیات فارسی در دانشگاه دوتی و همکاران

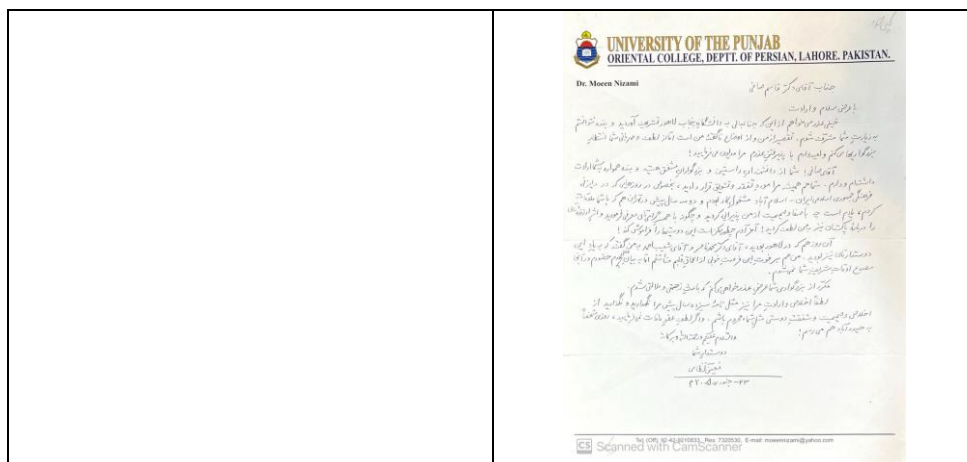


|                                                                                                                                                     |                                                                                                                                                              |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
|  <p>Scanned with CamScanner</p>                                    |  <p>Scanned with CamScanner</p>                                            |
|  <p>مناره و گنبد مشین میر معصوم</p> <p>Scanned with CamScanner</p> |  <p>Scanned with CamScanner</p>                                           |
|  <p>نمایی از گورستان مکتفی</p> <p>Scanned with CamScanner</p>    |  <p>په های مکتفی (شهر خاموشان) در تنه</p> <p>Scanned with CamScanner</p> |

[illegible]

A photograph of an open book with Persian text, a lit candle in a glass holder, and a small decorative box on a dark surface. The text on the book is in Persian script. The candle is lit, casting a warm glow. The background is dark and textured.

[illegible][illegible][illegible][illegible]



## نتیجه گیری

زبان و فرهنگ ایران همواره مشعلدار راستین علم و دانش بوده و در همه دوره‌ها به تکامل پیشرفت علوم بشری، خدمات شایانی کرده است. شخصیت هایی در این رسالت ملی، نقش مهمی داشته اند و برای فعالیت های فرهنگی و دست یافتن به معرفت انسانی در روابط بین الملل و روابط مشترک فیما بین مردم مملکت خود با مردم کشور میزبان، پیوسته، توجه عالمانه ای مبذول داشته و دارند.

یکی از فرهیختگانی که در عصر حاضر، خدمات او به زبان و فرهنگ فارسی و معرفی و نکوداشت و تجلیل از بزرگان و مشاهیر این زبان در ایران و پاکستان قابل توجه است و منش و روش و نگارش و خطابه های او در تقویت و تشبید روابط فرهنگی ایران و شبه قاره به ویژه در پاکستان حین مأموریت و پس از مأموریت، اثرگذار بوده و با ارادت خالصانه به معرفی ارباب فضل و ادب ایران و شبه قاره و مبادرت به ذکر محاسن آنان به منظور ترویج فضیلت ها و حفظ و نگه داری میراث معنوی، اهتمامی بسزا و شایسته کرده و در وظیفه شناسی و درک مسئولیت در این رابطه و خدمت بی شائبه در رفع معضلات گرفتاران، جدیت و سهم موثری داشته است و اخلاق و منش نیکو، او را به شخصیتی خوشنام مشهور ساخته است. دکتر قاسم صافی، نویسنده، منتقد، روزنامه نگار و استاد دانشگاه تهران است. در این نوشتار به بخشی از تألیفات و پژوهش ها و خدمات او که معرف کوشش ها و تلاش مستمر و ارتباط ها در مجامع و محافل فرهنگی و پیوند و مودت او با اهل فضل و ادب و تاریخ و خصیصه بارز او بوده، ، مبادرت شده است.

## کتابنامه

- (۱) ایران مهر، امید (۱۳۹۷)، دانشکده اعتدال؛ نگاهی به فصلنامه دانشکده " نشریه مرکزی دانشگاه تهران که در میانه دهه پنجاه فراتر از مجله دانشگاهی بود در گفت و گو با قاسم صافی و ...، فصلنامه اندیشه پویا، ش ۵۷، ص ۱۳۲-۱۳۵، تهران
- (۲) اسکویی، مهرداد (۱۳۹۲). کارت پستال هایی که بر زمین بود؛ در گفت و گو با دکتر قاسم صافی. حرفه هنرمند؛ نشریه هنرهای تصویری، ش ۴۵، تهران.
- (۳) تسبیجی، محمد حسین (۱۳۵۰) مرکز تحقیقات فارسی، مجله وحید، دوره نهم، ش ۲
- (۴) صافی، قاسم (۱۳۸۲). بهار ادب، تهران. دانشگاه تهران
- (۵) صافی، قاسم (۱۳۷۸)، سرزمین و مردم پاکستان، تهران، حسینیه ارشاد.
- (۶) صافی، قاسم (۱۳۶۶)، سفرنامه پاکستان، تهران، نشر کلمه
- (۷) صافی، قاسم (۱۳۵۷) مجموعه گفتارهایی درباره چند تن از رجال ادب و تاریخ ایران، تهران، کتابخانه مرکزی و مرکز استاد دانشگاه تهران
- (۸) صافی، قاسم (۱۳۷۴) استادان ممتاز، نامه فرهنگ، ش ۱۳، ص ۱۶۳ - ۱۶۷
- (۹) صافی، قاسم (۱۳۸۵) سفرنامه سند (کراچی تا شهر خاموشان)؛ به قلمروی از تاریخ زبان و ادب فارسی، تهران، دانشگاه تهران
- (۱۰) صافی، قاسم (۱۳۹۱) خروش شهر خاموشان؛ دیدار از تته یادگاری از پرشکوه ترین دوران زبان و ادب ایرانی. نامه ایران و اسلام، ش اول، ص ۴۷ - ۵۸
- (۱۱) صافی، قاسم (۱۴۰۳) برگی از یک زندگی درخشان؛ به مناسبت درگذشت استاد احمد صافی چهره نامدار تعلیم و تربیت در ایران، روزنامه اطلاعات، ۱۲ آذر ۱۴۰۳، ص ۱۶
- (۱۲) صافی، قاسم (۱۴۰۳) طعم سکوت؛ مدیریت زبان و جایگاه خاموشی در آثار سخنوران فارسی، چاپ ۸، تهران، دانشگاه تهران
- (۱۳) صافی، قاسم (۱۳۹۷) چنین گفت اقبال؛ اندیشه ها و آموزه ها. ویرایش جدید، تهران
- (۱۴) صافی، قاسم (۱۳۹۲) تاریخ شفاهی، دفتر سوم، خاطرات قاسم صافی رایزن فرهنگی ج.ا.ا. در پاکستان-اسلام آباد، تهران، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی
- (۱۵) میر محمدی، حمید رضا (۱۳۸۹) سیری در تاریخ و جغرافیای گلپایگان، قم، اندیشه و فرهنگ جاویدان.
- (۱۶) صافی، قاسم (۱۳۹۸) نامی پدیده ای نادر " پژوهشی در زندگینامه و خدمات علمی میر معصوم بهکری، ایران شناس و نخستین مورخ زبان فارسی در شبه قاره، لاهور، کاوش، ش ۲۳، ۲۰۱۸، ص ۵-۲۴



## تصویر ایران در برگزیده منشآت فرهاد میرزا معتمدالدوله

شیرزاد طایفی<sup>۱</sup>

امیرحسین جمالی هل آباد<sup>۲</sup>

### The Image of Iran in the Selected epistolary writings of Farhad Mirza Motamed-al-Dowlah

**Shirzad Tayefi**, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. (Corresponding author).

**AmirHosein Jamaali Hel Abaad**, MA in the field of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

#### Abstract

The Qajar dynasty was a Turkic dynasty that ruled Iran from 1174–1304 AH (1789–1925 CE). The dynasty came to power after the collapse of the Zand dynasty and was founded by Agha Mohammad Khan Qajar. The reign of Mohammad Shah Qajar coincided with Iran's political and military weakness, characterized by internal rebellions, failure to retake Herat, and the influence of foreign powers. Nasser al-Din Shah was the son of Mohammad Shah Qajar and Mahd-Alia (Malek -Jahan Khanum). He ascended the throne at the age of 16 after his father's death with the support of Amir Kabir. Farhad Mirza Motamed al-Dawlah (1213–1285 AH) was one of the most prominent princes and politicians of the Qajar period. He was a son of Abbas Mirza, the viceroy and brother of Mohammad Shah Qajar, and held important positions

---

<sup>۱</sup> دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول). [taefi@atu.ac.ir](mailto:taefi@atu.ac.ir)

<sup>۲</sup> کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

during the reign of Nasser al-Din Shah Qajar. In his letters, he used simple and fluent prose, but with historical and artistic accuracy. His works include 47 literary and historical letters written between 1252 AH and 1291 AH to the sultan and the nobles of the time, which reflect various images of customs, culture, women, social classes, political events, the administration of provinces, and issues such as agriculture and the spirit of society. Illustration is one of the most important ways of reading texts, which, relying on history, geography, and society, explores and extracts data related to the author's era and is important in terms of the ideological reflection of the works. The image of Iran in the Nasser era is a traditional, authoritarian, and religious image that is also reflected in Farhad Mirza's letters.

**Keywords:** Qajar era, Naser al-Din Shah, illustration, Farhad Mirza, features, society.



## چکیده

قاجاریان دودمانی ترک‌تبار بودند که از سال ۱۱۷۴-۱۳۰۴ خورشیدی (۱۷۸۹-۱۹۲۵ م) بر ایران حکومت کردند. این سلسله پس از فروپاشی حکومت زندیه، به قدرت رسید و به وسیله آقامحمدخان قاجار بنیان‌گذاری شد. دوران محمدشاه قاجار، مقارن با ضعف سیاسی و نظامی ایران بود که شورش‌های داخلی، ناکامی در بازپس‌گیری هرات، و نفوذ قدرت‌های خارجی از مهم‌ترین ویژگی‌های آن به شمار می‌آیند. ناصرالدین‌شاه فرزند محمدشاه قاجار و مهدعلیا (ملک‌جهان خانم) بود. او در ۱۶ سالگی و پس از مرگ پدرش، با حمایت امیرکبیر به تخت نشست. فرهاد میرزا معتمدالدوله (۱۲۸۵-۱۲۱۳ ه. ش) یکی از شاهزادگان و سیاستمداران برجسته دوره قاجار بود. او از فرزندان عباس میرزا نایب‌السلطنه و برادر محمدشاه قاجار بود و در طول دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار، مسئولیت‌های مهمی را بر عهده داشت. او در نامه‌های خود از نثر ساده و روان، اما با دقت تاریخی و هنری استفاده کرده است. منشآت او شامل ۴۷ نامه ادبی و تاریخی است که بین سال‌های ۱۲۵۲ ه. ق تا ۱۲۹۱ ه. ق برای سلطان وقت و رجال آن زمان نوشته شده که تصاویر مختلفی از آداب و رسوم، فرهنگ، زنان، طبقات اجتماعی، وقایع سیاسی، اداره ایالات و مواردی چون کشاورزی و روحیات جامعه در آن انعکاس یافته است. تصویرگری یکی از مهم‌ترین شیوه‌های خوانش متون است که با تکیه بر تاریخ و جغرافیا و جامعه، به کشف و استخراج داده‌های مرتبط با عصر نویسنده می‌پردازد و از نظر بازتاب ایدئولوژیکی آثار، حائز اهمیت است. تصویر ایران عصر ناصری، تصویری سنتی، استبدادی و مذهبی می‌باشد که در نامه‌های فرهادمیرزا نیز منعکس است.

**واژگان کلیدی:** عصر قاجار، ناصرالدین‌شاه، تصویرگری، فرهادمیرزا، منشآت، جامعه.

## ۱. درآمد

## ۱-۱. بیان مسأله

در طول تاریخ، آثار ادبی یکی از مهم‌ترین بسترها برای بازتاب زندگی اجتماعی و فرهنگی عصر نویسنده و شاعر بوده که با خوانش نقادانه این آثار، به روحيات و اعتقادات مردم یک جامعه، خالق اثر و حکومت‌های وقت پی برده، با نگاهی تازه‌تر به هر دوره تاریخی می‌نگریم.

تصویرشناسی یک جامعه یا کشور، از شاخصه‌های مهم پیوند ادبیات با تاریخ است که زمینه نقد‌های جامعه‌شناسانه، گفتمان‌محور، روان‌شناسانه و ... یک اثر ادبی را فراهم می‌کند.

در پی سقوط حکومت تیموریان به دست حکومت نوظهور صفویان با خاستگاهی ایرانی و شیعه‌مذهب، صفحه جدیدی در تاریخ ایران آغاز شد؛ یعنی دوران میانه تاریخ ایران به پایان رسید و عصر مدرنیته و ورود به دنیای جدید آغاز گردید. همزمان با حکومت صفویه، در اروپا، رنسانس و انقلاب صنعتی شکل گرفت و علوم مختلف و زندگی بشر آن عصر به سرعت در حال تغییر و پیشرفت بود؛ اما حکومت صفویه که با ایدئولوژی مذهبی خود علاوه بر پیشرفت‌های چشمگیر در معماری و تجارت ابریشم و خشکبار و خطاطی و علوم نقلی، وضعیتی سخت‌گیرانه بر فضای اندیشگانی در کشور پدید آورده بودند، راه ورود اندیشه‌های همزمانی با اروپا و فلسفه جدید را بستند. وضعیت اجتماعی عصر صفویه مانند دوره‌های قبل، نظیر تیموریان و ایلخانان بر بافت سنتی کشاورزی و دامپروری و ایلات و عشایر استوار بود و مردم جامعه از منظر حقوق انسانی، رعایای سلاطین به حساب می‌آمدند. ایل قاجار که از زمان مغولان به شمال ایران مهاجرت کرده بودند، از جمله طایفه‌هایی بودند که در خدمت سلاطین صفوی قرار گرفته، به عنوان نیروی نظامی قزلباش در جنگ‌ها حضور می‌یافتند. طایفه قاجار به وسیله شاه عباس در استرآباد گرگان ساکن شدند و خاستگاه آنان برای کشمکش‌های سیاسی، آن ایالت بود. با قتل شاه سلطان حسین صفوی به دست افغان‌ها و سقوط اصفهان، آشفتگی بر کشور حاکم شد و ایل قاجار که سال‌ها در تکاپوی قدرت بودند، فرصت را برای کسب سلطنت ایران غنیمت



شمرند؛ اما با ظهور دلاوری از خراسان به نام نادر و سرکوب افغان‌ها و حفظ استقلال سیاسی کشور و تأسیس سلسله افشاریه و بعد از آن قتل نادرشاه و حکومت کریم‌خان زند و جانشینانش، آرزوی دیرین قاجاریان حدود یک قرن به تعویق افتاد. با مرگ کریم‌خان زند بعد از ۳۰ سال حکمرانی، آقامحمدخان قاجار که پسر رئیس مقتول ایل قاجار بود و در دربار کریم‌خان روزگار می‌گذراند، با رفتن به استرآباد و متحد کردن ایل قاجار بر آرزوی دیرین خود ردای عمل پوشانید و چند سال طی کشمکش و جنگ با لطفعلی‌خان زند، سرانجام با کارشکنی ابراهیم‌خان کلانتر چراغ حیات خاندان زند به خاموشی گرایید و با قتل آخرین فرمانفروا به دست آقامحمدخان، دودمان قاجار بر تخت سلطنت ایران تکیه زدند.

به گفته زرین‌کوب، در پایان انقلاب‌های ایران بعد از صفویان که حدود یک قرن طول کشید، با استقرار دولت نوبنیاد قاجار، ایران از لحاظ طرز حکومت و مجموعه اوضاع و احوالی که منجر به سقوط صفویه و ادامه اغتشاشات ناشی از انقلاب‌های بعد از آن شده بود، دوباره خود را در سر جای نخست یافت. استبداد پادشاه و حکام وی همچنان خشونت‌آمیز، تجارت و کشاورزی همچنان در حال تنزل، و نظارت امنای مذهب بر افکار و آراء همچنان بی‌منازع بود و در نتیجه سال‌ها منازعات داخلی و خارجی و مخصوصاً در اثر بروز قحطی و بیماری‌های واگیر مستمر، جمعیت مملکت به نحو بارزی به شدت کاهش یافت (زرین‌کوب، ۱۳۸۴: ۷۶۷).

دنیا با انقلاب صنعتی، انقلاب فرانسه، کشف آمریکا، نوزایی علوم و توسعه طلبی نظامی کشورهای استعمارگری چون انگلستان، روسیه و فرانسه به سرعت در حال پیشرفت بود و ایران با بروز صد سال ناامنی و روی کار آمدن حکومت استبدادی دیگری به نام سلطنت قاجاریه با سرعت زیادی رو به عقب‌گردی بی‌سابقه نهاده بود که اصلاح‌طلبی کسانی چون قائم‌مقام و میرزا تقی‌خان امیرکبیر نتوانست جلوی آن طوفان سیل‌آسای جهل و عقب‌ماندگی را بگیرد و تنها به شهادت آن دو بزرگ مرد تاریخ معاصر ایران منجر شد.

با انتخاب شهر تهران به عنوان پایتخت و جلوس آقامحمدخان رسماً این سلسله از سال ۱۱۷۵-۱۳۰۴ ه. ش بر ایران فرمان راندند که در این دوران ۱۳۰ ساله، فراز و نشیب‌های بسیاری بر صفحه تاریخ ایران ثبت شد.

طبقات زندگی اجتماعی عصر قاجار به دو طبقه حاکم (شاه، اشراف و خاندان سلطنتی، نظامیان و روحانیون) و محکوم (مردم عامه نظیر کشاورزان، دامدران، پیشه‌وران، تجار و بردگان) تقسیم می‌شد که قدرت و ثروت، موقعیت رفاهی، وضعیت تحصیلی و حضور در دربار برای طبقه دوم مقدور نبود و مردم از منظر انسانی هیچ حقوقی نداشته، رعایا و بندگان سلاطین محسوب می‌شدند؛ زنان در پستوی خانه‌ها به شوهرداری و فرزندپروری مشغول و هیچ نامی از حضور آنان تا پیش از انقلاب مشروطه مشاهده نمی‌شود. وضعیت تجاری کشور مانند دوره‌های قبل بر کشاورزی و دامپروری استوار بود و تا پیش از اقدام مهم امیرکبیر، یعنی تأسیس دارالفنون مدارس در قالب مکتب‌خانه به وسیله روحانیون پایین‌مرتبه اداره می‌شدند. مصرف تریاک و مواد مخدر و شرب شراب در بین طبقه حاکم و طبقه محکوم معمول گردیده بود و برده‌داری غلام‌سیاهان درباری به وسیله زنان حرامسرا و اشراف از دیگر معضلات عصر قاجار محسوب می‌شد. گفتمان حاکم مذهبی، اسلام شیعی بود و پادشاه خود را سایه خدا و مالک‌الرقاب رعایا می‌دانست و بهای جنگ و قحطی و خشکسالی و پرداخت مالیات‌های گزاف، بر دوش رعایا بود.

به گفته موسوی وجود حکومت و نظام استبدادی در ایران، از مهم‌ترین موانع در راه توسعه و پیشرفت کشور بوده که مردم را قرن‌ها در نظام ارباب- رعیتی نگاه داشته است. در ایران قرن‌ها استبداد حاکم بوده و مردم آن را قبول کرده و با آن خو گرفته بودند و گمان نمی‌کردند جز این روش حکومت، روش دیگری باشد (موسوی، ۱۳۹۵: ۴).

از موارد حائز اهمیت در این عصر، علم دوستی و ادب پروری شاهان قاجار و تشویق نویسندگان و شاعران بود.

تاریخ‌نویسی در عصر ناصری، گسترش یافت و ترجمه کتاب‌های اروپایی از زبان انگلیسی و فرانسه به فارسی رونق گرفت. شاهان افشاریه و زندیه به دلیل کشمکش و جنگ‌های داخلی، برخلاف قاجاریان فرصت کافی برای پرداختن به علوم ادبی و علمی را نداشتند و حکومت قاجار در طی این ۱۳۰ سال، به خصوص در عصر ناصری که دوران پنجاه ساله سلطنت ناصرالدین‌شاه است، به این امور پرداختند و نهضت بازگشت ادبی در این عصر رنگ و جلوه ای تازه یافت. از جمله تاریخ‌نویسان این



دوران می‌توان به علی‌قلی‌میرزا اعتضادالسلطنه، میرزا محمدتقی لسان‌الملک، محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله، میرزا سید جعفر خورموجی، حاج میرزا حسن فسایی و ... اشاره کرد.

نثرنویسی و بازتاب وضعیت اجتماعی در کتاب‌ها و نامه‌ها در عصر قاجار، یکی از موارد مهم به حساب می‌آید که هدف ما در این پژوهش واکاوی سیمای ایران عصر ناصری در نوشته‌های فرهادمیرزای قاجار به عنوان یکی از مهم‌ترین نثرنویسان عصر و حکمرانی صاحب‌قلم، است.

## ۲-۱. اهمیت و ضرورت پژوهش

با توجه به جایگاه ادبی- سیاسی فرهادمیرزا به عنوان فرزند ولیعهد ایران، عباس‌میرزا نائب‌السلطنه (برادر محمدشاه و عموی ناصرالدین‌شاه)، ضرورت بررسی وضعیت اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و ایدئولوژیک جامعه ایران در دوره او و نوع بازتاب آن در منشآت وی، بیش از پیش احساس می‌شود.

«فرهادمیرزا معتمدالدوله، آثار متنوعی چون منشآت، زنبیل و کنز الحساب، هدایت السبیل و کفایت الدلیل، قمقام زخار و صمصام تبار از خود به جای گذاشته و نسبت به سایر شاهزادگان قاجاری، از لحاظ علمی شایستگی بسیار داشته است. او در سال ۱۲۵۰ ه. ق برای اولین بار از سوی محمدشاه به سمت نایب‌الایاله منصوب شد و به لرستان و خوزستان رفت. در سال ۱۲۵۳ که محمدشاه راهی هرات بود، او را عهده‌دار حفاظت از پایتخت کرد. علی‌رغم نشان دادن شایستگی‌های خود، در دوره ناصری مدتی مورد قهر سلطان واقع شد که به دلیل دسیسه‌های حاجی میرزا آقاسی بوده است. البته در سال ۱۲۷۵ با ناصرالدین شاه آشتی کرد و دوباره به حکومت ولایات رسید و حتی در سال ۱۲۷۸ لقب معتمدالدوله را از دربار ناصری گرفت. فرهادمیرزا سال‌های پایانی عمرش را در تهران و در عضویت دارالشورای دولتی تا ۱۳۰۵ گذراند» (ر. ک: نواب صفا: ۱۳۶۶). او تجربیات متفاوت و مهمی در مناصب سیاسی داشته و منشآت او می‌تواند منعکس‌کننده اطلاعات معتبر و مستندی از ایدئولوژی و جریان قدرت حاکم بر روزگار نویسنده باشد.

به گفته طباطبایی مجد کتاب منشآت او شامل نوشته‌ها یا نامه‌هایی است که مخاطبانش در عصر ناصری، اغلب از وابستگان سلطنت یا عمال حکومت بوده‌اند. به طور کل این اثر شامل ۴۷ نامه ادبی و تاریخی است که بین سال‌های ۱۲۵۲ ه.ق تا ۱۲۹۱ ه.ق برای سلطان وقت و رجال آن زمان، یعنی «ناصرالدین شاه»، «اعتضادالسلطنه»، «حسین‌علی خان گروسی»، «وزیر مختار»، «شعاع السلطنه»، «میرزا یوسف مستوفی-الممالک»، «میرزا سعید خان وزیر امور خارجه»، «میرزا هدایت وزیر دفتر»، «حسام-السلطنه» و .. نوشته شده و روایتگر اوضاع و اتفاقات اجتماعی- اداری و تاریخی دوره قاجار است که با نثری فنی حاوی کنایات و صنایع ادبی، اعم از بیان و بدیع نوشته شده است (ر.ک: فرهادمیرزا: ۱۳۶۹).

فرهادمیرزا پیش از هر چیز، شاهزاده اهل عمل بود و سعی داشت از علوم جدید پایه-پای علوم قدیمی بهرمنند گردد. از طرفی در سخنوری، خاصه نثر، از سرآمدان دوران خود بود؛ جریانی را که قائم مقام فرهانی با ادغام سبک سعدی و منشآت نویسی درباری آغاز کرده بود، پی‌گرفت و به جرأت می‌توان گفت که پس از قائم‌مقام، کسی به اندازه فرهادمیرزا در این جریان زبانزد نبود؛ هر چند اقتدارگرایی در حوزه سیاست که فرهاد میرزا پیگیری می‌کرد، نقطه مقابل جریان اصلاحاتی و واقع‌گرایی سیاسی قائم‌مقام بود.

تجربه فرهادمیرزا از حضور در عرصه‌های مختلف حکمرانی ایالات جنوبی ایران و مراوداتی که با رجال عصر خویش داشته، نامه‌های او را اثری پویا در تصویرگری سیمای ایران در عصر ناصری می‌سازد که جامعه آن زمان در حال پوست‌اندازی از سنت به تجدد بود و بازتاب مؤلفه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و آموزشی، زمینه مهمی را جهت بازنگری تاریخی به حوادث و رویدادهای آن زمان با تکیه بر نوشته‌های نویسنده، فراهم می‌کند و از این آگاهی به نحوه تغییر رویکردهای جامعه در ادوار پس از فرهادمیرزا که مشروطه رخ می‌دهد و نظام سلطنت استبدادی پایان می‌یابد، مطلع خواهیم شد. نامه‌های فرهادمیرزا نمایی از وضعیت اداری و روابط سیاسی و تنش‌های درون دربار و دخالت دولت‌های بیگانه را به تصویر کشیده که حکایت از نوعی شکنندگی ساختار اجتماعی و حکومتی ایران آن عصر داشت و نقطه تفاوت آن با دیگر منشآت‌های آن عصر، وابستگی سلطنتی نویسنده به خاندان قاجار است.



### ۳-۱. پرسش‌های پژوهش

۱-۳-۱. مؤلفه‌هایی چون جامعه، جغرافیا، فرهنگ، کشاورزی و اقتصاد ایران در نامه‌های فرهادمیرزا چه بازتابی داشته‌اند؟

۲-۳-۱. مشکلات اجتماعی چون برده‌داری و مصرف دخانیات در نوشته‌های نویسنده چه انعکاسی داشته و دیدگاه او نسبت به آن‌ها چگونه است؟

۳-۳-۱. حضور زنان و سیمای آنان در منشآت فرهادمیرزا تا چه میزان دیده می‌شود و گفتمان مردسالارانه و ایدئولوژیک عصر قاجار چگونه بیان شده و چه بازتابی داشته است؟

### ۴-۱. فرضیه‌های پژوهش

۱-۴-۱. احتمال می‌رود با توجه به تجربیات حکمفرمایی فرهادمیرزا در ایالات مختلف، نمودهایی از وضعیت اجتماعی و جغرافیایی و رخداد‌های تاریخی در نامه‌های او بازتاب داشته باشد.

۲-۴-۱. مشکلاتی چون برده‌داری و مصرف دخانیات و خمریات از ناهنجاری‌های عصر نویسنده است که احتمال می‌رود در نامه‌ها منعکس شده باشد و دیدگاه فرهادمیرزا نسبت به این موارد، گاهی مثبت است و گاهی منفی.

۳-۴-۱. با توجه به گفتمان مردسالارانه در عصر قاجار، حضور زنان در نامه‌های فرهادمیرزا کمرنگ است و تنها زنی چون والده‌سلطان، مهدعلیا، حضور و قدرتی دارد.

### ۵-۱. روش پژوهش

شیوه انتخاب نامه‌ها با توجه به مؤلفه‌های مورد بررسی در این پژوهش صورت گرفته و از روش توصیفی- کیفی استفاده شده است؛ چنان‌که با بررسی منابع مکتوب، اعم از کتاب‌ها، مقالات، مجله‌ها و پایان‌نامه‌ها به گردآوری اطلاعات و فیش برداری از آن‌ها پرداخته شده است.

به گفته طباطبایی مجد، فرهادمیرزا معتمدالدوله در بازه زمانی ۱۳۰۵-۱۲۳۳ ه‍.ق زیسته، کتاب منشآت او حاوی ۴۷ نامه تاریخی و ادبی است که بین سال‌های ۱۲۵۲ تا ۱۲۹۱ ه‍.ق برای بزرگان زمانه خود نوشته است (ر.ک: فرهادمیرزا: ۱۳۶۹).

## ۱-۶: پیشینه پژوهش

درباره وضعیت اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی عصر قاجاریه تا کنون پژوهش‌های مختلفی صورت گرفته که در قالب مقالات، پایان‌نامه‌ها و کتاب ارائه گردیده است.

### ۱-۶-۱. کتاب‌ها

- تاجبخش، احمد (۱۳۸۰) «تاریخ تمدن و فرهنگ ایران (دوره قاجاریه)». نویسنده در این کتاب به بررسی وضعیت مشاغل و حرفه‌هایی چون هنر و صنعت، ادبیات و علوم مختلف و سازمان‌های اداری و نیز وضعیت اجتماعی و آداب و رسوم عصر قاجار پرداخته و دلایل پیشرفت هر یک را مورد واکاوی و تحلیل قرار داده است (ر.ک: تاجبخش: ۱۳۸۰).

- آراین‌پور، یحیی (۱۳۷۲). «از صبا تا نیما، تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی» این کتاب با تکیه بر ادبیات و علوم عصر قاجار و بازگشت ادبی تا اوایل سلطنت پهلوی را در جلد اول با تکیه بر شاعران و نویسندگان و عوامل تحولات شعر و نثر مورد بررسی قرار داده که زمینه‌های ورود تفکرات جدید و پیشرفت در این حرفه در نسل بعد، یعنی مشروطه و پهلوی را موجب خواهد شد.

- شمیم، علی‌اصغر (۱۳۸۴). «ایران در دوره سلطنت قاجار». نویسنده در این کتاب با مقدمه‌ای از سقوط صفویه تا قتل لطفعلی‌خان زند، به بررسی نحوه قدرت‌یابی خاندان قاجار پرداخته و تاریخ ۱۳۰ سال سلطنت آن‌ها بر ایران تا روی کار آمدن رضاشاه را از مناظر مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مورد تحلیل و ریشه‌یابی قرار داده که آن را به منبعی مهم برای مطالعه تاریخ قاجار تبدیل کرده است.

- طلوعی، محمود (۱۳۷۷). «هفت پادشاه». طلوعی در این کتاب دو جلدی، تاریخ قاجاریان را از اصل و نسب تا احمدشاه از منظری سیاسی مورد پژوهش قرار داده و ریشه‌های ناکامی ایران را در این دوره در سیاست و اقتصاد و در مواجهه با قدرت‌های استعماگر خارجی چون روسیه و انگلستان بررسی کرده است که از منابع مهم تاریخ سیاسی حکومت قاجار به شمار می‌رود.



- علی‌زاده بیرجندی، زهرا (۱۳۹۹). «عوامل مؤثر بر گزینش الگوهای سبک زندگی در دوره قاجار». نویسنده در این پژوهش با رویکرد مطالعات اجتماعی- فرهنگی و تاریخی به بررسی الگوهای حاکم بر زندگی مردم با تکیه بر تغذیه، نوع پوشش، اوقات فراغت و جنسیت و عوامل دیگر پرداخته و تأثیرگذاری متغیرهایی چون نظام حاکم و طبقه قدرتمند و ویژگی‌های فردی مردم را از یافته‌های این پژوهش قرار داده است (ر.ک: علیزاده بیرجندی: ۱۳۹۹)

- قدیمی قیداری، عباس، دهقان، حسین و آریامنش، لیدا (۱۳۹۰). «بررسی اقشار فرودست جامعه در عهد ناصرالدین‌شاه قاجار». نویسندگان این پژوهش به بررسی اقشار فرودست جامعه که در گروه‌های کسبه، کشاورزان، بازاریان خرده‌پا، اعیان شهری، لوطیان، دوره‌گردها، ایلات، سادات و دراویش پرداخته که از نظر سیاسی و نظامی فاقد هرگونه قدرت در برابر حاکمیت بودند و این طبقه و گروه‌های آن در ارتباط با یکدیگر و به شکلی مسالمت‌آمیز زندگی می‌کردند و به مشاغل سنتی آن زمان، یعنی کشاورزی و دامداری و بافندگی مشغول بودند (ر.ک: قدیمی، دهقان و آریامنش: ۱۳۹۰).

- مرتضوی قصاب‌سرای، مرضیه و یوسفی‌فر، شهرام (۱۳۹۷). «چرایی و چگونگی بنده‌شدن ایرانیان در عصر قاجار». نویسندگان این مقاله به پدیده برده‌داری و بنده‌پروری در طول تاریخ ایران پرداخته‌اند که از گروه زنان، مردان و خردسالان تشکیل می‌شد که به دلایل مختلفی چون بی‌ثباتی سیاسی، ضعف امنیت اجتماعی و بحران‌های اقتصادی خارجی و داخلی به دامگاه بندگی می‌افتادند و در ایران عصر قاجار، این بندگان گروه‌هایی از انسان‌های سفید و سیاه، ایرانی و غیر ایرانی را تشکیل می‌دادند و غلام، نوکر، خواجه و کنیز خوانده می‌شدند که در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عصر قاجار حضوری فعال داشتند (ر.ک: مرتضوی و یوسفی‌فر: ۱۳۹۷)

- تاریقلی، رضا (۱۴۰۱). «واکاوی حیات سیاسی - فرهنگی فرهادمیرزا قاجار»

فرهادمیرزا برخلاف بسیاری از حکام و شاهزاده‌های قاجار، فردی فرهیخته بود و شخصیت وارسته‌ای داشت؛ اما در بسیاری از منابع و کتب تاریخی، کمتر اشاره‌ای به ایشان شده است؛ لذا در این پژوهش، مهم‌ترین پرسش مطرح شده، این است که فرهاد میرزا از چه نقش و جایگاهی در حیات سیاسی و فرهنگی زمانه خود برخوردار بود؟ و این که فرهادمیرزا در ایالت‌های تحت حکومت خود (فارس، لرستان، خوزستان و کردستان) چه عملکردی داشت؟ پرسش بعدی نیز درباره جایگاه فرهادمیرزا در حوزه علمی- فرهنگی است. این پژوهش با روش توصیفی- تحلیلی در پی یافتن پاسخ این سؤالات و دست‌یابی به حقایقی از زندگی اوست و از کتاب‌ها و مقالات مربوط به زندگی و عصر این شاهزاده قاجاری استفاده شده است (ر. ک: تاریقی: ۱۴۰۱).

- حیدری، مجید (۱۴۰۰) «اقدامات کارگزاران حکومتی و تحول حکومت‌داری در عصر قاجار». این پژوهش بر آن است که اقدامات کارگزاران حکومتی (عباس میرزا، میرزا عیسی قائم مقام، میرزا ابوالقاسم قائم مقام، میرزا تقی خان امیرکبیر) را در تحول حکومتداری عصر قاجار مورد بررسی قرار بدهد. به تأثیر اندیشه کارگزاران در ایجاد تحول و ترقی در حکومتداری پرداخته شود که در ادوار مختلف نادیده گرفته شده است. چگونه کارگزاران حکومتی عصر قاجار در حکومتداری آن دوره تحول ایجاد کرده‌اند؟ اقدامات اصلاح‌گرایانه کارگزاران عصر قاجار، در عرصه‌های اجتماعی و با محوریت تفکیک سلطنت از وزارت در اندیشه سیاسی جدید و با تقویت نهاد وزارت به عنوان نهادی مستقل از سلطنت، منجر به تحول در حکومتداری. و باعث شکل‌گیری نظم جدید سیاسی در ایران شد (ر. ک: حیدری: ۱۴۰۰).

- لایینی، فاطمه (۱۴۰۱). «دلایل و آثار ناامنی اجتماعی در عصر قاجار، با تأکید بر ۱۲۷۵-۱۲۹۹ ش». حفظ ارزش‌های حیاتی جامعه مانند صیانت از افراد جامعه، ارزش‌های ملی، تأمین رفاه و آسایش و مایحتاج اساسی زندگی مردم و تلاش حاکمان جهت حفظ همبستگی گروه‌ها و طبقات مختلف جامعه، مؤلفه‌هایی‌اند که می‌توانند «امنیت اجتماعی» را تعریف کنند. ناامنی اجتماعی، زمانی روی می‌دهد که افراد جامعه دچار بحران‌ها و گرفتاری‌های متعدد، و شبکه‌های



اجتماعی در اثر فقر، جنگ، قحطی، اختناق سیاسی و فشار اقتصادی از هم گسیخته شوند. ایران در قرن ۱۹ میلادی با ابعاد مختلف ناامنی اجتماعی مواجه شد که این مسئله به دلایل مختلفی، از جمله نفوذ استعمارگران، بروز جنگ‌ها، ورشکستگی اقتصادی، بیکاری و فقر عمومی پدید آمد. در یکی از آثار عصر قاجار (قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم)، که دوره مورد بحث پژوهش است، چنین آمده است: «ولایات همه ویران، رعیت همه فراری، لشکر آلت رذالت، مدارس همه خراب، قانون سلطنت منحصر به دلخواه جهال دنی، فروش مناصب، حراج حقوق، همه در میدان فضاخت، نه اختیار مال نه اطمینان جان نه امکان حرکت» (میرزا ملکم خان، روزنامه قانون، ۱۳۰۷ ه. ق، نمره نهم). (ر. ک: لایینی: ۱۴۰۱).

- آریامنش، لیدا (۱۳۹۰). «بررسی تاریخی وضع زنان در روند دگرگونی جامعه ایران عصر قاجار (۱۲۱۰-۱۳۲۴)». جامعه ایران در دوران قاجار در نتیجه جنگ‌های ایران و روس، اعزام دانشجویان به غرب، رفت و آمدهای سفرا و سیاحان خارجی به ایران و برخورد آنان با نوع زندگی و معیشت مردم و نیز آشنایی هر چه بیشتر مردم با افکار و اندیشه‌ها و حتی ظواهر زندگی غربیان، دچار تغییراتی شد که این دوره را از دوران قبل از خود متفاوت و متمایز نمود. آشنایی بیشتر ایرانیان با تحولات تمدن غرب، افکاری را در میان زنان که نیمی از جامعه محسوب می‌شدند و تا آن زمان در بی خبری کامل به سر می‌بردند، به وجود آورد و موجب بیداری زنان آن دوران گردید که نموده‌های آن را در عرصه‌های مختلفی همچون حضور آنان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، می‌توان مشاهده کرد. تحولات مشهود و بارزی در جایگاه و اندیشه زن از دوران ناصرالدین شاه قاجار آغاز شد و در این دوره بود که اندیشه‌های جدید و انتقادی درباره وضع زنان شکل گرفت که می‌توان به عنوان مثال، رساله انتقادی معایب الرجال بی‌بی خانم استرآبادی را نام برد که در انتقاد از رساله تأدیب النسوان از مؤلفی ناشناس، نوشته شده است. نیز در دوره ناصری بود که زنانی مانند قره‌العین و تاج‌السلطنه، اندیشه‌های نوینی را در مورد زنان مطرح و برخلاف سنت جامعه رفتار کردند. وجود این عناصر تغییر در جامعه آن عصر، نتایج مختلفی از جمله ایجاد مدارس به سبک نوین، تغییر در نوع نگرش، تغییر در نوع پوشش و حتی ایجاد روابط اجتماعی بازتری را برای زنان

به ارمغان آورد. عصر ناصرالدین‌شاه، با توجه به شروع دگرگونی در بستر جامعه، و تأثیر آن بر زنان آن عصر و انعکاس آن در منابع و اسناد به جای مانده، می‌تواند ما را به درک بهتری از وقوع رویدادهای بعدی چون انقلابات ایران راهنمایی کند. (ر. ک: آریامنش: ۱۳۹۰).

- موسوی، فاطمه (۱۳۹۵). «بررسی سیمای عصر قاجار در کتب انتقادی این عصر (رساله مجدیه، رضوان، خوابنامه)». فرهیختگانی چون میرزا محمدخان مجدالملک، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه و میرزا آقاخان کرمانی با نوشته های انتقادی خود، یعنی رساله مجدیه، خوابنامه و رضوان ضعف ها و کاستی های موجود در عصر ناصری را با قلمی تیزبین مورد موشکافی قرار دادند. پیوند عمیق این مؤلفان با فرهنگ و ادب فارسی موجب شده آثارشان گنجینه گرانبهایی از شگردهای زبانی، بلاغی و ادبی را در خود بگنجاند. مؤلفان این آثار با روی آوردن به شگردهای بلاغی و ادبی چون ایهام، استعاره، کنایه، طنز، یا روش خوابنامه نویسی یا پند و اندرز دادن به حکام در صدد بودند به صورت غیر مستقیم سخن بگویند و مقصود و منظور خود را آشکارا بیان نکنند تا مورد بازخواست و مواخذه حکومت وقت قرار نگیرند. آنان (مجدالملک و اعتمادالسلطنه) با به کارگیری این روش، توانستند مصونیت جانی و مالیشان را حفظ نمایند. این روش انتقاد کردن در نوع خود، جالب توجه و برای پی بردن به خفقان عصر ناصری، قابل تامل است (ر. ک: موسوی: ۱۳۹۵).

- نصراللهی، مژگان (۱۳۹۵). «ویژگی‌های جامعه روستایی ایران از عهد ناصرالدین‌شاه تا پایان حکومت قاجار». با توجه به اهمیت ساختار جامعه روستایی در قیاس با ساختارهای اجتماعی دیگر، از جمله شهرنشینی و نیز به دلیل تأثیرات و پیامدهای سیاسی، فکری، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن در شناخت ایران عصر قاجار، بررسی وضعیت روستا و جامعه روستایی واجد اهمیت فراوانی است. بر این اساس، پژوهش پیش رو که توصیفی-تحلیلی بوده و بر اطلاعات عمدتاً کتابخانه‌ای استوار است، می‌کوشد با واکاوی مواردی چون جمعیت روستایی و مسائل مربوط به آن و نوع رابطه و نقش جامعه روستایی در پیوند با ساختار سیاسی و نیز مشخصات اجتماعی و ویژگی‌های فرهنگی و فکری آن، خصوصیات جامعه روستایی و شهری



از عهد ناصرالدین‌شاه تا پایان حکومت قاجار را دریابد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که روستا همواره در مرکز توجه قرار داشته و یکی از اشکال اصلی سکونت در ایران محسوب می‌شده است. روستا و روستاییان، همواره در معرض ظلم و تعدی دولت استبدادی و مالکان قدرت قرار داشتند. روستا در این دوره به‌عنوان منبعی برای ثروت و قدرت تلقی می‌شد؛ ثروتی که از طریق مالیات‌های سنگین به دست می‌آمد. علاوه بر تأمین نیروی مادی برای صاحبانش، مجبور به تأمین نیروی انسانی در مواقع بحرانی نیز بود. رابطه بین دولت و روستا هیچ‌گاه به نفع روستاییان نبوده است؛ حتی با وقوع انقلاب مشروطه، روزنه‌ی امیدی در بهبود وضعیت روستاها مشاهده نشد و این قشر ستمدیده همچنان در معرض تهاجمات صاحب‌منصبان بود (ر. ک: نصراللهی: ۱۳۹۵).

## ۲. بحث

### ۲-۱. منشآت در نثر فارسی

«نامه‌های ادیبان و شاعران به عنوان اسنادی تاریخی و ادبی در تاریخ ادب فارسی شناخته شده، جایگاهی والا دارند. به طور کلی در قلمرو نثر فارسی، منشآت نویسی یا نامه‌نگاری که با عناوین دیگری چون مکاتیب، مکتوبات و رسائل نیز بیان می‌شود، به عنوان یکی از شاخه‌های انواع ادبی شناخته می‌شود. منشآت در اصطلاح ادبی، مجموعه‌ای از نامه‌های دیوانی یا دوستانه است که منشی دیوانی یا نویسنده غیر دیوانی نوشته باشد» (حیدری‌نیا، لاری پورهرات و پاک‌سرشت، ۱۳۹۶: ۱).

«سابقه سنت نامه‌نویسی در ایران به آیین دبیری عهد باستان می‌رسد. متن پهلوی معروف «اندر آیین نامک نبشتن» یک الگوی قدیمی این سنت را به ما نشان می‌دهد. در ادب فارسی تا قرن ۶ هیچ اثر مستقلی که منشآت باشد، دیده نمی‌شود. سیر کمال منشآت‌نویسی از عهد سلجوقی و خوارزمشاهی شروع می‌شود. قدیم‌ترین مجموعه منشآت، نامه‌های رشیدالدین وطواط شاعر مشهور قرن ۶ است. منشآت نیز مانند سایر انواع نثر، در ادوار گوناگون تحولاتی داشته است؛ مثلاً منشآت قرن ۵، نثر مرسل است؛ اما از قرن ۶ به بعد به طور تدریجی منشآت در زمره نثر مصنوع قرار می‌گیرد. منشآت

علاوه بر جنبه زیبایی‌شناختی و ادبی، به لحاظ انعکاس اوضاع اجتماعی و زندگی مردم، بسیار حائز اهمیت است» (عبدالعلی پور و عبیدی نیا، ۱۳۹۵: ۴ و ۵).

## ۲-۲. کتابت در عصر قاجار

دوران قاجار از ادوار مهم تاریخی ایران است؛ چرا که در این دوره به سبب تحولات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی که در نتیجه ارتباط با دنیای غربی شکل گرفته بود، عصر نوینی برای نثر فارسی رقم می‌خورد.

«با تشکیل حکومت قاجار، بازگشت ادبی در شعر و نثر ادامه یافت. البته در این دوره، نثرنویسان بیشتر از شاعران، خود را از برخی از سنت‌های ادبی رها کردند باتوجه به این-که جامعه ایرانی در عصر قاجار در آستانه یک تحول اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بود، به همین دلیل، نثر فارسی در این دوره از آن جا که محدودیت‌های شعر را ندارد، بیشتر از شعر این دوره مسئولیت این تغییر و تحول را به دوش کشیده است» (غلامرضایی، ۱۳۹۸: ۹۵-۹۶).

دوران قاجار در حقیقت تدوam نثر هزارساله فارسی است که در سه دوره زمانی حکومت قاجار ماهیت خود را حفظ کرد و به نویسندگان نسل بعد رسید. از تأسیس تا سلطنت محمدشاه غازی و از محمدشاه تا پایان عصر ناصری و از مظفرالدین‌شاه تا انقلاب مشروطه، تقسیم بندی دوره‌ای نثر فارسی است؛ البته از مشروطه هم جریان تازه‌ای در نثر شکل می‌گیرد که گسترش آن در اواخر حکومت قاجار و آغاز سلطنت پهلوی می‌باشد.

از مهم‌ترین تفاوت‌های ادبیات در دوره حکومت قاجار با دوره‌های قبل از آن، توجه زیاد به نثر در مقایسه با نظم است. می‌توان برای ادبیات این عصر سه دوره در نظر گرفت: دوره اول، دوره خمودگی و فترت است که از شروع سلطنت قاجار تا عهد محمدشاه است، در این دوره نوآوری جدیدی دیده نمی‌شود. البته باید توجه داشت که با توجه به این که در این برهه زمانی، پادشاهانی چون آقامحمدخان بر سرکار بودند، با توجه به وضعیت حاکم انتظار نمی‌رود که به شعر و ادب فارسی چندان توجهی شود و بستری برای جریانات جدید تشکیل گردد. دوره دوم از اواخر سلطنت محمدشاه تا پایان دوره ناصرالدین شاه است که زمینه را برای تحولات جدید فراهم

می‌کند. باید توجه داشت که با توجه به شخصیت ناصرالدین شاه و اهتمام او به ادب فارسی و از سوی دیگر برقراری روابط مؤثر با دنیای غرب و مراوده فرهنگی با آن‌ها که منجر به ورود نمایشنامه و نمایش و آشنایی اهل ادب با آثار ادبی فرنگی شد، طبیعی است که در این برهه زمانی، بستری مناسب برای ایجاد بارقه‌هایی از تحول و نوآوری دیده شود. دوره سوم از دوره مظفرالدین شاه تا انقلاب مشروطه است، می‌توان گفت تحولی که در دوره ناصری، بارقه‌ای بود این جا به ثمر نشست و نثر فارسی تحولی شگرف یافت و موضوعاتی چون آزادی، دموکراسی، مجلس و مردم و وطن به آثار نویسندگان راه پیدا کرد و آثار مکتوب سیاسی و اجتماعی به وجود آمد که سابق بر این، در ادب ما جای نداشت.

«نویسندگانی که به تقریب تا اواسط دوره ناصرالدین شاه ظهور کرده‌اند، در مجموع سه گروه اند: یکی از آنان که از همان شیوه کهنه نثرنویسی دوره صفویه پیروی می‌کردند و دسته دوم، گروهی بودند که لزوم تحول در نثر را احساس کرده‌ف در پیش برد این تحول کوشیدند. ظاهراً نخستین کسی که در این مسیر گام نهاد، میرزا عبدالرزاق دنبلی بود. این گروه از نویسندگان ضمن تمایل به ساده نویسی، در واقع ادامه‌دهندگان شیوه‌های سنتی در نثر بودند» (غلام‌رضایی، ۱۳۹۸: ۲۹۶). «گروه دیگر از نویسندگان (گروه سوم) کسانی هستند که از موضوعات سنتی مانند تاریخ و تذکره و امثال این کناره گرفتند و نثر خود را به حوزه‌های جدید، یعنی مسائل اجتماعی و سیاسی و نقد آن اختصاص دادند» (همان: ۲۹۷).

## ۲-۳. ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۴۷-۱۳۱۳ ه. ق)، سلطان صاحب قران، شاه شهید، چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه است. دوران سلطنت او، آخرین دوره پادشاهی به شیوه پادشاهی مطلق در ایران بود. به واسطه سفرهای متعدد او به بلاد اروپایی، بسیاری از اختراعات، ابداعات، مفاهیم و خدمات و ادارات دنیای غرب وارد ایران شد که از جمله آن‌ها می‌توان به دوربین عکاسی، تلگراف، چاپ اسکناس و تمبر، انتشار روزنامه، سازهای موسیقی غربی چون پیانو، مدارس نوین چون دارالفنون و... اشاره کرد. یکی از ویژگی‌های شخصیتی ناصرالدین شاه، ادب دوستی او بوده که اهتمام

نسبت به سامان‌دهی و تکمیل کتاب‌خانه سلطنتی، نگارش خاطرات خود و حتی دیوان شعری که منسوب به اوست و رونق گرفتن ادبیات نمایشی در غالب مراسم تعزیه‌خوانی، نشانی از ادب‌دوستی وی است.

## ۲-۴. فرهادمیرزا معتمدالدوله

«فرهادمیرزا، شاهزاده فاضل و اهل قلم قاجاری، پانزدهمین فرزند عباس‌میرزای نائب‌السلطنه، در سال ۱۲۳۳ ه. ق در تبریز متولد شد. او در سن هفتاد و دو سالگی در سال ۱۳۰۵ ه. ق در تهران درگذشت و بنا به خواست خودش، در صحن کاظمین دفن شد» (نواب صفا، ۱۳۶۶: ۷). فرهادمیرزا در سال‌های حیات خویش، به مشاغل حکومتی مهمی چون نیابت سلطنت در تهران، حکمرانی لرستان و کردستان و ایالات جنوبی و حکمرانی فارس از سوی محمدشاه و ناصرالدین‌شاه گماشته شد. کتاب منشآت او که در زمره نثرهای فنی عصر قاجار به شمار می‌رود، حاوی اطلاعات مهمی از وضعیت ایالات، وضعیت اجتماعی و فرهنگی عصر نویسنده، اشاره به رویدادهای سیاسی و نیز گفتمان حاکم قدرت و بازتاب آن در زندگی مردم می‌باشد. فرهادمیرزا که از خاندان سلطنتی قاجار و وابسته به دربار است او علی‌رغم انتقادهای خفیف از برخی وقایع و افراد، وفاداری خود را همواره به دستگاه قاجار یادآور است و عملکرد خود را در مشاغل سیاسی-حکومتی به خوبی در نوشته‌های خود انعکاس داده است. در این پژوهش تصویر جامعه ایرانی از منازری چون طبقه فرودست، کشاورزی، وضعیت اجتماعی، آب و هوا و غیره در برگزیده نامه‌های فرهادمیرزا بررسی شده است.

## ۲-۵. سبک نثر منشآت در عصر قاجاریه

به گفته شمیسا، قائم‌مقام فراهانی احیاکننده نثر فارسی در دوره قاجار است و باید او را یکی از نقاط عطف در تاریخ نثر فارسی دانست که مسیر وی در ساده‌نویسی راهی برای گسترش نثر جدید در عصر مشروطه بود.

در منشآت عصر قاجار، سه شیوه ساده، بینابین و مصنوع مشاهده می‌شود که مختصات زیر از جمله ویژگی‌های آن است:



- خالی بودن از لغات ترکی و مغولی و ورود لغات روسی و انگلیسی در زبان فارسی،
- توجه به زبان عامیانه،
- استفاده از سجع و ترصیع و موازنه و جناس،
- استفاده از آیات و احادیث،
- استفاده از اشعار و ضرب‌المثل‌ها.

در کل سبک سعدی در نگارش گلستان، بار دیگر در عصر قاجار زنده شد و هیچ‌کس نتوانست در تقلید از سبک سعدی به پای قائم‌مقام برسد (ر. ک: شمیسا: ۱۳۹۲).

### ۳. بررسی متن

به دلیل استبداد سلاطین قاجار و سرکوب آزادی‌خواهی و جلوگیری از اصلاحات اشخاصی چون قائم‌مقام و امیرکبیر، ایران در بافت فرهنگی و اجتماعی خود، جامعه‌ای با اکثریت فقیر و ساکن در روستاها و در بی‌خبری و جهل روزگار می‌گذراند. این رویکرد منفی سلطنت ۱۳۰ ساله حکومت قاجار تا ظهور رضاشاه، همین مسیر را طی می‌کرد و تنها شمه‌ای از تجدد و تغییر بافت در انقلاب مشروطه نمایان نشد.

اهمیت حکومت قاجار در تاریخ معاصر ایران، گذر از سنت و ورود به مدرنیته است که در زیرلایه‌های کشور از مناظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی- فرهنگی و ادبی تأثیر خود را آشکار کرد. فرهادمیرزا قاجار که شاهزاده‌ای تحصیل‌کرده و مسلط به زبان عربی و انگلیسی بود، کارنامه‌ای قابل توجه در عرصه سیاست و حکمرانی دارد که بازتابی از گفتمان تفکر و عقیده وی را در منشآت او شاهد هستیم.

### ۳-۱. برده‌داری و بندگان

«در طول تاریخ، بندگی و بنده‌داری جزء لاینفک حیات اجتماعی ایران به شمار می‌رفت. برده و بنده کسی بود که به طور اختیاری یا غیر اختیاری به منظور تأمین نیازهای اجتماعی معینی، به تملک دیگر گروه‌های اجتماعی در می‌آمد. در ایران عصر قاجار، بندگان گروه بزرگی از انسان‌های سفید و سیاه، ایرانی و غیر ایرانی را

تشکیل می‌دادند که با عناوینی چون غلام، خواجه، نوکر و کنیز در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نظامی ایفای نقش می‌کردند و به دلایل و شیوه‌های مختلف، این گروه از مردان و زنان و کودکان به عناوین فوق به فروش می‌رسیدند» (مرتضوی و یوسفی‌فر، ۱۳۹۷: ۲-۳).

این مؤلفه که بر اساس حقوق مدنی انسان، نوعی زوال فکری به حساب می‌آید، در سراسر تاریخ جهان به جبر و قهر، مردم بسیاری را در این دامگه گرفتار کرده و سوء استفاده‌های جنسی نیز بازتاب دیگری از برده‌داری است که در عصر قاجار رواج داشت و با آغاز سلطنت پهلوی، ممنوع شد و به حاشیه رفت. این عمل در بین زنان حرمسرا، شاهزادگان و نظامیان، تجار و کسبه رواج داشت و عده‌ای از بردگان علاوه بر خدمت در حرمسرا، در دربار و امور مختلف دخالت داشتند.

اشاراتی را که فرهادمیرزا در این موضوع در نامه‌ها داشته است، ذکر می‌کنیم: «الحمد لله از اقبال بی‌زوال شاهنشاه جهان و از تربیت خدام سپهر مقام والده قبله عالمیان، نخورده‌ام مگر پلو عنبربو، خوابیده‌ام مگر روی تشک پر قو. چای من روسی است و جای من تخت آبنوسی. لباس حریر دارم و اساس کبیر. از خان و امیر وحشتی ندارم و از پیر و برنا دهشتی. هر حرف بزخم مجری است و هر ظرف بشکنم روا» (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۷۵).

این، بخشی از عریضه‌ای است از سلیم‌سیاه که غلام مهدعلیا بوده و آن را فرهادمیرزا از قول او به ناصرالدین شاه نوشته است. این بخش نشانگر این است که برخی غلامان در نزد اربابان خود جایگاه خاصی پیدا کرده بودند و با توجه به حمایتی که از آنان می‌شد، جسارت و تهوری تمام می‌کردند. خالی از لطف نیست که اشاره کنیم، بازتاب بندگی در این عصر به دو صورت بود: غلامی که به سعادت می‌رسد در سایه سرورش و بنده‌ای که سیه‌روز بود و از انواع آزار و ایذا لحظه‌ای آرامش نداشت.

در جای دیگری، از حضور بندگان به عنوان مطرب و ساقی یاد شده است: «تا نوآب مستطاب نصره‌الدوله تشریف آوردند و از تشریفات ورود سرکار که دُجاجات<sup>۱</sup> کشتند و زُجاجات<sup>۲</sup> شکستند، اُمردان<sup>۳</sup> صف زدند و اُجردان<sup>۴</sup> دف و نای و عود سرودند و عبیر و عود سوختند» (همان: ۷۹).



در نامه به اعتضادالسلطنه، غلامی به نام علی جان از جانب مهدعلیا حامل خلعت نواب معظم‌الیه بوده که نشانگر این است که هدایا و پیشکش شاهزادگان و اشراف، به وسیله غلامان به تقدیم می‌رسید:

«فدایت شوم هر سال علی جان با طلعت زاخر<sup>۵</sup> حامل خلعت فاخر است... بالفعل کی علی جان از نسج حریر و شال کشمیر که به خدمت می‌رسد، خوب سرخ و زرد به هم آمیخته و نرجس و ورد به هم انگیخته است» (همان: ۹۷).

در نتیجه این غلامان خادم اشراف، اقداماتی چون تقدیم هدایا، مطربی و ساقی‌گری و رقص و ... را انجام می‌دادند.

### ۳-۲. حضور زنان و گفتمان حاکم در آن عصر و دیدگاه نویسندگان

زنان درباری که مادر شاه و همسران شاه مهم‌ترین آنان بودند در حرمسراها حضور داشتند که مجزا از محل سکونت مردان بود و سرشار از گل‌ها و باغچه‌ها و تکثر خواجه و کنیز که هر یک در خدمت زنی قرار داشتند.

این زنان درباری از قدرت عظیمی در تغییر اتفاقات و نفوذ بر تصمیمات شاه برخوردار بودند که قدیم‌ترین ایشان در عهد میانه تاریخ ایران، ترکان خاتون، مادر سلطان محمد خوارزمشاه است که در آغاز حمله سهمناک و ویرانگر مغول بی‌تأثیر نبود. در دوران قاجار نیز، این دسته از زنان در نوشتن صفحات تاریخ نقش خود را ایفا کردند؛ چنان که مهدعلیا، مادر ناصرالدین شاه پس از فوت محمدشاه، نیابت سلطنت را تا رسیدن ولیعهد به تهران بر عهده داشت و هم او بود که ایران را از چهره درخشانی چون امیرکبیر محروم ساخت.

در نامه‌های فرهادمیرزا تنها اوست که بیشترین اشاره به وی شده است و از دیگر زنان نیز، با کنایه و ابهام سخن رفته و هیچ‌کس نام زنان را به کار نمی‌برد و صدا نمی‌زد.

زنان عامه مردم نیز که فاقد حقوق انسانی هم‌تراز با مردان بودند، به شوهرداری و فرزندپروری و آشپزی و امور خانه در شهر و روستا مشغول بودند و به آن‌ها کمترین اشاره‌ای در منشآت نویسندگانی چون فرهادمیرزا شده است. این زنان عامه، گاهی مورد خشونت و آزار مردان قرار گرفته، حتی به قتل می‌رسیدند.

از دید جهانگردان اروپایی که در عصر قاجار به ایران آمده بودند، زنان تمایلات زیادی به استفاده از زیورآلات و علاقه زیادی به استحمام، قلیان کشیدن، بازار رفتن و حضور در باغ‌ها داشتند و ازدواج آن‌ها معمولاً در سنین پایین صورت می‌گرفت و پدیده چندهمسری در عصر قاجار مرسوم بود (ر.ک: شهسواری: فصل دو).  
به چند نمونه از حضور زنان درباری چون مهدعلیا در نامه‌های فرهادمیرزا اشاره می‌شود:

«امیدوارم به فضل الهی سالیان نامتناهی از جانب بندگان مهدعلیا و ستر کبری دامت شوکتها لابس خلاع<sup>۶</sup> و سایش بقاع<sup>۷</sup> و راکب صهوه جیش و شارب قهوه عیش باشید» (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۱۰۷).

«خطاب مستطاب<sup>۸</sup> شد، آنکه از فیض نامتناهی و نصرت الهی از زمانی که شمس دولت ما از خاور کامگاری رخشان و قمر سلطنت ما از افق بختیاری تابان شده است به شکرانه این مکرمت و سپاس این مرحمت همیشه در نشر محامد<sup>۹</sup> و انعام و بث<sup>۱۰</sup> محاسن و اکرام در حق غریب و بومی و زنگی و رومی مضایقه نداشته‌ایم» (همان: ۱۱۱).  
همان گونه که در دو متن فوق مشاهده می‌شود، گفتمان جایگاه سیاسی مهدعلیا حائز اهمیت بالایی است که نویسنده در جمله اول به ذکر و دعای او پرداخته و در جمله دوم که از قول او خطاب به زنانی نوشته شده، نشان از قدرت و نفوذ این زن در عصر ناصری دارد.

در نامه فرهادمیرزا به برادرش، مرادمیرزا از زن به عنوان کنیز و خدمتکار یاد شده که نشان از جایگاه پایین منزلت اجتماعی آنان و بندهداری شاهزادگان دارد که باید مطیع اوامر باشند:

«فدایت شوم، اما اسبی راهوار و کنیزی خدمتکار که آن با راکب نستیزد و این از صاحب نگریزد. هر دو راه بروند، یکی به راحت و یکی به طاعت. هر دو حمل<sup>۱۱</sup> باشند، یکی در بار و یکی در کار. هر دو جلوه کنند، یکی در میدان و یکی در میدان. هر دو زیبا باشند، یکی در مصاف و یکی در زفاف» (همان: ۱۴۵).



### ۳-۳. مصرف دخانیات و شرب شراب

هر چند مصرف الکل در سده هیجدهم میلادی، منظره‌ای رنگارنگ و متنوع دارد، در دوره قاجار تمایل به شراب‌خواری خفیف‌تر بود؛ چرا که پس از سقوط صفویه و استیلای افغانه و سلطنت نادرشاه، مصرف خمریات به حداقل خود رسید و سلاطین قاجار در شرب آن افراط نمی کردند (ر.ک: مته، ۱۳۹۹: ۲۵۲).

مردم طبقات بالای جامعه، نخبگان و وابستگان درباری و حتی مردم حاشیه‌نشین نیز، شراب می‌نوشیدند؛ اما به دلایل ایدئولوژیکی که چندین سال تداوم یافته بود، مصرف آن در انظار عمومی به حداقل خود رسید.

استعمال تریاک نیز بعد از انقراض صفویه، تداوم یافت؛ اما فرمان منع آن از سوی شاه طهماسب دوم مبنی بر ممنوعیت کشت و مصرف آن صادر و در سال تأسیس حکومت قاجاریه (۱۱۷۵ ه.خ) این فرمان تجدید شد؛ اما شاهی بر تأثیر این قانون وجود ندارد. مصرف تریاک نسبتی با جنسیت نداشت و پیرزنان نیز آن را استعمال می‌کردند و برای درد مفاصل، حکم مسکنی قوی داشت. علاوه بر درویش، بسیاری از مردم تریاک مصرف می‌کردند و گویا از چین وارد ایران شده بود و نخستین بار در اوایل دوره قاجار از استان یزد به دست می‌آمد و کشت تریاک در قرن ۱۸ بیشتر از غلات سودمند بود (ر.ک: همان، ۱۳۹۹).

در نامه‌های فرهادمیرزا، به مصرف دخانیات و خمر شراب اشاره شده که حاکی از تأیید مطالب پیشین است:

«سوغات ما اگر قراغات هم باشد خوب است، وقت سحور<sup>۱۲</sup> است به خوردن تریاک و توپ<sup>۱۳</sup> إمساک خیلی مانده به یاد شما افتادم...» (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۱۱۶).

«می‌دانید که از کافور و ماء‌الشعیر و کاسنی و تباشیر چه حرکتی حاصل و چه برکتی واصل خواهد شد» (همان: ۱۴۵).

«در این ولایت ورق نیک که مزیل نام و ننگ است کم و بیش است که مایه زحمت بیگانه و خویش است» (همان: ۱۷۳).

«این ورق‌الخیال را به رؤیت و به خیال مشاهده نکرده بود» (همان: ۱۷۳).

«درویشان اسرارش گویند و به اصرارش جویند و در بهایش جان پاک دهند و در هوایش پای بر افلاک نهند» (همان: ۱۷۳).

مصرف شراب و استعمال تریاک و دخانیات، از جمله موارد قابل بررسی در بافت اجتماعی نامه‌های فرهادمیرزا قابل بررسی است و کلّ محتوای نامه شماره ۲۵ که به عمویش، اعتضادالسلطنه نوشته، در مورد استعمال حشیش بین مردم کردستان و هندیان است که ذکر آن در گزاره‌های بالا آمد.

### ۳-۴. وضعیت آب و هوایی و اجتماعی ایالات

بازتاب وضعیت جغرافیایی و فرهنگی ایالات در عصر قاجار، به خصوص مناطقی که تحت حکمرانی فرهادمیرزا بوده یا آن جا حضور داشته، از شاخصه‌های مهم در شناخت روحیات حاکم بر مردمان آن روزگار است. آب و هوای ایران در آن دوران، زمستان‌هایی سرد و پر از برف و تابستان‌هایی گرم داشت و برخی معضلات اجتماعی ایالات چون راهزنی و دزدی و جهل و ... در نامه‌های فرهادمیرزا که آن را به شخص دیگری گزارش می‌داد، بازتاب دارد.

« متاع این ولایت در این هنگام سرد شب و روز بُرد و بُرد<sup>۱۴</sup> است، هر چه در تهران حرف است اینجا برف است» (همان: ۴۶).

فرهادمیرزا در نامه‌ای که به برادرش، فرمانفرما فریدون میرزا در ایام تبعید از طالقان نوشته، نشان از زمستان سخت آن منطقه دارد و اشاره فرهادمیرزا به هر چه در تهران حرف است، نوعی آزرده‌گی او را با کنایه بیان می‌کند که یادآور وقایعی است که موجبات تبعید شاهزاده را فراهم آورد.

«... با وجود اینکه هوا بر حسب اتفاق امروز خالی از مه و سحاب و دمه<sup>۱۵</sup> و ضباب<sup>۱۶</sup> است، چنان سرد و دلکش و جان‌پرور و خوش است که درجه فارنهایت که همراه بود ملاحظه شد، به چهل و دو درجه رسیده است که ده درجه مانده به حد یخ بستن برسد. باری قطعات برف در نظر است و جلگه تهران و دامنه شمیران در مدّ بصر» (همان: ۵۹).

در نامه‌ای که به فیروزمیرزا نصرت‌الدوله نوشته، اشاره به هوای سرد و درجه فارنهایت که اصطلاحی فرنگی است، می‌کند و در آن جا فرهادمیرزا برای ادای نماز و استراحت توقف کرده تا پس از آن جا عازم درگاه سلطنتی شود. این اطلاعات



جغرافیایی، حاوی مطالب بسیار ارزشمندی در شناخت وضعیت جوی مناطق و مواجهه افراد با آن است.

خاندان اردلان سال‌ها بر ایالت کردستان حکومت کردند و در زمان ناصرالدین‌شاه در جهت تمرکزگرایی قدرت و سلطه بر حکومت‌های محلی، فرهادمیرزا به حکومت کردستان منصوب و برای سرکوب حکام آن عازم گردید که به ناامنی و شورش‌ها پایان داد و اصلاحات مختلفی در جهت بهبود وضعیت اجتماعی انجام گرفت (ر. ک: ثواقب و مظفری: ۱۳۹۶).

حکومت فرهادمیرزا بر ایالات کردستان و لرستان و فارس، کارنامه درخشانی را در زندگی سیاسی او ثبت کرد که او در نامه‌هایش گاهی از آن یاد کرده است: «سوار ولایت ما سگوند است که هر یکی در و غاشیر و در دغا دلیرند. الحمدلله از اقبال بی زوال اعلی حضرت روحنا فداه، حالا از آن دزدی و دغلی، راهزنی و بدعملی افتاده‌اند» (همان: ۶۸).

بر اساس آن چه فرهادمیرزا در این نامه مطرح می‌کند اوضاع فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ولایت او وضعیت مطلوبی ندارد و مردم آن ولایت به غارت و هرزگی مألوف‌اند؛ به گونه‌ای که سی نفر سگوند به حاکم یورش برده و او را منهوب کرده‌اند. اوضاع اقتصادی این ولایت هم، چندان مطلوب نیست. تنها نکته مثبتی که فرهاد میرزا بیان می‌کند، سواران سگوند این ولایت است که آن را هم از سایه اقبال ناصرالدین شاه می‌داند که از شرارت دست کشیده‌اند.

«فدایت شوم، جماعت هندی که به رندی معروف و به عیاری و طراری موصوف و به کیمیا مشهور و به لیمیا مذکورند، نفس گرمشان آهن را نرم می‌کند و آه سردشان دل دشمن را گرم، سرکار والا می‌دانند که همه سراب بی‌بود و وجود بی‌نمود است،

**ظاهرش چون گور کافر پر حُلّ و اندرون قهر خدای عزّوجلّ**

امسال چند بار به یک بهانه به ملک بانه آمده هر مرّه مایه مرارتی و هر دفعه باعث شرارتی شده‌اند، هر بار به زحمت تمام آنها را آرام کرده به سلامت و عافیت از بانه به بغداد روانه کردیم. من حیرت داشتم که هندی را با اُکراد با اختلاف میلاد و

صورت و نهاد، چه ائتلاف است که جوق جوق با وجد و شوق تا بانه هر روز به بهانه می‌آیند، از حاکم قدیم آن سامان عبدالکریم سلطان جویا شدم گفت:

در این ولایت ورق نیک، که مُزِیل نام و ننگ است، کم و بیش است که مایه زحمت بیگانه و خویش است. هر سال جمعی به این خیال به این ولایت کثیرالمفالیک و شریرالصّعالیک صَعْب الْمَسْرَب عَذْب الْمَشْرَب می‌آیند و این قیل و قال به جهت این وجد و حال است» (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۱۷۳).

بر اساس اطلاعات به دست آمده از متن فوق، در ولایت کردستان، ورق الخیال زیادی بوده است؛ بنابراین هر ساله عده زیادی هندی به خیال گرفتن ورق الخیال راهی بانه می‌شدند. آمدن جماعت هندی چنان باب میل حاکمان این ولایت نبوده است؛ چرا که هر بار ورود آن‌ها همراه با شرارت و مرارت برای کردستان بوده است. فرهاد میرزا هر دفعه به زحمت آن‌ها را آرام کرده، از بانه به بغداد می‌فرستد.

«از وقایع ولایت البته مختصری شنیده‌اید که از آفات ارضی و سماوی امسال در این ولایت چه‌ها اتفاق افتاده. اولاً سرمازدگی طوریست که هر سال از این دیار هزاران هزار گردو حمل و نقل امصار می‌شد، امسال چنان مقطوع‌الاثَر و الثمر است که... ثانیاً نیامدن باران که مایه وحشت یاران است از ایام عاشورا که به مناسبت ایّام همان هنگام آسمان اشکی ریخت دیگر رشکی انگیخت، تا کنون چهارماه است قطره‌ای از سحاب رحمت، مرحمت نشده است» (همان: ۲۵۴).

در نامه فرهادمیرزا به حسنعلی‌خان گروسی، از وضعیت نامساعد ایجاد شده روایت می‌کند که کشاورزی را تحت تأثیر قرار داده و خشکسالی و سرما در سال ۱۲۸۷ ه. ق موجبات بی‌ثمری و سترونی درختان و زمین‌ها شده است.

«در این صفحات امسال بواسطه سرمازدگی هیچ میوه نیست (همان: ۲۵۴).

### ۳-۵. بازتاب وقایع سیاسی

منشآت‌ها در طول تاریخ صفحات مناسبی برای ثبت و ضبط وقایع سیاسی و حکومتی هستند. به خصوص که به دست فردی وابسته به سلطنت نوشته شود، انعکاس آن در جهت رضایت حکومت است. فرهادمیرزا در نامه‌های خود، اشارات



قابل توجهی از جمله تبعید به طالقان، سرکوب حکام اورامان، اقدامات صدراعظم‌ها و پناهندگی به سفارت انگلیس و ... داشته است.

به گفته امانت، دوره حکومت ناصرالدین‌شاه، دوره تحکیم سلطنت قاجار بعد از شکنندگی دوران اولیه حکومت، دلجویی از روحانیون شیعه، انطباق با واقعیات اقتصادی اروپا و اندکی توفیق در جهت اصلاحات درونی بود. این عصر که با کوهی از مشکلات داخلی آغاز شده بود و شورش و ناامنی در ایالات مختلف دیده می‌شد، به گسترش نفوذ فرهنگ مادی‌گرای غرب انجامید (ر. ک: امانت: ۱۴۰۰).

اقدامات امیرکبیر، در دوره سه و نیم ساله صدارت خود به فرونشاندن آشوب سالار در خراسان و سرکوب بابیان و دیگر اقداماتی چون کاهش حقوق شاهزادگان انجامید که اشاراتی از آن‌ها از جمله دلخوری فرهادمیرزا از امیرکبیر در نامه‌های او قابل مشاهده است.

### —پناهندگی به سفارت انگلستان و تبعید به طالقان

موضوع پناهندگی ایرانیان به سفارتخانه‌های بیگانه در طول تاریخ قاجار، از مسائل دردسرساز برای دولت‌های وقت بوده است و فرهادمیرزا که پس از مرگ محمدشاه برای نجات عباس‌میرزا ملک‌آرا از تهدیدات دربار، او را به سفارتخانه انگلستان برد و در اثر این حمایت، مورد بدبینی مهدعلیا قرار گرفت و توطئه اهالی فارس و برکناری او از حکومت و بدبینی شاه به او، موجبات تبعید به قزوین و طالقان را فراهم آورد که نادرمیرزا در تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، اشاره مختصری به آن داشته است:

«پس از آن، او را غلطی افتاد تا به دولت انگلیس پناهِید و سال‌ها از درگاه دور ماند. به حکم پادشاه به طالقان و قزوین ساکن بود و وجوه دیوانی آنجای، او را مشا‌هره بود» (قائم‌مقامی: ۹۵).

یکی از موارد حائز اهمیت در زندگی سیاسی شاهزاده فرهادمیرزا معتمدالدوله، ارتباط او با سفارت انگلستان است؛ تا حدی که در سال ۱۲۶۹ ه. ق برای اولین بار و در سال ۱۲۷۱ برای بار دوم به سفارت انگلستان درخواست پنا‌ه‌دگی می‌دهد.

در نامه او به فرمانفرما فریدون میرزا و امام جمعه تهران، اشاراتی به این تبعید رفته است:

«این بنده، الحمدلله تعالی نه خیانتی در دولت کرده و نه جنایتی در ملت، نه فلسی در قمار باخته و نه عُرسی در خُمار،  
منوچهری فرماید:

حاسدان بر من حسد کردند و من فردم چنین  
داد مظلومان بده ای عَزَّ امیرالمؤمنین  
حاسدم گوید چرا باشی تو در درگاه شاه  
اینست بغضی آشکارا، اینست جهلی راستین

مولای متقیان سلام الله علیه فرموده، «أَسْتَغْفِرُ اللهَ عَنْ كُلِّ الذُّنُوبِ وَالْآثَامِ» با این احوال چشم امید باز است و در نوید فراز، هر چه بر من روی دهد راضی و شاکرم «لئن شکرتم لازیدنکم». اگر بالفرض پادشاه جمجاه روحنا فداه در حالت سخط<sup>۱۷</sup> طلیقی را طالقان دهد پس در حالت رضا چه خواهد داد؟» (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۴۵ و ۴۶).  
«اگر گمنامی با ایشان سلامی کرد، نه دوستی چندین ساله را تاوانی و نه اتحاد مابین را خسرانی خواهد بود؛ وانگهی درین طبقه علیه کسانی بودند که مانوس دین و دولت بودند و منکری نبود که نکردند و مسکری نمائد که نخوردند از همه، عالماً اغماض شد و عامداً اعراض، اگر ازین عبد ذلیل نیز آن ملک جلیل بگذرد از مَحْتَد<sup>۱۸</sup> پاک و عنصر تابناک آن پادشاه جمجاه بعید نیست.

عفو کن ای عفو در صندوق تو سابق لطفی و ما مسبوق تو»

(فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۳۱۵).

همان گونه که از متن دو نامه ۳ و ۴۴ منشآت برمی آید، بازتاب ارتباط با انگلیسی‌ها در زمان نیابت سلطنت او در تهران در زمان لشکرکشی محمدشاه به هرات و نجات عباس میرزا از مهلکه آشوب پس از مرگ شاه در نوشته‌های فرهادمیرزا در جهت مبرا ساختن خویش از اتهامات و رفع سوء ظن و کدورت شاه است. فرهادمیرزا به دلیل کارنامه اقتدارگرایی خود در حکومت و اصلاحات ساختاری در



مناطق جنوبی کشور به-خصوص فارس، دشمنان زیادی داشت که موجبات دردرس او را فراهم کردند.

### - بحران اورامان<sup>۱۹</sup>

اورامان سرزمینی کوهستانی در غرب کردستان ایران و بخش‌هایی از عراق است و سلاطین اورامان، شاخه‌ای از خاندان اردلان بودند که در آن جا قدرتی محلی و دیرینه بودند. ناصرالدین‌شاه، عموی خود فرهادمیرزا معتمدالدوله را حاکم کردستان کرد و او به عنوان اولین حاکم رسمی و غیر بومی پس از سقوط حکومت اردلان، وارد سنج شد و بعید نیست دلیل این انتصاب، ناآرامی‌ها و شورش‌های منطقه و اعزام فرهادمیرزا برای سامان دادن به آن جا باشد که در حکومت فارس کارنامه‌ای قابل قبول از خود ارائه کرده است (ر. ک: مظفری و هادیان: ۱۳۹۶).

فرهادمیرزا در نامه ۳۰ منشآت که به حسنعلی‌خان وزیرمختار نوشته است، به آن وقایع و اتفاقات و نحوه تسلط بر کردستان اشاره می‌کند:

«این طایفه شریر از برنا و پیر به خیال شوامخ و قلال بواذخ<sup>۲۰</sup> استظهار داشته سالیان دراز به تاخت و تاز عادت نموده یک سال را به خیال تغییر حکومت از تدبیر خصومت آسوده بودند، در معنی به لطایف سخن هُذنته علی دخن داشتند، تا اینکه از این خیال مأیوس شده ساختن قلعه مریوان به حکم دیوان، که خلاف رأی دیوان بود، به میان آمد ...» (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۱۹۹-۱۹۸).

در منشآت فرهادمیرزا تصاویر دیگری چون رسوم ارسال هدایا و پیشکش بزرگان به یکدیگر، اعیاد ملی و مذهبی، وضعیت دینی و مذهبی جامعه عصر نویسنده، اقتصاد و کشاورزی، اقوام گوناگون و طبقات مختلف اجتماعی مشاهده می‌شود.

فرهادمیرزا که شاهزاده‌ای قاجاری و حکمرانی راسخ در اداره امور ایالات و نیابت سلطنت بود، تصویر قابل توجهی از جامعه و فرهنگ و آداب و رسوم و گفتمان‌های اجتماعی را با توجه به طبقه حاکم و محکوم در ایران آن دوران، در نامه‌های خود به افراد شاخص و برجسته حکومتی و اداری و نیز دوستان نزدیک انعکاس داده است.

او به علوم مختلفی چون ادب فارسی، زبان عربی، زبان انگلیسی، اصول دین و تاریخ آگاهی داشت که همین امر موجب شد سیمای ایران را به شکلی هنری و سرشار از تصاویر پویا ارائه کند.

#### ۴. نتیجه‌گیری

نامه‌ها در طول تاریخ ادبی ایران از عهد باستان تا روزگار امروز، تصویری جامع از وضعیت و بافت اجتماع ارائه داده و در خود مسائلی چون آداب و رسوم، تجارت، طبقات اجتماعی، اعیاد و مراسم، خوراک و پوشاک، روابط عاطفی، مذهب و تأثیرات آن در مؤلفه‌های مورد نظر، جنگ‌ها و ناآرامی‌ها، ارتباط با سایر کشورها و حکومت‌ها و نحوه زندگی شاه و اشراف و مردم عامه را انعکاس داده‌اند. فرهادمیرزا معتمدالدوله که فرزند پانزدهم عباس‌میرزا، ولیعهد فتحعلیشاه، بود، از زمان سلطنت برادرش محمدشاه تا زمان وفاتش به مشاغل و امور کشوری، از قبیل نیابت سلطنت در تهران، حکمرانی فارس، حکمرانی کردستان و لرستان و عضویت در دارالشورای سلطنتی مشغول بود. اعتقاد راسخ وی به شریعت اسلام و مذهب شیعه، گفتمان مذهبی خاصی را در بیان و گفتار او در موارد مختلف تصویرگری ایران ارائه داد. او با بهره‌مندی از علوم عصر خود که در آن‌ها توانا بود، وضعیت اجتماعی عصر خود و اتفاقات سیاسی و اجتماعی را در نامه‌های خود بیان کرد و علاقه به اشخاص یا کدورت نسبت به آن‌ها نیز تصویری از روابط سیاسی درون دستگاه سلطنت بود که بیان کرد.

به طور کلی، تصویرگری در متون ادبی نظم و نثر فارسی جایگاه ویژه‌ای دارد که ما را با روحیات حاکم بر عصر نویسنده و حاکمیت آن دوره آشنا می‌کند و سبک زندگی افراد اجتماع را که مجموعه‌ای نظام‌مند با توجه به فرآیندهای مختلفی چون خانواده، مذهب و سنت به وجود می‌آید، نمایان می‌سازد.

سیمای ایران در عصر قاجار با توجه به منشآت فرهادمیرزا ما را با ارزش‌های فردی و اجتماعی افراد و هویت انسانی آنان، رفتارهای جامعه در زندگی شهری و روستایی، مصرف کالاها و نحوه تولید آن‌ها و روابط قدرت و مردم، آشنا می‌سازد.

جامعه عصر قاجار در دو طبقه کلی تقسیم‌بندی می‌شد: شاه، اشراف و نظامیان و روحانیون شیعی در طبقه فرادست و مردم عامه که کشاورز و دامدار و صنعتگر و

خدمتکار بودند در گروه فرودست جامعه قرار می‌گرفتند که پس از ترور ناصرالدین‌شاه و شکل‌گیری نهضت مشروطه در عصر مظفرالدین‌شاه، روحانیون و برخی افراد وابسته به دربار در کنار مردم قرار گرفتند و نظام سلطنت استبدادی را به حکومت مشروطه تغییر دادند.

گروه اول در طول تاریخ از امتیازات گوناگونی برخوردار بودند که نحوه تعاملات ایشان با مردم جامعه که در نوشته‌های ادبی انعکاس یافته، گفتمان حاکم و محکومی را پدید آورده بود و طبقه مردم که در وضعیت چندان مساعدی زندگی نمی‌کردند، رعایای شاه و خاندان قاجار محسوب می‌شدند. بر این گروه، فشار مالیات، ظلم مأموران دولتی، قحطی و بیماری و گرسنگی بیشترین آسیب را وارد می‌کرد؛ پس نامه‌ها می‌توانند نمودهای روشنی از سیمای جوامع در اعصار مختلف تاریخ ایران باشند.

### پانویس

۱. مرغ خانگی.
۲. آیین.
۳. جوان بی‌ریش.
۴. مرد بی‌مو.
۵. تازه و نو.
۶. پوشیده خلعت‌ها.
۷. پاسبان بقعه‌ها.
۸. خوش و پسندیده.
۹. کردارهای نیکو.
۱۰. فاش کردن.
۱۱. شکایا و بارکش.
۱۲. آن چه در ماه رمضان آخر شب خورند..
۱۳. بازداشتن از چیزی.
۱۴. سرما و تگرگ و یخ.
۱۵. باد تند همراه با برف و سرما.
۱۶. ابر نرم و بخاری که در زمستان در هوا باشد.
۱۷. غضب و خشم.



۱۸. اصل و نژاد.
۱۹. نام منطقه‌ای کوهستانی در غرب ایران و شرق عراق است که تاریخ سکونت اقوام در آن جا به ایران باستان می‌رسد.
۲۰. قسمت‌های بلند و مرتفع کوه.

### کتابنامه

- (۱) آریامنش، لیدا (۱۳۹۰). بررسی تاریخی وضع زنان در روند دگرگونی جامعه ایران عصر قاجار (۱۳۲۴-۱۲۱۰). پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تبریز، استاد راهنما: عباس قدیمی قیداری.
- (۲) آراین‌پور، یحیی (۱۳۷۲) از صبا تا نیما (۱۵۰ سال ادب فارسی)، جلد اول، تهران: زوآر.
- (۳) امانت، عباس (۱۴۰۰). تاریخ ایران مدرن، چ اول. مشهد: فراگرد.
- (۴) تاریقلی، رضا (۱۴۰۱) واکاوی حیات فرهنگی - سیاسی فرهاد میرزا قاجار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور، استاد راهنما: محسن بیگدلی.
- (۵) تاجبخش، احمد (۱۳۸۲). تاریخ تمدن و فرهنگ ایران اسلامی (دوره قاجاریه). چ اول، شیراز: نوید شیراز.
- (۶) ثواقب، جهانبخش و مظفری، پرستو (۱۳۹۶). چرایی حکومت فرهادمیرزا معتمدالدوله بر کردستان و پیامدهای آن (۱۲۸۴ تا ۱۲۹۱ ه.ق/ ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۴ م). پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، سال ۹، ش ۲، صص ۲۲۶-۲۶۶.
- (۷) حیدری‌نیا، هادی، لاری پورهرات، نوشین و پاک‌سرشت، خدیجه. (۱۳۹۶). «سیر تکاملی منشآت در ادبیات فارسی»، در مجموعه مقالات نهمین همایش ملی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، بیرجند، صص ۱-۱۴.
- (۸) حیدری، مجید (۱۴۰۰). اقدامات کارگزاران حکومتی و تحول حکومت‌داری در عصر قاجار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بوعلی‌سینای همدان، استاد راهنما: حمید یحیوی همدانی.
- (۹) زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۴) روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، چ هفتم، تهران: سخن.
- (۱۰) شمیسا، سیروس (۱۳۹۲) سبک‌شناسی نثر، چ دوازدهم، تهران: میترا.
- (۱۱) شمیم، علی‌اصغر (۱۳۷۹) ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: علم.
- (۱۲) شهبواری، لیلا (۱۳۹۸). هویت زن ایرانی در عصر قاجار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، استاد راهنما: محسن بهرام‌نژاد.
- (۱۳) طباطبایی مجد، غلامرضا (۱۳۶۹). منشآت فرهادمیرزا معتمدالدوله، تهران: علمی.
- (۱۴) طلوعی، محمود (۱۳۷۷) هفت پادشاه، ۲ جلدی، چ اول، تهران: علم.

- ۱۵) عبدالعلی پور، شعله و عبیدی نیا، محمدامیر (۱۳۹۶). ویژگی های نحوی برجسته در نامه ها و منشآت جامی، پژوهشنامه اورمزد، دوره ۱۰، ش ۳۹، صص ۱۲-۳۹.
- ۱۶) علیزاده بیرجندی، زهرا (۱۳۹۹). عوامل مؤثر بر گزینش الگوهای سبک زندگی در دوره قاجار، جستارهای تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال یازدهم، ش ۲، صص ۱-۲۳.
- ۱۷) غلامرضایی، محمد (۱۳۹۸). سبک شناسی تفصیلی نثر فارسی، چ اول، تهران: سمت.
- ۱۸) قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۴۴). مسئله پناهندگی فرهادمیرزا معتمدالدوله در سفارت انگلیس، یغما، ش ۲۰۲، صص ۹۵-۱۰۳.
- ۱۹) قدیمی قیداری، عباس، دهقان، حسین و آریامنش، لیدا (۱۳۹۰). بررسی اقشار فرودست جامعه در عهد ناصرالدین شاه قاجار، پژوهش های تاریخی (سیستان)، سال چهارم، ش ۸، صص ۱۰۳-۱۲۶.
- ۲۰) لایینی، فاطمه (۱۴۰۱). دلایل و آثار ناامنی اجتماعی در عصر قاجار، با تاکید بر (۱۲۹۹-۱۲۷۵ ش)، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه مازندران، استاد راهنما: حسن شجاعی دیوکلایی.
- ۲۱) مرتضوی قصابسرای، مرضیه و یوسفی فر، شهرام (۱۳۹۷). چرایی و چگونگی بنده شدن ایرانیان در عصر قاجار، تحقیقات تاریخ اجتماعی، سال هشتم، ش ۲، صص ۱-۲۴.
- ۲۲) مته، رودی (۱۳۹۹). در طلب عیش/ مواد مخدر و محرک در تاریخ ایران بین سال های ۱۵۰۰ تا ۱۹۰۰ میلادی. ترجمه بهنوش عافیت طلب، چ اول، تهران: انتشارات داخلی مؤسسه فرهنگی هنری خورشید راگا.
- ۲۳) مظفری، پرستو و هادیان، کوروش (۱۳۹۶). زمینه ها و ابعاد بحران اورامان در دوره ناصری (۱۲۶۸-۱۲۸۷ ق). پژوهشنامه تاریخ های محلی ایران، سال هفتم، ش ۱، صص ۱۵۷-۱۷۰.
- ۲۴) موسوی، فاطمه (۱۳۹۵). بررسی سیمای عصر قاجار در کتب انتقادی این عصر، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه قم، استاد راهنما: یحیی کاردگر.
- ۲۵) نصراللهی، مژگان (۱۳۹۵). ویژگی های جامعه روستایی ایران از عهد ناصرالدین شاه تا پایان حکومت قاجار، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آیت الله حائری، استاد راهنما: منصور طرفداری.
- ۲۶) نواب صفا، اسماعیل (۱۳۶۳). شرح حال فرهادمیرزا اعتمادالدوله، تهران: زوآر.

# پوریم و اغراق آمیزی در کتاب استر

یوسف حسین<sup>۱</sup>

## Purim and superfluities in the Book of Esther

**Yousaf Hussain**, Assistant Professor, Department of Persian,  
University of Peshawar.

### Abstract

The book of Esther is a diaspora story, known as apocryphal scroll by some Biblical scholars and critiques. Exhaustive Biblical research has shown that the story of Esther is apocryphal. This research paper adds to this standpoint by raising some key questions in its initial part related to Purim, and in rest of the paper, through textual study of the book of Esther superfluities in the book are reckoned. The book is also compared with some historical facts recorded by Herodotus. After critical study and analysis of the book of Esther the paper explores few close and most probable answers to the questions. Paper concludes that there is evident ambiguity in the book of Esther which make the Purim festival doubtful and it is very hard to prove historically and with due objectivity that such major incident of anti-Semitism has ever accord in Persian society during Achaemenid Empire.

**Keywords:** Israel in diaspora, Purim festival, Xerxes, The book of Esther, Herodotus, Apocryphal stories in bible.

---

<sup>۱</sup> استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پشاور - پاکستان. [yousaf\\_hussain@uop.edu.pk](mailto:yousaf_hussain@uop.edu.pk)

## چکیده

کتاب استر یکی از ۳۹ کتاب عهدنامه عتیق است که بعد از کتاب نحمیا آغاز می‌گردد. در مورد کتاب استر خیلی از پژوهشگران غرب کتاب نوشته‌اند و راجع به مستند بودن و یا نبودن این کتاب سخن رانده‌اند. این کتاب بیان‌گر وضعیت بنی‌اسرائیل در دربار هخامنشیان است و منشه‌گیری پوریم، یکی از اعیاد کلیمیان می‌باشد. همچنین این کتاب از وقایعی گزارش می‌دهد که در عصر هخامنشیان با ساکنین اسرائیلی‌ها در سرزمین پارس اتفاق افتاده بود. در این مقاله بحث پیرامون نشأت گرفتن جشن پوریم و ریشه‌جویی واقعیت‌های تاریخی کشتار فارس‌ها توسط ساکنینی هود در سرزمین فارس است. در آغاز چند سوال مطرح شده و پس از آن با تحلیل و بررسی موشکافانه آیات کتاب استر در چارچوب روایات تاریخی کتب معتبر تاریخ پاسخ‌هایی را می‌یابیم که مستند بودن جشن پوریم را تکذیب می‌کند. در پایان بحث دلایل مهمی آورده شده که پاسخی است به پرسش‌های مطرح شده در آغاز این مقاله در حاصل نکات مستندی ارایه گردیده که می‌توان از روی آن مستند بودن جشن پوریم را نادرست اثبات کرد.

**واژگان کلیدی:** بنی اسرائیل، استر، مبداء جشن پوریم، روابط پارس‌ها و کلیمیان، هخامنشیان و کلیمیان.



درین بحث خیلی دور نمی‌رویم و دنبال منابع دیگر تاریخی و متون معتبرم سرگردان نمی‌شویم. فقط اگر اتکا به یک کتاب دینی اسرائیلی شود و آن در مهد نقد و بررسی قرار گیرد، موضوع بهتر روشن خواهد شد. کتاب استر را اغلب ناقدین و پژوهشگران در رده یی آپوکریفا قرار داده‌اند. (Halley's Bible Handbook, Publisher ARK Publications, Mjondalen, N. 3051, Norway, Second edition in The Netherlands, 2002. P420) و حتی بعضی‌ها آن را نمونه ای از رمان خوانده‌اند.

نخست وضعیت کلیمیان در تبعید را بررسی می‌کنیم. به گفته کلیمیان هر عصری بابل مخصوص خود را دارد و قوم خدا در هر هزاره دچار چنین بابلی‌های عصر خویش می‌شوند. کلیمیان برخورد خصمانه هیتلر نازی با یهودیان را نیز یک نوع برخورد بابلی می‌نامند. این قوم در عرصه تاریخ چهار هزار ساله شان در چندین موارد به اسارت کشانده شده‌اند. از اسارت فراعنه تا شکست اسرائیل توسط آشور بانی پال و سقوط یهودا توسط بخت نصر بابلی‌ها و پس از آن پس از انحلال سلطنت یروشلم و برچیده شدن یهودا، محاصره قلعه کویری "مسادا" توسط یلغاربان رومی، گسترش خلافت اسلامی و بر چیده شدن قدم به قدم این جامعه از بلاد عرب و بلاخره کشتار های دست جمعی این قوم توسط نازی‌های آلمانی در جنگ دوم جهانی (هولوکاست) بابل‌های هر عصر این قوم شمرده می‌شوند. هنگام سلطنت بخت نصر یروشلم نقطه حائل بین فراعنه مصر و شاه بابل بود. در بین سیاست این دو ابر قدرت آن زمان یروشلم مانند دانه گندم بین دو سنگ بزرگ آسیاب آرد شد. از یک سو فشار فراعنه مصر و از سوی دیگر تاکتیک های گسترش سلطنت نبوکدنزر (بخت نصر) باعث شد که سلطنتی را که حضرت سلیمان بنانهاده بود آن رای هودیان از دست دادند و بلاخره به اسارت بابلی‌ها کشانیده شدند. پس از ویرانی یروشلم، انخلاء قومی هود از یروشلم و تبعید اجباری در بابل این قوم را آواره ساخت. شاه بزرگ هخامنشیان فارس، کوروش بزرگ برای رهایی بخشیدن این قوم از بند اسارت بابلی‌ها منحیت منجی ظهور کرد و پس از فتح بابل این قوم را از اسارت هفتاد ساله رهانیده به سرزمین اجدادی شان باز گردانید و حکم احیای جامعه ی هود و اعمار مجدد قربانگاه، کنیسه و هیکل را داد. (طوریکه کوروش در منشور



حقوق بشر شامل چهل و چهار سطر حک شده روی آجرکپسولی به آن ذکر کرده و گفته که پس از فتح بابل وی به همه اله اقوام و قبایل احترام گذاشته و آن ها را آزادی عقیده داده به وطن موعود شان باز گردانیده است).

در مدت اسارت هفتاد ساله در بابل این قوم از آزادی دینی برخوردار نبودند ولی آزادی کاسب کاری را داشتند. در این مدت این قوم از مرز های سلطنت آشور تا شهر شوش، آکبتانه که آرامگاه استر و مردخای در آنجاست (همدان امروزی) تا ش هرعور (جنوب عراق) سکونت گزیدند. طبق روایت عهد نامه عتیق و طومارهای بحیره مردار درین مدت قوم ی هود با آزادی دینی برخوردار نبودند و به شکل اجباری در بابل هفتاد سال را سپری نمودند. به روایت اشعیای نبی، کوروش منحیت منجی و دست راست یهوا ظهور کرد. (اشعیاء نبی، کتاب اشعیاء، آیه ۴۵، کنگ جیمز ورژن بی جا ۱۹۹۷م)

و خداوند وی را برای سقوط بابل و رهایی بنی اسرائیل برگزید. (اشعیاء نبی، اشعیاء، باب ۴۸، آیه ۱۲ تا ۱۵، کنگ جیمز ورژن بیجا ۱۹۹۷م)

نجات یروشلم توسط کوروش بزرگ و انحلال سلطنت بابل به روایت تواریخ گزنفون، هرودت و متون کتاب های دوم تواریخ، عزرا، نحمیاء، استر، اشعیاء، دانیال و طومارها مسلم است. آنچه کتاب معتبر یهود از کوروش نقل می کند و کوروش را طوری توصیف می کند که وی از جانب خداوند برای رهایی قومش مبعوث شده بود، حتی از متن منشور حقوق بشر کوروش و سنگ نوشته ها مستند نیست. (اگر به متن حفر شده منشور کوروش بنگریم دران از خدای ی هود (ی هوا) اسم نمبرده بلکه از خدای بابلی ها، بعل و مردوک نام برده است. از قومی هود نیز نام نبرده است و فقط اینقدر گفته که پس از سقوط بابل وی به همه اقوام و عقاید و اتباع سلطنت اش آزادی بخشید).

## ۱- چارچوب بحث

### ۲-۱. وضعیت کلیمیان در زمان کوروش

طبق منابع معتبری هود، شاه ایران کوروش بزرگ خدمت بزرگی به قومی هود کرده که تا کنون این قوم مدیون این شاه هخامنشی اند. کوروش نه فقط قومی هود

را رهایی بخشید بلکه در هر وجه سلطنت‌اش هر قوم و قبیله و اقلیت‌های مذهبی که با فقدان آزادی عقیده مواجه بودند، آزادی بخشید. این تنها نه بنی اسرائیل بود که ازین آزادی برخوردار شدند بلکه هر قوم و قبیله و مذهبی که در بین النهرین زندگی می کردند آزادی را به دست آوردند. جامعه‌ی هود در زمان کوروش در دربار هخامنشیان هیچ نفوذ نداشتند. به شکل مستند نفوذ کلیمیان را نمی توان در این زمان ردیابی کرد. علاوه برین پس از رهایی این جامعه و ماندگار شدن هودیها در دربار سلطنتی هم مستند نیست. در زمان بعدی پس از درگذشت کوروش، عده‌ای از تبعید ماندگان (دسپورا) سعی کردند به دربار شاهان راه پیدا کنند. در دوره سلطنت کمبوجیه (گمان می رود کمبوجیه پسر کوروش همان ارتخشستا بوده که در کتاب عزرا ۷:۴، ۱۱، ۲۳ است که کار بر روی اعمار مجدد هیکل را متوقف ساخت) نیز اثری از این قوم در دربار شاهان به چشم نمی خورد. ولی طبق روایت عهدنامه عتیق این قوم در دوره‌های بعدی مانند دوره خشایارشا، اردشیر و داریوش از فیوضات و اکرامیه های شاهان فارس بکلی بهره بُردند و پس از بنای هیکل و قربانگاه و کنیسه جامعه مدنی کلیمیان را نیز در یروشلم بنا نهادند و آنها به زندگی عادی شان برگشتند. درین ضمن کتاب های تواریخ، عزراء، نحمیاء، استر، اشعیاء، ارمیا، حزقیال، دانیال و حجی از وضعیت قومی هود در سلطنت هخامنشیان سخن می گویند. باب اول کتاب عزراء بیانگر حکم برگشت یهود به یروشلم توسط کوروش می باشد. همچنین روایت این بازگشت را می توان در کتاب دوم تواریخ ردیابی کرد. (کتاب عهد نامه عتیق، دوم تواریخ، باب ۳۶، آیات ۲۲ و ۲۳، کنگ جیمز ورژن بیجا ۱۹۹۷م)

پس از درگذشت کوروش، بازماندگان وی با توجه به موقعیت استراتژیک یروشلم و یهودا، به نوارمرزی مدیریتانه توجه ویژه ای داشتند. بعد از تبعید و حکم بازگشت از سوی کوروش، در طی این مدت قوم یهود سرد و گرم زمان را خوب چشیده از اسارت فراعنه مصر تا اسارت بابلی ها باز رهایی شان توسط کوروش، مراحل و تجربیات زیادی را پشت سر گذاشتند و در نهایت به طوری که در داستان استر گفته شده، توسط خشایارشا مستسعد شدند. این جامعه در دوره سلطنت اردشیر با ملاحظات و مراعات شاه فارس برخوردار بودند. به ویژه هنگامیکه ساخت و سازش



هر یروشلم یا اورشلیم و بنای دیوارش هر آغاز شد و استاندار ابرن هر با آن مخالفت ورزید ولی با میانجی شدن احکام و فرامین سلطنتی کار بنا ادامه یافت. سرچشمه روابط تنگاتنگ شاهان پارس و بنی اسرائیل زمانی بچشم می خورد که اردشیر نامه ای به عزراء می نویسد و این بیانگر روابط است که مراودات آن ها را با اکابرین پارس نشان می دهد. (عزرا، کتاب عزراء عهد نامه عتیق، باب هفتم، آیه ۱۱، کنگ جیمز ورژن بیجا ۱۹۹۷م)

ردیابی روابط معین یهودی ها باشاهان پارس طبق روایت کتاب عزراء پس از دوره کوروش به شکل علنی آغاز می گردد. هنگامی که کاربنای مجدد معبد از سوی عده ای از مردم محل با مخالفت و اباء و امتناء روبرو می شود، فرمان کوروش در آرشیف آکبتانه پیدا می شود. (عزرا، کتاب عزراء عهد نامه عتیق، باب ششم، کنگ جیمز ورژن بیجا ۱۹۹۷م)

در این هنگام مشاهده می شود که مقام های سلطنتی فارس با ساکنین یروشلم روابط زیادی ندارند و ساکنین تازه جابجا شده یروشلم در سدد پیدا کردن سندی هستند که از روی آن استاندار ابرنهر را قانع سازند و کار بنای مجدد معبد را که شاه فارس تصویب کرده، به اجازه مقام های سلطنتی راه اندازی نمایند. بدست آوردن فرمان کوروش در آکبتانه زمینه را برای احیای معبد دریروشلم مساعد ساخت و پس از آن یهودیان کار معماری دیوار و معبد را با پشتیبانی حکم شاه فارس ادامه دادند.

از روی کتب معتبر تاریخ جائیگاه اکابرین کلیمیان در دربار هخامنشیان در دوره اول مشخص نیست. ولی در منابع کلیمیان این روابط در دوره اردشیر و مابعد گسترده و چشم گیر به نظر می آید. شکل گیری این روابط را کتاب استر و نحمیاء طور دیگری توصیف می کنند. در قدم نخست نحمیاء منحث پُل ربط و نماینده سلطنتی در یروشلم کارش را آغاز می کند و این روابط هنگامی به اوج می رسد که به گفته کتاب استر، شخص استر به دربار سلطنتی راه پیدا می کند و ملکه شاه می شود. این ادعا فقط در منابع یهود بچشم می خورد ولی در تاریخ هرودت و گزنفون به آن اشاره نشده است. توددات با فارس ها و تورع از اقوام بیگانه غیر یهود (ژنتایل) هم مسئله مهم جامعه یهود در یروشلم بود که این ازدواج را با تشکیک روبرو کرده است.



به طوری که در بین سطور ذکر گردید، چون سرزمین یهود او یروشلم نقطه حائل بین ابرقدرت‌ها تلقی می شد، همه ابرقدرت های آن عصر سعی داشتند این نقطه ژئوپولیتیک را زیر تصرف خود در آرند. هنگام اوج قدرت فراعنه مصر در غرب و اوج قدرت بابلی ها در شرق، منطقه یروشلم تحت نظر هر دو قدرت بود وی هودی‌های این منطقه با هر دو ابر قدرت با مفاهمت زندگی شان را سپری می کردند و پس از این دوره در زمان قدرت نمایی رومیان و جنگ پارس ها با رومیان نیز این منطقه نقطه عطف هر دو قدرت بشمار می رفت.

با همه اینها، اهمیت و نفوذ گسترده اسرائیلی ها در دربار سلطنتی فارس در آغاز مشاهده نمی شود و طبق روایات ادبیات اسرائیلی ها در دوره های بعدی مشاهده شده است. این روابط به دلیل اهمیت آن منطقه بوده نه چیز دیگری. چندین پادشاه فارس این کوشش را به ثمر رسانیدند تا جامعه یهود را مطیع خود سازند و دسترسی به مدیترانه یابند. نخست کوروش یهودی ها را پس از تبعید به یروشلم باز گرداند و سپس خشایار شاه و داریوش به نوبه خود این کار را ادامه دادند. طبق روایات یهود در زمان داریوش اول کار بنای کنیسه و هیکل به پایان رسید. قربان گاه برافراشته شد و نجمیاء دیوار یروشلم را از سر گرفت و بدین صورت قربانگاه و کنیسه را آباد ساخت.

در کتاب نجمیاء آمده است که "عهده زیادی از یهودیانی که نبوکدنزر، پادشاه بابل آن ها را اسیر کرده و به بابل برده بود، به یهودا و یروشلم باز گشتند و هر کسبه شهر خود رفت. رهبرانی هودیان در این سفر عبارت بودند از: زربابل، یسیوع، نجمیاء، عزریا، رعمیاء، نجمانی، مردخای، بلشان، مسفارت، بغوای، نحوم و بعنه". (نجمیاء، عهد نامه عتیق، کتاب نجمیاء، آیه هفت، همچنین در کتاب عزرا، ۱: ۲-۷۰)

کتاب نجمیاء و عزرا داستان عودت به وطن موعودشان است. طبق گفته این منابع، نجمیاء جایگاه خوبی در دربار اردشیر داشت و در چندین مورد سفرهای به پایتخت نیز داشته و از شاه بورسیه هم کسب کرده است.

حالا می پردازیم به جایگاه دو شخصیت معروف جامعه یهود که در برقراری روابط شاهان سلطنتی با جامعه یهود بیشتر اثرگذار بودند. درین ضمن منابع یهود از دو اشخاص سرشناس جامعه یهود اسم می برد که یکی از آن ها شخص مردخای



هست و دیگری نحمیا. از عده‌ای دیگر بزرگان این جامعه نیز اسم برده شده ولی موخرالذکر آن منحیث رسول در جامعه یهود کار می کرده است. رسولان اسرائیلی ها درین مدت ابزار دست قدرت فارس ها بودند و موجودیت مستقلی را دارا نبودند و در دوره های نخستین باز گشت، نفوذ آن ها تا این اندازه ناچیز و غیر موثر محسوب می شود.

طبق روایت یهود، استر در احیای روابط شاهان فارس با جامعه یهود نقش کلیدی را ایفا کرده است. درین راستا شخصیت مردخای باعث نفوذ یهود در دربار شاه شده است. عملکرد استر در دربار تا چه حد ممکن و درست محسوب می شود، می پردازیم به برخورد مردخای هنگام انتخاب استر برای ازدواج با شاه فارس. یهودی ها می گویند بعد از ازدواج استر با شاه فارس، نفوذ اسرائیلی ها در شرق فارس و خراسان زمین (افغانستان کنونی) و آسیای مرکزی گسترده تر شد. خیلی از ایل ها و پرگنه های یهود از خاور میانه بسوی دیار شمال شرق پناه گزیدند. این روند پس از حمله رومیان بر قلعه کویری "مسادا" بیشتر سرعت یافت. و تعداد زیادی از یهودی های قند هار، بلخ، بخارا و هرات که اکنون در اسرائیل زندگی می کنند در آن ایام در خراسان مستقر شده بودند.

درین ضمن یکی از منابع معتبر یهود کتاب استر چه می گوید؟ داستان استر راجع به جمعیتی پراکنده یهود سخن می گوید که در ایلات ها و شهرهای فارس ماندگار شدند و عزم بازگشت به وطن شان را نداشتند. راجع به این زمان اطلاعات بیشتری در کتاب های تاریخی یونان باستان بشمول هرودت و گزنفون بچشم می خورد. خیلی از پژوهشگران و دانشمندان به این باوراند که طومار استر نوعی رمان اسطوره ای می باشد. طوری که تالمون برگ و گرلیمان به آن اشاره کرده اند. هم چنین لایونس و دلارد نیز به همین نکته اشاره کرده اند. مورخین یونانی می گویند که در دوران هفتم تا دوازدهم سلطنت خشایارشا امستریس مادر اردشیر ملکه شاه بود. بعد از اسم امستریس اسم هادامه هم به کار برده شده که یهودیان ادعا دارند امستریس و هادامه هر دو اسم های ملکه استر می باشد. ولی هرودت در کتاب هفتم تواریخ (پولائمنیا) جزو دوم می نویسد دومین ملکه خشایارشا اینوسا بود و اینوسا دختر کوروش بود. در کتاب چ هارم هرودت (میلیومینی) اسم استر آمده

است ولی در جزو ۸۶ و ۹۷ کتاب مذکور استر اسم ملکه و یا دختر نیست بلکه رودخانه ای است که در نزدیک بوسفورس وجود داشته است. تاریخ نویسان ادعا دارند که پس از تبعید تعدادی از یهودی ها به وطن شان برنگشتند و بازرگانان در اقلیم فارس ماندگار شدند. درین ضمن تاریخ نویسان از فامیل ماراشوم نام می برند.

(A biblical history of Israel. Chap.11; exile and after, Iain Provan, V. Philips Long, Tremper Longman III, Westminster John Knox Press, Louisville. London.2003)

درین دوره هرودت در کتاب هفتم تواریخ می گوید پس از درگذشت داریوش پسرانش به نزاع برخاستند و زرکسز یا همان خشایارشا به تخت نشست. همچنین در کتاب هفتم جزو ۶۱ می نویسد که خشایارشا پدر ملکه را که اسمش اوتینس بود بعنوان سرلشکر فارس ها تعیین کرد. هرودت در کتاب نهم از امستریس ملکه شاه اسم برده و نیز از خانمی اسم برده که اسمش "ارتیانتا" بوده و خشایارشا عاشق وی بوده است. کتاب هفتم، هشتم و نهم تواریخ هرودت بیانگر جنگ های پی در پی خشایارشا با یونانی هاست. در کتاب هشتم تواریخ از وزراء و مشاورین شاه اسم برده که در بین آن ها هیچ اسمی از مردخای یهودی نبرده، ولی کتاب استر می گوید مردخای یهودی مقام بالای در دربار داشت و یکی از شخصیت های با نفوذ و معتمد شاه بود. هرودت در کتاب هشتم جزو ۱۰۰ از ماردونیس اسم برده که در جنگ های یونانی مستشار نظامی خشایارشا بود. در آن زمان ایرانیان در آخر اسم حرف 'س' می آوردند. گمان می رود که این ماردونیس همان مردخای یهودی باشد ولی ماردونیس در شوش نبود بلکه در خط مقدم جنگ های فارس با یونانی ها همه زندگی اش را سپری کرده است. گفته می شود که خشایارشا در ۴۸۶ قبل مسیح به قدرت رسید و هرودت در ۴۸۴ به دنیا آمد. خشایارشا در ۴۶۵ ق.م کشته شد و اردشیر (۴۶۵ تا ۴۲۴ ق.م) بر مسند قدرت نشست. در وسط دوره بازگشت از تبعید و احیای جامعه یهود در یروشلم توسط عزرا و نحمیا مدت عبوری است که درین خلاء معلوم نیست قوم یهود در چه وضعیتی قرار داشت. داستان استر مربوط به زمان سلطنت خشایارشا و تاحدی بیانگر آغاز دوره داریوش می باشد. نحمیا و عزرا قصه های بازگشت یهودیان را به سرزمین موعود شان بیان می کنند.



در کتاب استر چند وقایع و رویداد های متفاوت با هم تنیده شده است؛ کسب کردن مقام مهم مردخای در دربار، جان شاه را نجات دادن، اختلاف با وزیر شاه هامان و در نتیجه از منصب اش برکنار شدن و بلاخره به فراموشی سپردن مردخای توسط شاه. این همه وقایع زمان بندی این کتاب را می توان با درک متون کتاب تعیین کرد. طوری که در کتاب استر گفته شده، قبیله یهود هویت و عقاید شان را پنهان نگهداشته بودند. هنگام ازدواج با خشایارشا استر چاره ای بجز این نداشت که تقیه کند. " به هدایت مردخای، استر به هیچ کسی نگفت که یهودی است". (استر، کتاب استر، عهدنامه عتیق، باب ۲، آیه ۲۰، کنگ جیمز ورژن بیجا ۱۹۹۷م) درین زمان پس از ازدواج شاه با استر مردخای نیز دوباره راه به دربار شاه پیدا می کند. درین مدت مردخای یهودی نیز در دربار عقاید و هویت یهودی بودن اش را علنی اعلام نکرده بود " و استر هم به کسی نگفته بود که او یهودی است". (کتاب استر، عهد نامه عتیق، آیه ۲۰)

زمانی که ملکه وشتی از فرمان خشایارشا سرپیچی کرد، شاه با مشاورت مموکان حکم طلاق وشتی را صادر کرد. در شهر شوش یک نفر یهودی از قبیله بنیامین بنام مُردِ خای زندگی می کرد. مردخای یکی از تبعید شدگان با یهوکان بود و دختر عمویش استر، که نام عبری او هُدسه بود مردخای او را به فرزندی خود پذیرفته بود. در کتاب استر آورده اند که در ایام سلطنت شاه پارس یک سلسله حوادث پنهانی رخ داد که زمینه را برای سرکوبی ایرانیان توسط اسرائیلی ها و در پایان برگزاری جشن پوریم را فرا هم آورد. داستان با فعالیت و مصئون ساختن شاه توسط فرد یهودی موسوم به مردخای شروع میشود، مردی که یهودی الاصل بوده و به گفته استر در دربار خشایارشا جایگاه ممتازی را دارا بوده، مدتی بعد وزیر دیگری هامان می آید و با مردخای خصومت پیدا می کند و از دربار رانده می شود. به گفته استر شاه هامان را به مقام صدارت منصوب کرد. در صدد اختلافات مردخای و هامان، هامان امر کشتار جمعی یهودیان را در سرتاسر امپراطوری صادر می کند و به شاه می گوید؛ "یک ملتی از نژاد متفاوت در سرتاسر امپراطوری تو و در هر ولایت پراکنده شده اند. آداب و رسوم آن ها بر خلاف آداب و رسوم سایر مردم می باشد. از آن گذشته

آن ها قوانین این مملکت را رعایت نمی کنند. از این رو به مصلحت شما است که از شر آن ها راحت شوید". (استر، ع هد نام ه عتیق، باب ۳، آی ه ۸)

با مهر خشایارشا حکم قتل یهودی ها به تاریخ سیزدهم آذر صادر می شود. بعداً شاه به مردخای خلعت شاهی می بخشد. شاه هامان را مجازات می کند. بعد از اعدام هامان طبق گفته کتاب استر مردخای جاگزین هامان می شود. درین جا سوال مطرح می شود، پس چرا شاه پیام جعلی قبلی اش را مختوم نکرد؟ چرا حکم یک نوع جنگ و جدل را داد تا بین شهروندان و یهودی ها نزاع رخ دهد؟ می پردازیم به علل و رویداد جشن پوریم که این جشن در چه زمانی آغاز شد و تا چه حدی منابع معتبر تاریخ آن را تایید می کند. متون کتاب استر چه می گوید؟ طومار استر بیان گر عید پوریم یکی از اعیاد مشهور اسرائیلی ها می باشد. در این کتاب با نوعی حادثه نویسی روبه روییم که رویداد های عصر مشخصی را برای قوم مشخص بیان می کند. این کتاب راجع به ترفند ها و یهود ستیزی های هامان سخن می گوید. در مورد چگونگی مبداء جشن پوریم نظر واحدی وجود ندارد. گفته می شود که خداوند "قوم محبوبش" را از چنگ یک دسیسه بزرگ پلان شده نجات داد. و یهودیان این را یاری خداوند می دانند و پس از شکست بابل دومین معجزه بزرگی می شمردند که خداوند فضل خود را به آنان نشان داده. کتاب استر بیشتر به همین نکته اتکاء دارد. این کتاب ماجرای دار کشیدن هامان را شرح می دهد. از حفظ ما تقدم کشتارهای دسته جمعی سخن می گوید که به وقت خنثی شد و در پایان آن ها این روز را جشن گرفتند.

## ۲- معضله کتاب استر و جشن پوریم

دو روز قبل از جشن پوریم یهودیان فارس در زیر چتر مرگ و کشتار دسته جمعی در وضعیت خوف زندگی می کردند، فقط با اجرای یک فرمان شاهی که برای دفاع از خویش به سراسر سلطنت اجراء شده بود، یهودیان دست به انتقام جویی زدند و خود را از حمله متوقع نجات دادند.

"روز سیزدهم آذر، یهودیان بر دشمنان خود غلبه کردند". (کتاب استر باب ۹،



آیا یهودیان قبل از حمله می دانستند کی ها دشمن آنها هستند و خوا هند تاخت؟  
 " تنها در پایتخت، شهر شوش، یهودیان پنج صد نفر را کشتند. (کتاب استرباب ۹، آیات ۱۰/۹)

استر به پادشاه می گوید: " اگر پادشاه موافق باشد به یهودیان در شهر شوش اجازه داده شود فردا هم کار امروز خود را تکرار کنند"، شاه حکم ملکه را می پذیرد و این کشتار ادامه پیدا می کند؛ روز بعدی یهودیان در پایتخت سیصد شهروند را می کشتند. طبق روایت استر، در ولایات مختلف یهودیان هفتاد و پنج هزار نفر را می کشتند. چون یهودیان روز سیزدهم و چهاردهم آذر در کشتار شهروندان مصروف بودند روز پانزدهم آذر را جشن پیروزی گرفتند. پوریم به معنی قرعه و یا فال نیک، این روز را هر سال یهودی ها جشن می گیرند. در آخر کتاب آمده که بعد از خشایار شاه، مردخای دومین کسی بود که دارای رتبه عالی در صد و بیست و هفت ولایات فارس بود. (کتاب استرباب ۱۰ آیه ۳)

در کتاب استر به شکل مبهم به این نکته اشاره شده که ریشه این شورش از کجا آب خورد. به گفته استر شاه فارس برای خشنودی یک اقلیت کوچک مذهبی جان اتباع اکثریت فارس ها را به خطر انداخت و بدون این که برای جلوگیری از چنین تصمیم کشتار دست جمعی فرمانی صادر کند و مانع همچون پلانی شود، فرمان انتقام جویی و خون ریزی فارس ها را اجراء می کند که این نوع عکس العمل خیلی عجیب و غیر معقول و غیر مترقبه به نظر می آید. آیا ممکن است چنین حادثه ای بوقوع پیوسته باشد؟ برای پاسخ به این پرسش بایدراجع به مکان و موقعیت قوم اسرائیل در فارس تاءمل کرد.

از منابع خود یهود می توان پی بُرد که یهودیان در دربار شاهان فارس در عصر استر و عمویش مردخای بشکل تقیه زندگی می کردند. نمی توانستند عقاید و هویت شان را علنی ابراز بدارند. آنها در دربار دامنه کما بیش وسیع و گسترده نیز نداشتند. استر می گوید در زمان ازدواجش سلسله حوادثی رخ داد که زمینه را برای کلیمیان مقیم فارس فراهم آورد تا عقاید شان را بصورت علنی اعلام بدارند.

قبل از این رویداد وضعیت یهود در سرزمین فارس مختلف بوده. طوریکه از متون ادبیات یهود بر می آید از متون کتاب عزراء و نحمیا و طومارها عیان است که هنگام

تبعید جامعه یهود عده ای از اهالی یهود در یروشلم ماندگار شدند و با اهالی مردم شمال ازدواج و مراسم خوبی پیدا کردند. بعد از هفتاد سال تبعید و اسارت و بازگشت یهود عده ای از اهالی منطقه با آبادی مجدد یهودیان مخالفت می ورزیدند. استاندار ابر نهر با تعمیر دیوار یروشلم توسط نحمیه مخالفت می ورزید. سنبلات استاندار سماریه، توبیه استاندار آمون و ایلیاشیب کشیش یهودا نیز از جمله مخالفین احیاء جامعه یهود بودند. طبق کتاب عزراء. (استر، عهد نامه عتیق، باب ۵ آی ه ۴۱)

عده ای از مخالفین یهود در شمال یروشلم با احیای معبد و آبادی یهودیان بازگشته مخالفت می ورزیدند. که از آنها اسم برده. تاتینای استاندار فارس ها و دیگری ستار بوزنی و پس از دریافت حکم شاه فارس آنها از خصومت و مخالفت دست کشیده و اجازه ساخت مجدد یروشلم را دادند. حسب روایت کتاب نحمیه، شخص نحمیا ساقی و یکی از اشخاص معتمد در دربار شاه فارس بود. این اولین منبع نفوذ یهود در دربار شاه فارس است که مورخین دیگر مانند گزنفون و هرودت از آن هیچ سخن نگفته اند. فصل های هشتم و نهم کتاب استر از نجات یهودیان و جشن پوریم حکایت می کند و می نویسد که در سال ۴۷۳ ق.م بحکم خشایارشا استر یهودیان را از کشتار دسته جمعی نجات داد ولی خشایارشا درین سال با یونانی ها در باسفورس درگیر بود

### ۳. نتیجه گیری بحث

کتاب استر منحیث رمان اسطوره ای و یا افسانه در بین محققان و نظریه پردازان شناخته شده است. مدت میان دوره از تبعید و روایت کتاب استر هنوز در اخفاء است و سخنی بیش ازین گفته نشده که قبل از فروپاشی سلطنت بابل توسط هخامنشیان یهودی های ساکن بابل بشکل اجباری در پایتخت زندگی می کردند. حتی نبی شان حضرت دانیال برای تعبیر خواب ها به دربار استحضار می شد. و طبق روایت استر پس از سقوط و انحلال سلطنت بابل به این زودی یهودی های اقلیت در جامعه کثرت گرا در مدت اندکی دارای قدرت چشم گیری شدند که دست به کشتار فارس ها زدند.



پس از فروپاشی سلطنت بابلی ها و چیره شدن فارس ها بر بین النهرین و در نتیجه رهایی و بازگشت تبعید شدگان یهود به سرزمین شان وقایع آن زمان تصریح می کند که حد اکثر یهودیان بزودی به یروشلم باز گشتند و عده ای از آنها که کاسب کار و بازرگان بودند، در بین النهرین ماندگار شدند وعده ای از آنان بسوی دیار شرق فارس عودت کردند. درین مدت بیشتر یهودی ها عقاید دینی و هویت شان را پنهان نگهداشته، در بین جامعه اکثریت فارس ها زندگی موقت را سپری می کردند. طوریکه در کتاب استر به نظر می آید تسریع روند نفوذ این قوم تا این اندازه موثر نبوده است. اگر فردی از قبیله ی یهودی در دربار شاه ایران نفوذ پیدا کرده و در نتیجه، در مدت اندک باعث این همه کشتارهای دست جمعی شود، معقول به نظر نمی آید.

درین جا سوالی مطرح می شود که آیا در چنین وضعیتی که یهودی ها قرار داشتند، یعنی پس از اسارت هفتاد سال از بند بابلی ها رهایی یافتند و زیر بار احسان فارس ها زندگی پُر امنی زیر چتر ایمن شاهان ایران می زیستند، آیا ممکن به نظر می آید که دست به همچون کشتار دست جمعی و نزاع بزنند؟ و آن هم در صورتی که جامعه یهود پراکنده شده و در یروشلم دنبال باز سازی شهر و معابد و کاشانه های سوخته شان هستند؟ آیا نیروی انسانی قبیله یهود تا حدی بوده که در بین اکثریت اقوام و قبایل دیگر دست به چنین تحرکی بزنند؟ پس این ادعای استر بی پایه محسوب می شود.

برای ارزیابی متون فوق و رسیدن به ریشه معضله چند پرسش نیاز به پاسخ علمی دارد و باید با مدارک و منابع تاریخی حل گردد:

(۱) چگونه هامن بدون تصمیم و اطلاع شاه حکم صادر می کند و دست به اقدام چنین کشتار دست جمعی می زند؟

(۲) یهودی ها مشارکتی در دربار نداشتند چه جاییکه سخن تا این حد برسد که در شهرهای فارس زمین سر ببرند؟

(۳) آیا راه دست یابی به قدرت و نفوذ سیاسی به رویشان باز بود و می توانستند در وضعیت بقای حیات دست به چنین اقدام سنگین بزنند و جامعه اکثریت را تهدید کنند؟

در اینجا برای یک محقق دو اصل قابل اعتبار است. یک؛ سیر دقیق تاریخ (اصول هرودت) و دو؛ اسناد موثق. هرودت در کتاب سوم "تهیلیا" در صفحه ۲۵۷ می نویسد؛ داریوش طبق رسومات فارس با دخترهای خانواده های شاهی ازدواج کرد. در همین کتاب نوشته که اسم خانم داریوش اینوسا بوده که داریوش را آماده ساخته تا علیه یونانی ها بجنگد. همچنین در تاریخ هرودت آمده که شاه داریوش قبل از بدست آوردن قدرت با دختر گوبریاس ازدواج کرده بود. (هرودت (هرودتس)، تواریخ (Histories). کتاب هفتم، ترجمه به زبان اردو از یاسر جواد (دنیا کے قدیم ترین تاریخ)، چاپ نگارشات لا هور ۲۰۰۵م، جزو ۲) وی اضافه می کند که شاه با دختر ارتانیس نیز ازدواج کرد که اسمش فراتاکیو بود. (هرودت (هرودتس)، تواریخ (Histories). ترجمه بزبان اردو از یاسر جواد (دنیا کے قدیم ترین تاریخ)، چاپ نگارشات لا هور ۲۰۰۵م، جزو ۲۲۴) این ها همه شاه دخت بوده اند و از خانواده های معتبر شاهی بوده اند نه دخترهای معمولی و یا بی هویت. پس معلوم است که هر شاه در عصر خویش با شاه دخت و یا دختران خانواده سلطنتی ازدواج می کردند.

در جای دیگری هرودت می نویسد که داریوش با دو دختر سائرس که اسم شان اینوسا و ارتی ستون بود ازدواج کرد. بعداً اضافه می کند که وی با یک خانم دیگری نیز ازدواج کرد که اسمش پارمس بود. فی الجمله تعداد و اسامی خانم های شاه داریوش در تاریخ هرودت شمرده شده است و به شکل مفصل ازان نامبرده شده که در کتاب سوم تواریخ (تهیلیا)، صفحه ۸۸ آمده است. این ها همه دختران خانواده سلطنتی بوده اند.

بر تحلیل فوق باید نکاتی افزود:

□ اگر نحوه داوری را کنار گذاشته به اصل وقایع آن زمان مراجعه کنیم، پی خواهیم برد که در خلال تمام این ماجرا ها تنها سخنی که پا به اسناد و مدارک استوار است سهم اندیشمندان، پزشکان و مورخین یونانی اند که در دربار شاهان فارس جا و مقامی داشتند.

□ هنگام پوریم به نظر می آید شاه ایران ناسیونالیسم خودش را از یاد برده است و به یک قوم بیگانه اجازه کشتار مردم کشورش را به مفت داده است که این



عمل غیر مترقبه پنداشته می شود. از متون کتاب هرودت بر می آید که خشایارشا تا آن اندازه ناسیونالیست بود و مردم اش را دوست داشت که هنگام جنگ با یونانی ها پلی را که بر رودخانه ابایدوس ساخته بود در اثر طوفان تخریب شد و خشایارشا رودخانه را با شلاق زد. هم چنین در کتاب هفتم هرودت (جزو ۳۵) نوشته که خشایارشا فرمان داد دریای هیلِس پونت را با ضرب شلاق سزا دهند.

در کتاب هشتم تواریخ (جزو ۱۱۸) یک داستان جالب آمده. هنگامی که خشایارشا از ایتنز برگشت و به Elion رسید و می خواست مسیر دریا را عبور کرده به آسیا برگردد. کشتی اش در آبناهی سترائمون با یک طوفان دریایی روبرو شد و نزدیک به غرق شدن بود. در سکان کشتی تعدادی از سپاهیان حضور داشتند. خشایارشا از ناخدا پرسید چاره ای برای نجات کشتی بیاندیشد. ناخدا گفت اگر تعدادی از سپاهیان کم شوند، کشتی سبک خواهد شد و نجات خواهیم یافت. شاه از سپاهیان خواست برای نجات بخشیدن جان شاه اظهار محبت کنند و خود را به دریا اندازند. سپاهیان این کار را کردند و کشتی سبک شد. پس از نجات یافتن هنگامیکه شاه به ساحل رسید، ناخدای فینقی را خواست و تاج طلا به او هدیه داد چون وی جان شاه را از غرق شدن نجات داده بود. ولی چون مشوره اش باعث تلف شدن چند سپاه فارس شده بود فرمان داد ناخدا را سرزنند. این روش احمقانه شاه بیانگر این ادعاست که وی تا چه اندازه پشتیبان نژاد فارس بوده است.

□ اسرائیلی ها با مسایل اجتماعی و اقتصادی دست و پنجه نرم می کردند، جامعه یهود پراکنده شده بود، تعدادی از آنها به یروشلم بازگشته و برای احیای کنیسه گرد هم جمع شدند، عده ای در بابل ماندگار شدند و کاسب کاری و بازرگانی شان را ادامه دادند و قسمتی از آن ها بسوی فارس سرازیر شدند که تعداد شان خیلی اندک و انگشت شمار بوده.

□ این ادعا بر دو اصل استوار است؛ یک اتکا به تقیه، دوم هراس از جامعه کثرت گرای پارس ها؛ پس هنگامیکه یک جامعه اقلیت و سران این جامعه در دربار به تقیه اتکا کرده اند و از جامعه کثرت گرا هراس داشتند، چگونه توانستند دست به یک عکس العمل فوق العاده جدی و گسترده ای بزنند و در آن طوریکه گفته شده موفق هم شوند؟

تورع (دوری جستن) ازدواج با غیر یهودی یا ژنتایل نیز یکی از اثبات این ادعاست. در متن کتاب نحمیاء چنین آمده است "ما مردم اسرائیل، قول می دهیم که نه دختران خود را به پسران غیر یهودی بدهیم و نه بگذاریم که پسران ما بادختران غیر یهودی ازدواج کنند". (۲۰) (نحمیاء، کتاب نحمیاء، عهد نامه عتیق، پیام متن نوشته شده عهد و پیمان بین سران یهودی، آیه ۳۱، کنگ جیمز ورژن بیجا ۱۹۹۷م)

□ جدایی از زنان غیر یهود از روایت عزراء باب دهم نیز سندی بر این ادعاست. این ها با خدای شان تعهد کرده بودند که خارج از قوم یهود ازدواج نکنند. این عهد و پیمان قبل از وقوع ازدواج استر در زمان بازگشت به اورشلیم بسته شده بود و همه جامعه یهود از این تعهد پیروی می کردند و پایبند همچون وعده بودند. پس استر چرا با یک غیر یهود ازدواج کرد؟

□ طبق تاریخ هرودت ملکه فارس یکی از هفت خانواده های اشرافیه و معروف شاهی آن زمان می بایست انتخاب می شد. آیا این اصول هرودت مراعت شده یا خیر؟ استر دختر گمنام، اقلیت و پناه گزین موقت در فارس بود. چطور امکان دارد شاه مقتدر فارس پیشینه خانوادگی دختری را مدنظر نگیرد و با دختری بی سرپرست ازدواج کند که هویت خانواده اش دران هنگام مشخص نبود ه است؟

در آخر طوریکه قبلاً تذکر داده شد، بنده منکر دخالت یهودی ها در امور سلطنتی هخامنشیان می باشد به دلیل این که در دوره سلطنت خشایارشا وضعیت یهودی ها هرگز و هرگز اجازه نمی داد که به شکل علنی تا این اندازه دست به شورش بزنند و یا وضعیت را به تصرف خود درآورند. منظورم باطل گردانیدن یک منبع دینی نبوده اما طوریکه داستان استر سرچشمه گرفتن جشن پوریم را بیان کرده، در ضمن پرسش های پیدا شده که در بین سطور به آن اشاره شده و از منابع تاریخی و باستان شناسی به اثبات گردیده که مبداء جشن پوریم روایت محکم ندارد و مستند نیست.



## کتابنامہ

- (۱) استتر، ۱۹۹۷م. کتاب استر، عہد نامہ عتیق، کنگ جیمز ورژن.
- (۲) اشعیا نبی، ۱۹۹۷م. کتاب اشعیا، جزوہ عہد نامہ عتیق، کنگ جیمز ورژن ۱۹۹۷م
- (۳) عہد نامہ عتیق، ۱۹۹۷م. کتاب دوم تواریخ، کنگ جیمز ورژن.
- (۴) عزراء، ۱۹۹۷م. کتاب عزراء، جزو عہد نامہ عتیق، کنگ جیمز ورژن .
- (۵) نحمیا، ۱۹۹۷م. کتاب نحمیا، جزو عہد نامہ عتیق، کنگ جیمز ورژن.
- (۶) هرودت (هرودتس)، ۲۰۰۵م. تواریخ (Histories)، ترجمہ بزبان اردو از یاسر جواد (دنیا کے قدیم ترین تاریخ)، چاپ نگارشات لاهور.
- (۷) کتاب تاریخ گزنفون، از گزنفون یونانی. نسخہ برقی. بی جا و بیتا.

\*\*\*



# گونه‌شناسی رنج در غزلیات امیری فیروزکوهی

معصومه موسایی باغستانی<sup>۱</sup>

محمدعلی فرهی<sup>۲</sup>

## Typology of suffering in Amiri Firouzkouhi's lyrical poems

**Dr. Masume Musayi Baghestani**, Assistant Professor of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran).

**MohammadAli Farahi**, MA in the field of Persian Language and Literature, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

### Abstract

Suffering is a feeling that has always accompanied all living beings, changing their lives. Although it may be possible to avoid some sufferings or find solutions for them, other types of suffering are inescapable and must be faced. Poetry and literature are one way to express and alleviate suffering, which has a dual function. On the one hand, the poet or writer, as a member of society who deals with emotions and is more sensitive to various feelings, experiences psychological relief by expressing those feelings. On the other hand, the modern reader, who feels more lonely in the advanced and modern world under the influence of various factors, feels that they are not alone in their experience of sorrow and suffering; therefore, their suffering is somewhat reduced. Also, a work may suggest guidelines to the reader for dealing with and overcoming suffering. Amiri Firouzkouhi's sonnets are a comprehensive example for studying and classifying suffering, because various types of pain and suffering are found in his sonnets, each of which has been examined in detail using a

---

<sup>۱</sup> استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. mmusayi@yahoo.com

<sup>۲</sup> کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

descriptive-analytical method. Some of the types of suffering in his sonnets include: suffering caused by the evil of the times, bad luck, isolation and loneliness, repetition of everyday life, old age, lack of love, rationalism, and so on.

**Keywords:** Suffering, Pain, Amiri Firouzkouhi.

## چکیده

درد و رنج، حسی است که همیشه و همواره با تمام انسان‌ها همراه بوده و زندگی آنان را دچار تغییر کرده است. هرچند ممکن است بتوان از بعضی رنج‌ها دوری کرد یا برای آن‌ها راه‌حلی یافت، اما گونه‌ای دیگر از رنج‌ها هیچ راه‌گریزی ندارند و باید با آن‌ها مواجه شد. شعر و ادبیات یکی از راه‌های بروز و تسکین رنج‌ها است که کارکردی دوسویه دارد؛ از یک سو شاعر یا نویسنده با احساسات سر و کار دارد و نسبت به احساسات گوناگون دقیق‌تر است، با بیان آن به برون‌ریزی روانی می‌پردازد و از سوی دیگر خوانندهٔ امروزی که در دنیای پیشرفته و مدرن، تحت‌تأثیر عوامل گوناگون احساس تنهایی بیشتری دارد، حس می‌کند در تجربهٔ غم و رنج خود تنها نیست؛ از این‌رو اندکی از رنج او کاسته می‌شود. نیز یک اثر ممکن است رهنمودهایی را نیز برای مواجهه و رفع رنج‌ها به فکر خواننده متبادر کند. غزلیات امیری فیروزکوهی نمونهٔ جامعی برای بررسی و گونه‌شناسی رنج است؛ زیرا در غزلیات او انواع مختلفی از درد و رنج یافت می‌شود که هر یک به تفصیل به روش توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است. برخی از انواع رنج در غزلیات او عبارت‌اند از: رنج ناشی از بدی روزگار، بخت بد، انزوا و تنهایی، تکرار روزمرگی، پیری، فقدان عشق، عقل‌اندیشی و....

**واژگان کلیدی:** رنج، درد، گونه‌شناسی، بررسی و تحلیل، امیری فیروزکوهی.

## ۱. مقدمه

شکوۀ بی‌جا امیر از زادن خود چون کنم

غم همی زادی اگر مادر نمی‌زادی مرا

(امیری، فیروزکوهی، ۱۳۹۱: ۸۹)

رنج از مقوله‌های جدانشدنی بشر است و برای هر انسان، تعریفی خاص دارد چه بسا کسی چیزی را رنج بداند و دیگری چیزی را رنج به حساب نیاورد از این‌رو، قبل از ورود به بحث، باید تعریفی از آن ارائه کرد.

## ۱-۱. تعریف رنج

هرگاه انسان احساس کند که از وضع مطلوبش فاصله گرفته است، آرامش از او سلب و دچار درد و رنج می‌شود. البته رنج بیشتر بار معرفتی و معنوی و درد، بار جسمانی دارد؛ اما با تسامح این دو واژه همراه هم و به یک معنا به کار می‌رود (گرچی، ۱۳۹۸: ۲۷).

## ۲-۱. دلایل رنج

پس از ارائه تعریف باید به این موضوع پرداخت که خاستگاه رنج‌های بشری چیست؟ از نظر مصطفی ملکیان به این پرسش از دریچۀ نگاه انسان سنتی و مدرن می‌توان پاسخ گفت که اجمالاً پاسخ آن به این شکل است:

دلیل رنج از دیدگاه انسان سنتی، گناه، جدایی از امر قدسی، تعلق خاطر و ناهماهنگی با قانون و نظم طبیعت است.

سبب رنج از دیدگاه انسان معاصر، نابسامانی ذهنی و روانی، محرومیت از حقوق بشر، محرومیت از منابع طبیعی، در زمان حال و اینجایی نزیستن است (ملکیان، ۱۳۸۳: ۱-۱۷).

از دیدگاه روان‌شناسانه نیز، رنج ناشی از ناکامی است و ناکامی یعنی حالتی که فرد از ارضای یکی از نیازهای منطقی خود محروم شده یا حتی در برآورده کردن امیدهای خود گول‌خورده است (گنجی، ۱۴۰۱: ۱۲۰)



### ۱-۳. انواع رنج

از مسائلی که در حوزه وجودشناسی درد و رنج باید به آن توجه داشت طبقه‌بندی رنج است که در یک نگاه فراگیر می‌توان درد و رنج را بر اساس چگونگی روی آوردن به آن، به دو دسته گریزپذیر و گریزناپذیر طبقه‌بندی کرد. (گرچی، ۱۳۸۷: ۷ و ۸)

### ۲. پیشینه پژوهش

پژوهشی که به طور مستقیم درباره رنج در غزلیات امیری فیروزکوهی باشد یافت نشد؛ اما پژوهش‌هایی در اشعار دیگر شاعران با موضوع گونه‌شناسی رنج صورت گرفته که تعدادی از آن‌ها معرفی می‌شود:

- محمدی، علی و اکبری، شیوا (۱۳۹۵) گونه‌شناسی درد و رنج در اشعار حسین منزوی. در این اثر انواع درد و رنج در اشعار حسین منزوی به صورت کلی رنج‌های فردی و اجتماعی دسته‌بندی شده است و ذیل هر یک، مصداق آن همراه با شواهد بررسی و معرفی شده است.

- اسعدی، مریم‌السادات و ذبیح‌نیاعمران، آسیه (۱۳۸۷) جان‌مایه‌های درد در شعر کلیم کاشانی. نگارندگان این مقاله به بررسی و دسته‌بندی دردهای منعکس شده در شعر کلیم پرداخته‌اند که از جمله آن دردها: پیری، بخت و اقبال بد، فقر، بدطینتی مردم زمانه، بی‌توجهی به سخن و... است.

- صادقیان، محمدعلی (۱۳۷۹) بن‌مایه‌های درد و رنج در شعر فرخی یزدی. دردهای فلسفی، درد عشق و عرفان، دردهای فردی و... از جمله دردها و رنج‌هایی هستند که نگارنده مقاله آن‌ها را در اشعار فرخی کشف و بررسی کرده است.

### ۳. پرسش‌های پژوهش

- ۱-۳. گونه‌های رنج در غزلیات امیری فیروزکوهی چیست؟
- ۲-۳. کدام یک از رنج‌های بازتاب یافته در غزلیات امیری فیروزکوهی، گریزپذیرند و کدام گریزناپذیر؟

### ۴. فرضیه‌های پژوهش

- ۱-۴. گونه‌های رنج در غزلیات امیری فیروزکوهی شامل مواردی چون: رنج‌های ناشی از امید واهی، انزوا و تنهایی، بخت بد، بدی روزگار، بی‌ثمری، بیکاری، بی‌وفایی، پیری،

فقدان عشق، تکرار روزمرگی، حوادث، آینده، خلق خوب و وفاداری، خودکامی، درد جسمی و بیماری، درگیری و کشمکش و جفای مردم، رذالت و بدطینتی، سپری شدن جوانی، شرم و حیا، صداقت، عدم اختیار، عقل اندیشی، عمر سپری شده بی حاصل، فراق، قدرناشناسی اطرافیان، مرگ نزدیکان، ناامیدی، ناکامی، نعمت و راحتی همراه با خواری، هم‌نشینی با دوستان و هوی و هوس و گناهکاری است.

۴-۲. از میان رنج‌های که برشمرده شد، رنج‌های گریزپذیر عبارتند از: رنج‌های ناشی از عمر سپری شده بی حاصل، انزوا و تنهایی، تکرار روزمرگی، عقل اندیشی، بیکاری، بی‌ثمری، صداقت، شرم و حیا، امید واهی، خلق خوب و وفاداری، خودکامی و هم‌نشینی با دوستان. و رنج‌های گریزناپذیر عبارتند از: رنج‌های ناشی از قدرناشناسی اطرافیان، بدی روزگار، درد جسمی و بیماری، رذالت و بدطینتی، بخت بد، فراق، پیری، فقدان عشق، ناکامی، ناامیدی، حوادث، آینده، نعمت و راحتی همراه با خواری، بی‌وفایی، عدم اختیار، سپری شدن جوانی، هوی و هوس و گناهکاری، مرگ نزدیکان، کشمکش و جفای مردم و مرگ.

## ۵. روش پژوهش

در این پژوهش سعی شده است تا با روش توصیفی و کیفی و همچنین با شیوه کتابخانه‌ای به تحلیل و بررسی پرداخته شود.

## ۶. ضرورت پژوهش

با توجه به اینکه به این موضوع تاکنون پرداخته نشده است، بررسی سبک‌شناسانه موضوعاتی این‌چنینی برای معرفی مباحث تازه و کم‌تر پرداخته شده برای آشنایی مخاطبان و علاقه‌مندان به ظرایف ادبیات اهمیت دارد.

## ۷. بحث

### ۷-۱. رنج‌های گریزپذیر

#### ۷-۱-۱. عمر سپری شده بی حاصل

افراد پیر درحالی‌که به مرگ نزدیک می‌شوند درگیر مرور زندگی خود می‌شوند، نگاهی به گذشته خود می‌اندازند و از خود می‌پرسند آیا زندگی با ارزشی داشته‌اند یا



نه؟ در این فرآیند آن‌ها دچار ناامیدی می‌شوند و احساس می‌کنند که زندگیشان آن‌طور که باید نبوده است و اکنون هم زمان ازدست رفته و فرصتی برای آزمودن انتخاب‌های دیگر وجود ندارد. (کرین، ۱۳۸۹: ۳۷۴)

خسی فتاده به رهگذارم نه هیچ برگم نه هیچ بارم

ز عمر رفته چه بهره دارم جز اینکه دارم شمار دنیا

(امیری فیروزکوهی، ۱۳۹۱: ۵۱)

راوی غزل از اینکه عمر او بی‌هیچ دستاوردی طی شده است، گلایه می‌کند. او جز آه و اشک حاصل و دستاوردی از دنیا نداشته است:

آهی است حاصل ما زین عمر رفته بر باد

زین شمع غیر اشکی برجای تا سحر نیست

(همان: ۱۴۹)

شاعر بیان می‌کند که جز دریغ و خاطره عمر رفته، دستاوردی دیگر نداشته است:

گذشت ایام عمر و ماند برجای از گذشت او

دریغ یاد شب‌هایی و رنج یاد ایامی

(همان: ۴۷۵)

و در بیتی دیگر می‌گوید:

از ما ثمر عمر به سر رفته چه پرسی پیداست ز بی‌حاصلی ما ثمر ما

(همان: ۹۵)

نیز:

حاصل ایام عمرم پیست در پیری امیر

جز حساب سال‌ها و ماه‌ها و هفته‌ها

(همان: ۱۰۸)

## ۷-۱-۲. انزوا و تنهایی

تنهایی سه شکل متفاوت دارد: بین‌فردی، درون‌فردی و اگزیستانسیال. تنهایی بین‌فردی معمولاً به‌صورت جدافتادگی تجربه می‌شود و به معنای دور افتادن از دیگران است. تنهایی درون‌فردی فرآیندی است که در آن اجزای مختلف وجود فرد از هم فاصله می‌گیرد، پیوندش با تداعی‌ها از هم می‌گسلد و در نتیجه از فرآیند

معمول تفکر جدا می‌افتد. تنهایی اگزستانسیال نیز به دره‌ای میان انسان و هر موجود دیگر اشاره دارد که بسیار بنیادی‌تر و ریشه‌ای‌تر است: جدایی میان فرد و دنیا (یالوم، ۱۳۹۹: ۴۹۳، ۴۹۴ و ۴۹۶) به نظر می‌رسد شکل تنهایی راوی غزلیات، بیشتر از نوع اول تنهایی شرح داده شده به وسیلهٔ اروین یالوم است. برای مثال:

چون حقیقت به مذاق همه یاران تلخیم

هیچ‌کس نیست که از خویش نراند ما را

(امیری فیروزکوهی، ۱۳۸۹: ۵۴)

نه وفای دوست دیدم نه صفای هم‌نفس را

که شتافتیم بسیار و نیافتیم کس را

(همان: ۶۰)

در این بیت علاوه بر اشاره به بیماری جانکاه خود بیان می‌دارد که تنها پرستار او، خود اوست:

هر شبی نالان و تنها با تن تب‌دار خویش

می‌کشم رنج پرستار از دل بیمار خویش

(همان: ۲۷۸)

هنگام پیری از تنهایی خود چنین شکوه می‌کند:

یک دوست هم نماند به پیرانه‌سر مرا

این است سود تجربه از زندگانیم

(همان: ۴۱۶)

با آن که تا سر حدّ مرگ، دنبال یار و هم‌نشینی گشته است؛ اما کسی را نیافته

است:

دریغ و درد که در جست‌وجوی هم‌نفسی

نفس برآمد و آخر نیافتیم کسی

(همان: ۴۷۲)



### ۷-۱-۳. تکرار روزمرگی

از مواردی که شاعر از آن گلایه دارد، تکرار روزها به صورتی یکنواخت، یکسان و تکراری است:

زندگی نامیده‌ام تکرار صبح و شام را  
خوانده‌ام عمر عزیز آمد شد ایام را

(همان: ۵۹)

شاعر بیان می‌کند که کودکان نیز از بازی تکراری سر باز می‌زنند؛ اما ما همچنان گرفتار تکراریم:

کودک از تکرار هر بازی اگر سر می‌زند  
بازی ما بین که تکرار دگر داریم ما

(همان: ۹۹)

می‌گوید که مانند قصه‌ای تکراری شده است:

قصه را مانم که از تکرار بازی‌های عمر  
هر شب و هر روز من یک روز و یک شب بیش نیست

(همان: ۱۵۴)

و در بیتی دیگر می‌گوید:

عمر زمانه عمر مرا هم تباه کرد  
تکرار روز و شب، شب و روزم سیاه کرد

(همان: ۲۰۲)

شاعر خطاب به خودش چنین گفته است:

امیر از زندگانی بیش از این چیزی نمی‌دانم  
که کار یک شب و یک روز من عمری مکرر شد

(همان: ۱۶۹)

### ۷-۱-۴. عقل‌اندیشی

پرهیز از حسابگری و مصلحت‌اندیشی عقل مادی‌نگر، از توصیه‌هایی است که در ادب فارسی به چشم می‌خورد. برای مثال، حافظ با رندی خاص خود می‌گوید:



حاشا که من به موسم گل ترک می کنم  
من لاف عقل می زنم این کار کی کنم

(حافظ، ۱۳۹۹: ۴۷۶)

امیری فیروزکوهی نیز یکی از دلایل رنج خود را تکیه به عقل و هوشیاری  
می داند که موجب از بین رفتن آسودگی ها و خوشی ها می شود

شاهد آسودگی دوری گزید از من امیر

تا به خود نزدیک کردم عقل دوراندیش را

(امیری فیروزکوهی، ۱۳۸۹: ۶۱)

شاعر معتقد است که عقل و آگاهی هر چه بیشتر شود غم ها نیز افزون می گردند:

مرا نتیجه تعلیم پیر عقل این بود

که هر چه کاست ز غفلت به غم فزود مرا

(همان: ۷۵)

در این بیت بیان می دارد که داروی درمان غم، غفلت و بی دردی است و آن را فقط

نادان دارد:

داروی بی دردی و غفلت که درمان غم است

دیده ام آن را که نادان یافت گر دانا نیافت

(همان: ۱۷۷)

عقل دشمن دل است:

عقل است دشمن دل آسان گذار ما

با ما هر آنچه کرد همین سخت گیر کرد

(همان: ۱۹۹)

به مزد جانبازی در راه عشق، عشق شاعر را حواله به عقل داده و او را خوار کرده

است:

حوالت داد عشق آخر به عقلم مزد جانبازی

من سرگشته از عزت هم این سان می کشم خواری

(همان: ۴۶۷)



## ۷-۱-۵. بیکاری

بیکاری در معنای واقعی کلمه از مواردی است که هرچند قابل‌گریز است، اما راوی به آن مبتلاست و آن را یکی از دلایل رنج خود می‌داند:  
در بیت زیر علاوه بر شکوه از بیماری خود که در جای خود بحث خواهد شد، از بیکاری خویش چنین گلایه کرده است:

عمر بی‌حاصل من در سر بیماری رفت  
رفت عمری که به بیماری و بیکاری رفت

(همان: ۱۸۷)

شاعر می‌گوید هرچند که بلندآوازه شدم اما از بیکاری!  
امیر از ننگ بیکاری بلندآوازه شد نامم  
ندارد هیچ‌کس در ننگ این نامی که من دارم

(همان: ۳۳۷)

## ۷-۱-۶. بی‌ثمری

شاعر احساس می‌کند که در طول زندگی خود کار مفیدی انجام نداده است و از این بابت رنج و درد زیادی را متحمل شده چنان‌که:  
با دروغ و افسوس بیان می‌دارد:

اینجا به کار بی‌ثمری هم نیامدیم  
در حیرتم که چیست در این خاک کار ما

(همان: ۹۴)

یا

هرگز به هیچ کار نیامد وجود ما  
اینجا یکی است حاصل بود و نبود ما

(همان: ۹۳)

در گلستان وجود دستاوردی اندازه یک خار هم نداشته است:  
نیست خار بی‌نصیبی قسمت امروز من  
در بهار عمر هم یک گل به گلزارم نبود

(همان: ۲۵۴)



از بی‌ثمری خود چنین گلایه می‌کند:

تا کی ز رنج بی‌ثمری شکوه سر کنم  
روزی به سر برم که شبی را سحر کنم

(همان: ۳۷۱)

### ۷-۱-۷. صداقت

هرچند صداقت و راست‌گویی به‌عنوان اصلی اخلاقی نزد عامهٔ مردم پذیرفته شده است، اما گوینده از راست‌گویی و صادق‌بودن سودی نبرده است و راستی موجب ضرر و آزار او شده، چنان که گفته است:

ز راستی ثمرم سوختن بود چون سرو  
دریغ و درد که در صدق هم نجاتی نیست

(همان: ۱۶۲)

یک‌رو و یکی بودن درون و برون شاعر، موجب رنجش او شده است:

چون شمع هیچ چاره‌ای جز سوختن نبود  
ما را که مطلب دل و حرف زبان یکی است

(همان: ۱۶۵)

عاقبت صداقت مانند یوسف به ته چاه افتادن است:

آخر از راه چو یوسف به تک چاه افتد  
هرکه اینجا نهد از روی صداقت قدمی

(همان: ۴۷۹)

### ۷-۱-۸. شرم و حیا

احساس شرم و داشتن حیا اگرچه در مواردی موجب جلوگیری از انحرافات فردی و اجتماعی می‌شود، اما کاربرد بی‌جا و بدون وجه آن نیز باعث می‌شود انسان نتواند حقوق طبیعی خود را به دست آورد و از منافع دنیوی کامی بگیرد. رنج ناشی از شرم و حیای افراطی، شاعر را به ستوه آورده است، چنان که می‌گوید:

نه خوار منع رقیبم نه زار جور حبیب  
مرا به کام دل خویشتن حیا نگذاشت

(همان: ۱۷۶)



راوی چون نتوانسته است آن‌طور که باید اظهار وجود کند، دچار رنج می‌گردد:

ناشناس طبع هر کس چون دکان بسته‌ایم  
گر متاعی بود ما را روی اظهاری نبود

(همان: ۲۵۵)

از شدت حیا از عیش جهان محروم شده است:

چون من کسی ز عیش جهان بی‌نصیب نیست  
محروم رزق خویشتم از حیای خویش

(همان: ۲۹۲)

در همه حال از شدت خجالت و حیا، ناکام بوده است:

نیستم تنها به پیری بی‌نصیب از وصل خوبان  
در جوانی هم حیا نگذاشت تا کامی برآرم

(همان: ۳۵۰)

و در بیتی دیگر چنین می‌گوید:

عاقبت هر خاربن هم شد گریبان‌گیر ما  
بس که چون بید از حیا سردرگریان زیستیم

(همان: ۳۹۶)

## ۷-۱-۹. هوا و هوس و گناهکاری

مورد جالب‌توجهی که در غزلیات امیری فیروزکوهی به چشم می‌خورد، رنج پیروی از هوس است که موجب گناهکاری می‌شود و او به‌صراحت در بعضی ابیات از گناهکاری خود و ناراحتی خود از این موضوع سخن گفته است.

انسان می‌تواند با تزکیه نفس و پیروی از راه عارفان، سالکان، امامان و... بر هوس خود غلبه کند و از هوای نفس خود پیروی نکند و از گناهان دوری بجوید تا دچار رنجش نشود؛ از این‌رو، این نوع از رنج در دسته‌بندی رنج‌های گریزپذیر قرار گرفته است.

شاعر گناه را مانند بیماری می‌داند که امیدی به شفا یافتن و خلاص شدن از آن را ندارد:

بیمار گناهیم و امیدی به شفا نیست  
ما را که اثر هم ز دوا هم ز دعا رفت

(همان: ۱۸۰)

هوس موجب فنا است:

در زندگی هوس به فنا داد خاک ما  
کاری که روزگار نکرد این شیر کرد

(همان: ۱۹۹)

چون هوس را برگزیده، مضطر شده است:

جا به زندان غم از گلزار شادی کرده‌ایم  
هر که چون ما گشت مختار هوس مضطر شود

(همان: ۲۵۷)

دل ساده‌لوح شاعر از عصیان زنگار گرفته است:

دل که لوحی ساده بود از نقش عصیان شد سیاه  
آخر از زنگار دنیا تیره شد آینه‌ام

(همان: ۳۰۹)

راوی همواره به‌خاطر هوا و هوس، خانه‌خراب بوده است:

بودم همیشه خانه‌خراب هوای دل آن روز هم که خانه آباد داشتم

(همان: ۳۱۶)

## ۷-۱-۱۰. امیدواهی

امیدی که همراه با واقع‌بینی نباشد، موجب رنجش و دل‌زدگی می‌شود امید باید ریشه‌ای در حقیقت داشته باشد تا اگر هم محقق نشد، رنج آن غیرعادی نباشد. به این دلیل، امیدهای غیرواقعی در دسته رنج‌های گریزپذیر قرار گرفته است

به جست‌وجوی سعادت ز جا نمی‌رفتم  
مرا امید درین آرزوی خام گذاشت

(همان: ۱۷۵)

امید را کشنده می‌داند:

گیرم که جان ز یاس به درمان برد کسی  
جان از کف امید به درمان که می‌برد

(همان: ۱۹۶)

نامیدی حاصل از امیدواری است:



از فریب وعدهٔ امید روزم شد سیاه  
رنج هر نومیدی از امیدواری می‌کشم

(همان: ۳۶۰)

## ۷-۱-۱۱. خلق خوب و وفاداری

بار گران ز طبع سبک‌بار می‌کشم آزارها ز خلق کم‌آزار می‌کشم

(همان: ۳۵۸)

شاعر بیان می‌دارد که آزارها و رنج‌هایی که به من رسد، از طبع سبک و خلق خوبم است  
در بیتی دیگر می‌گوید:

چون گل از خوی خوش از هر خار خواری می‌کشم  
بار هر نابردبار از بردباری می‌کشم  
بس که دارم عزت هر سفله خوارم نزد خلق  
با چنین مردم ز عزت نیز خواری می‌کشم

(همان: ۳۶۰)

پیوسته دچار محنت و ملالت از جفای مردم و وفای خویش است:  
پیوسته در دو حالت از محنت و ملالت  
یا از جفای مردم یا از وفای خویشم

(همان: ۳۶۳)

## ۷-۱-۱۲. خودکامی

پیروی مطلق از هواوهوس بدون فکر به پیامدهای آن، یکی از رنج‌هایی است که شاید بتوان با تدبیر از پیامدهای ناگوار آن کاست؛ اما در هر صورت شاعر از خودکامی خویش در رنج و عذاب است:

خودکامیم شرنگ ندامت به کام ریخت  
یا رب چو من مباد کسی مبتلای خویش

(همان: ۲۹۱)

برای برآمدن کام، جسم و جانش تباه شده است:

برآمد کام دل اما تبه شد جسم و جان من  
که صد ناکام میرد تا برآید کام خودکامی

(همان: ۴۷۵)

### ۷-۱-۱۳. هم‌نشینی با دوستان

اگرچه در ابیاتی شاعر از تنهایی خود می‌نالد؛ اما در یک بیت ضمن گلایه از  
خماری، از هم‌نشین خود نیز می‌نالد:

شراب دردسر آورد و همنشین غم دل  
ندامت است نصیب من از شراب و ندیم

(همان: ۴۱۸)

### ۷-۱-۱۴. نعمت و راحتی همراه با خواری

نعمت و راحت به عصر ما رهین ذلت است  
راحتش جز رنج و مالش جز ملالی بیش نیست

(همان: ۱۵۳)

### ۷-۱-۱۵. گمنامی

اگرچه انسان‌ها ممکن است بعد از مرگ فراموش شوند، اما اگر اثری فاخر  
بیافرینند یا خدمتی بزرگ انجام دهند، ممکن است در طول تاریخ نامشان پابرجا  
بماند.

در بیت زیر شاعر می‌گوید که در حیات و ممات خود گمنام بوده است:

مرگ ما هم چون حیات ما به گمنامی گذشت  
هیچ‌کس چون ما غریب خانه و برزن نمرد

(همان: ۲۰۴)

در بیتی دیگر نیز بیان می‌دارد که از گمنامی دیگر به هیچ سوی نمی‌رود مگر  
به‌سوی تنهایی خویش:

هرجا که می‌روم نشناسد کسی مرا  
دیگر به هیچ سو نروم جز به‌سوی خویش

(همان: ۲۹۴)



## ۲-۷. رنج‌های گریزناپذیر

### ۱-۲-۷. قدرناشناسی اطرافیان

شاعر از قدرناشناسی و این‌که ارزش او آن‌چنان که باید شناخته نشده، ناراحت است و در چند مورد به آن اشاره می‌کند:

دست از کرم بدار که این قوم هرزه سنج  
فرقی نمی‌کنند کریم و لئیم را

(همان: ۵۱)

خود را خوار و زبون بی‌هنران می‌داند:

زبون بی‌هنران از چه رو شدم یا رب مگر زمانه ز اهل هنر شناخت مرا

(همان: ۶۷)

با استفهامی انکاری بیان می‌دارد که آن‌طور که باید شناخته نشده است:

غریب زیستم اینجا تمام عمر امیر مگر چنان‌که منم هیچ‌کس شناخت مرا

(همان: ۶۷)

### ۲-۲-۷. بدی روزگار

شکوه و گلایه از بدی روزگار در سرتاسر شعر فارسی دیده می‌شود امیری

فیروزکوهی نیز این مضمون را بسیار به کار برده است:

نخواهم عمر دیگر را که خواهم مردن از وحشت  
اگر بار دگر در خواب بینم همچو رویا را

(همان: ۵۶)

تا دنیا جان انسان را نگیرد، خواهش او را برآورده نمی‌کند:

خواهش مرگ است کام از چرخ جستن کاین بخیل

تا نگیرد جان به ناکامی نبخشد کام را

(همان: ۶۲)

معتقد است که نباید در انتظار پایدانی خوش از هستی بود:

پایان خوش ز قصه هستی مدار چشم

حرفی درین کتاب از این فصل و باب نیست

(همان: ۱۴۵)



فریاد ناتمام خود از جور چرخ را این گونه سروده است:

از جور چرخ اگرچه به فریاد ساختم  
فریاد ما هم از ستمش ناتمام ماند

(همان: ۲۲۴)

زندگی کردن رنج و خستگی به همراه دارد:

زندگی بی هیچ رنجی نیز کاری سهل نیست  
مرده ایم از خستگی تا زندگانی کرده ایم

(همان: ۳۸۷)

شاعر می گوید که مرگ یک بار، اما زندگانی چندین بار ما را می کشد:

مرگ گر یک بار ما را می کشد در روزگاری  
می کشد هر روز چندین بار ما را زندگی

(همان: ۴۸۲)

### ۷-۲-۳. بیماری

در غزلیات امیری فیروزکوهی گلایه از درد و رنج جسمی و بیماری به چشم می خورد؛ زیرا او از همان آغاز جوانی مریض احوال بود و به قول خودش به پیری زودرس گرفتار بود. (یاحق، ۱۳۷۵: ۱۷۳)

در این میانه فلک را چه بهره بود که داد  
هزار زحمت و یک جسم ناتوان ما را

(امیری فیروزکوهی، ۱۳۸۹: ۵۵)

در بیت زیر علاوه بر شکوه از بی ثمری و بیکاری خود، از بیماری هم گلایه می کند:

عمر بی حاصل من در سر بیماری رفت  
رفت عمری که به بیکاری و بیماری رفت

(همان: ۱۸۷)

از شدت بیماری جسمی، روح و روانش نیز رنجور شده است:

آخر از رنجوری تن جان من رنجور شد      رفته رفته از غبار آینه ام مستور شد

(همان: ۲۱۶)

شبی نیست که بدن راوی در تب نسوزد:



یک شب تنم ز آتش تب برکنار نیست      هر شب چو شمع سوخته در کار مردنم  
(همان: ۳۶۷)

جسم او از درد و بیماری، بسیار لاغر و نحیف شده است:  
چونی آن قدر لاغر گشت جسم دردمند من      که افتد از نسیمی لرزه‌ها در بند بند من  
(همان: ۴۲۶)

#### ۷-۲-۴. رذالت و بدطینتی

از خبث طینت بعضی از انسان‌ها که بهره‌کش و بی‌مبالات هستند، در رنج است و در سرتاسر غزل ۹، با خشم آن را ابراز می‌دارد:  
تخته مشقیم هر کج طینت بدکار را      مهره نقشیم هر بازیگر طرار را  
هر کجا رذلی شریری دزد و حیل‌ت‌باز بود      بست از هر سوی بر ما چاره هر کار را  
(همان: ۵۷)

رنج و آسیبی که یک انسان می‌تواند به وی برساند، از نظر او سگ با گازگرفتن نمی‌تواند به انسان برساند:

آب خوشی نرفت ز وحشت به کام من  
یک سگ‌گزیده چون من مردم گزیده نیست  
(همان: ۱۶۲)

پامال مردم است؛ زیرا حلم و بردباری از خود نشان داده است:  
پامال ترکتازی خلقم ز حلم خویش  
چون کوه اگرچه پای به دامن کشیده‌ام  
(همان: ۳۰۱)

#### ۷-۲-۵. بخت بد

امیری فیروزکوهی خود را با بخت بد عجین می‌داند و در غزلیاتش از تأثیر این بخت بد بر زندگی خود سخن گفته و آن را منشاء رنج خود دانسته است. برای مثال، در بیت زیر می‌گوید که از بخت من است که دوستان تبدیل به دشمنان می‌شوند:

سهم دیرین من از طالع وارون خود است  
این که هر یار کهن دشمن تازه است مرا

(امیری فیروزکوهی، ۱۳۸۹: ۶۸)

به دلیل بخت بد، تنها بهره‌اش از دنیا اندوهگینی است:  
 بخت ما بود این که جز غم بهره از دنیا نداشت  
 داشت دنیا شادی اما از برای ما نداشت

(همان: ۱۶۸)

بخت او موجب شده توانایی‌ها و استعدادهایش دیده نشود:  
 تا گلیم بخت من شد پرده کالای من صد متاعم بود اما یک خریدارم نبود  
 (همان: ۲۵۳)

از کوتاهی دیوار بخت خویش، جغد هم از آن می‌گریزد:  
 ز بس کوتاه شد دیوار بخت نارسای من گریزد جغد هم از گوشه بامی که من دارم  
 (همان: ۳۳۶)

به‌خاطر طالع خود، چیزهای پیدا هم با جست‌وجوی او گم می‌شود:  
 طالع گم‌گشته‌ای دارم که از تأثیر آن گم شود هر چیز پیدا هم ز جست‌وجوی من  
 (همان: ۴۴۶)

## ۷-۲-۶. فراق

دوری و جدافتادن از دوستان و معشوق، یکی از مضمون‌های مکرر ادب فارسی است. چنین رنجی نیز در اشعار امیری فیروزکوهی به چشم می‌خورد، او گاهی از فراق یار می‌نالد، گاهی از فراق دوستان و گاهی از رفتن و فراق احوال خوب: پرخاش‌کنان رفتی و رندان همه بوسند از حسرت آن لب لب پیمانه خود را  
 (امیری، فیروزکوهی، ۱۳۸۹: ۵۶)

یا:

یک تن از یاران دیرین در کنار من نماند  
 عشق رفت و شادمانی رفت و ذوق و حال رفت

(همان: ۱۸۳)

از دوری بی‌وفایان هم در آتش فراق است:  
 از دوری هر بی‌وفا چون چوب خشکی سوختم  
 کز خوی گرم خویشتن چون شعله بر جان خودم

(همان: ۳۲۶)



در بیتی دیگر، دلیل مرگ در پیری خود را محرومی از عشق و مهجوری از خوبان می‌داند:

درد من محرومی از عشق است و مهجوری ز خوبان  
کس به پیری دل به من نسپرد از آن جان می‌سپارم

(همان: ۳۵۰)

همچنین گفته است:

چو لاله با دل‌تنگم درین خراب‌آباد به داغ هجر نشاندی و خویشتن رفتی

(همان: ۴۵۹)

### ۷-۲-۷. پیری

معمولاً دورهٔ پیری را دورهٔ انحطاط در نظر می‌گیرند که در آن افراد با مجموعه‌ای از ناتوانی‌های جسمی و محرومیت‌های اجتماعی، روبه‌رو می‌شوند که باید با آن‌ها کنار بیایند. در این زمان، نیرومندی و سلامت جسمانی انسان‌ها کاهش می‌یابد و به مرور زمان رابطه‌شان با همسر، خویشاوندان و دوستان کم می‌شود. (کرین، ۱۳۸۹: ۳۷۴) شاعر نیز این شرایط را تجربه کرده است؛ اما نتوانسته است با آن کنار بیاید؛ به همین دلیل از پیری و رنج‌هایش بسیار گلایه کرده است.

بس که تلخ است ز بیماری پیری دهنم آب در ذائقه خوش‌تر ز شراب است مرا

(امیری فیروزکوهی، ۱۳۸۹: ۶۷)

عذاب دنیای دیگر را در همین دنیا به‌واسطهٔ پیری چشیده است:

دیدیم در جهنم پیری سزای خویش آماده شد جهان دگر در جهان ما

(همان: ۱۰۳)

روزگار پیری هر روز رنجی دگر دارد:

فصل پیری هر زمان رنجی دگر می‌آورد این خزان هر روز رنگی تازه‌تر می‌آورد

(همان: ۲۰۵)

هنگام پیری را هستی نامیدن، تهمتی است از جانب دنیا:

نام هستی تهمت دنیاست در پیری مرا خود نمی‌دانم که آیا زنده‌ام یا نیستم

(همان: ۳۱۳)

مرگ از پیری در نظر او بهتر است:

کاش پیش از نوبت پیری سر آید زندگانی  
کادمی را بی گمان یا مرگ باید یا جوانی

(همان: ۴۸۲)

### ۷-۲-۸. فقدان عشق

در بعضی از ابیات غزلیات امیری فیروزکوهی، وجود عشق موضوعیت دارد؛ یعنی اگر در زندگی و مواقعی از زمان حضور داشته باشد موجب رهایی از رنج و اگر نباشد موجب درد و رنج می شود برای مثال شاعر می گوید:

به قطره آبی اگر عشق می نواخت مرا      فلک در آتش دنیا نمی گداخت مرا

(همان: ۶۶)

عشق طیب درد های اوست و این که عشق او را فراموش کرده، موجب غم او شده است:

تا ز یادت رفتم ای عشق ای طیب درد من

هیچ کس جز غم نمی پرسد که این بیمار کیست

(همان: ۱۴۴)

دور عمر هنگامی به پایان می رسد که زمان عشق بازی و عاشقی گذشته باشد:  
مرا به موسم پیری ز مرگ این خبر آمد      که دور عمر سر آید چو دور عشق سر آمد

(همان: ۲۲۰)

بدون عشق، راوی خود را نیست می انگارد:

در نبود عشق من خود نیز اصلاً نیستم      گر به دنیا هستم اما اهل دنیا نیستم

(همان: ۳۱۴)

از قهر عشق در سوز و گداز است:

از قهر توأم گلخنی سوخته ای عشق      تا خوار تو گشتم گل و گلشن نشناسم

(همان: ۳۵۷)

### ۷-۲-۹. ناکامی

ناکامی یعنی حالتی که فرد در راه ارضای نیازهای منطقی خود، با مانع روبه رو می شود یا در راه دستیابی به امیدهایش، فریب می خورد. (گنجی، ۱۴۰۱: ۱۲۷)

شاعر از ناکامی به حال خود گریه می کند:



به‌روز تیره خود گریه آیدم که چرا نه روزگار دهد کام دل نه یار مرا  
(امیری فیروزکوهی، ۱۳۸۹: ۸۴)

همیشه در وصل ناکام بوده است:

حدیث وصل چه پرسى ز من که در همه عمر  
ندیده‌ام من ناکام کامرانی را

(همان: ۹۲)

در بیتی می‌گوید:

ز داغ آرزو آن‌قدر سینه سوخته‌ام که آب نیز به چشم کم از سرابی بود  
(همان: ۲۴۸)

از تمام دارایی‌ها، فقط آرزوهای برآورده نشده را دارد:

دل محروم را مانم امیر از نامرادی‌ها  
که من از هرچه باید داشت تنها آرزو دارم

(همان: ۳۴۰)

هزار آرزوی کام‌نیافته در جان خسته دارد:

با جان خسته‌ای که برآید به یک‌نفس  
دارم هزار آرزوی برنیامده

(همان: ۴۵۴)

## ۷-۲-۱۰. ناامیدی

رنج ناشی از امیدهای واهی یعنی امیدهایی که ریشه در حقیقت ندارند، جزو رنج گریزپذیر دسته‌بندی شد؛ اما ناامیدی از امیدهای واقعی رنجی است که گریزی از آن نیست و در زندگی ممکن است انسان با تمام محاسبات دچار شکست و رنج ناشی از ناامیدی بشود.

در بیتی گفته است:

نیست جز یاس به هر خواهش و هر کار امیر  
هیچ اگر چشم امیدى به کسی هست مرا

(همان: ۶۹)

و در بیتی دیگر سروده است:

بعدازاین پای به دامن کشم از یاس و رواست  
که به دامن امل دسترسی نیست مرا

(همان: ۷۳)

### ۷-۲-۱۱. حوادث

رخدادن حوادث بد در زندگی ناگزیر است و تمام انسان‌ها بدان مبتلا و به واسطه آن به رنج مبتلا می‌شوند.

شاعر بیان می‌دارد که خوابی خوش ندارد؛ زیرا حوادث در کمین او هستند:  
چشمم به خواب خوش نشود آشنا ز بیم      تا چشم حادثات بود در کمین مرا  
(همان: ۸۸)

به‌خاطر بخت بد خویش، هر روز منتظر حادثه‌ای است:  
هر روز چشم حادثه‌ای در کمین مراست      از کار بخت سوخته چشم همین مراست  
(همان: ۱۱۲)

راوی خود را درگیر موج‌های حادثه می‌داند:  
از موج‌خیز حادثه زین بحر بی‌کنار      راه گذر به هیچ کنارم نمانده است  
(همان: ۱۳۵)

### ۷-۲-۱۲. آینده

غم فردای خود را دارد و فردا هم باز غم فردای دگر:  
گر غم فردای خود امروز باید داشتن      باز در آینده هم دارم غم آینده را  
(همان: ۹۱)

در بیتی دیگر نیز گوید:  
گرچه امروزم به تلخی در غم فردا گذشت      باز چون فردا شود اندیشه فردا کنم  
(همان: ۳۷۱)

بی‌قرار غم فردای خویش است:  
جز بی‌قراری از غم فردای خویش نیست      در دل هر آنچه مانده مرا برقرار خویش  
(همان: ۲۸۲)



## ۷-۲-۱۳. بی‌وفایی

بی‌وفایی نیز از رنج‌هایی است که انسان مجبور است آن را تحمل کند؛ به گونه‌ای که امیری فیروزکوهی چنان از بی‌وفایی در رنج و عذاب است که حتی کسی نیست تا شمعی بر مزار او روشن کند:

چنان گداختم از داغ بی‌وفایی عشق که شمع سوخته‌ای نیز بر مزارم نیست  
(همان: ۱۵۷)

در بی‌وفایی یاران چنین گفته است:

چنان بگریختند از بی‌وفایی دوستان از من  
که یاد از من گریزد تا کنم از دوستان یادی

(همان: ۴۶۰)

## ۷-۲-۱۴. عدم اختیار

اختیار یا عدم اختیار از مباحث مفصل و پیچیده کلامی است که در این جا جای بحث آن نیست تنها باید به این نکته بسنده کرد که امیری فیروزکوهی معتقد به عدم اختیار است و از این اجبار در رنج است:

نقش مومینم آفرینش را هیچ حالی به اختیارم نیست  
(همان: ۱۵۶)

و در بیتی دیگر می‌گوید:

هوای زندگی از سر به اضطرار گریخت از آن سرا که در آن اختیار پا نگذاشت  
(همان: ۱۷۶)

هیچ‌کدام از اعضای بدنش در عنان اختیارش نیستند:

یک‌سرمو در همه اعضای من نیست به فرمان من ای‌وای من  
(همان: ۴۴۱)

## ۷-۲-۱۵. سپری شدن جوانی

نور ماه و ستارگان او را به یاد جوانی پرفروغ خود می‌اندازد:

آتش فتد ز یاد جوانی به جان من هر شب که نور ماه و فروغ ستاره‌ای است  
(همان: ۱۶۴)



## ۷-۲-۱۶. مرگ نزدیکان

از رنج‌هایی که همهٔ انسان‌ها تجربه می‌کنند، مرگ نزدیکان است در جدول مقیاس رویدادهای زندگی که فشار روانی را برحسب تغییرهای زندگی از ۱۰۰ اندازه‌گیری می‌کند، میزان فشار روانی مرگ همسر ۱۰۰، مرگ عضو اصلی خانواده ۶۳ و مرگ دوست صمیمی ۳۷ است (اتکینسون و همکاران، ۱۳۸۹: ۴۹۱). امیری فیروزکوهی دربارهٔ عظمت رنج مرگ نزدیکانش نوشته است:

هر یکی از هم‌رهان من که مرد  
از دل من پاره‌ای با خویش برد  
(امیری فیروزکوهی، ۱۳۸۹: ۱۹۴)

این‌چنین فریاد سر می‌دهد:

می‌کشم فریاد از این هستی که در پیری امیر  
رنج مرگ دوستان از زندگانی می‌کشم

(همان: ۳۶۲)

چون تمامی دوستانش مرده‌اند، در شهر خود غریب شده است:  
ز بس که مرگ به من یک تن آشنا نگذاشت  
غریب مانده به شهر و دیار خویشتنم

(همان: ۳۶۵)

## ۷-۲-۱۷. درگیری، کشمکش و جفای مردم

نوبت زندگی شاعر در کشمکش گذشته است:

یک‌نفس هم بی جدال این‌وآن بر ما نرفت  
زندگی در نوبت ما غیر پیکاری نبود

(همان: ۲۵۵)

عمرش در منازعه گذشته است:

این عمر در منازعه با این‌وآن گذشت  
باشد که زندگی به جهان دگر کنم

(همان: ۳۷۱)

از نادرستی مردم در رنج است:

ز نادرستی اهل جهان شکست دلم  
مرا ببین که درستی شکسته است دلم

(همان: ۳۶۴)



## ۷-۲-۱۸. مرگ

مرگ پایان تمام موجودات است و گریزی از آن نیست. امیری فیروزکوهی اذعان دارد که از بیم مرگ زندگی می‌کند:

پیش‌ازاین از ذوق هستی بود برجا ماندم  
وین زمان از بیم مردن زندگانی می‌کنم

(همان: ۳۷۶)

هرچند از زندگی در رنج است، اما باز هم از مرگ بیم دارد:  
همچنان در وحشت از مرگم بدین پیری امیر  
گرچه اکنون رنج مرگ از زندگانی می‌کشم

(همان: ۳۷۰)

از بیم مرگ امید زندگی دارد:  
بیشتر دارم امید زندگی از بیم مرگ هرچه در من احتمال زندگی کمتر شود

(همان: ۲۵۷)

## ۶. نتیجه‌گیری

با بررسی‌هایی که انجام شد، گونه‌های رنج در غزلیات امیری فیروزکوهی مشخص می‌شود و می‌توان گفت که راوی اشعار به‌طوری پیوسته در دردهایی اغلب ناگزیر و گاهی گریزپذیر غوطه‌ور بوده و این دردها و رنج‌ها بر کیفیت زندگی او تأثیر فراوانی گذاشته است که قابل‌انکار نیست. عناصر درونی و فکری او مانند نوع نگاه جبرگرایانه و عناصر بیرونی ناشی از اتفاقات ناگوار زندگی او، مانند بیماری‌های دایمی نیز موجب رنجش بیشتر وی شده و شاعر را به ورطهٔ افسردگی کشیده است؛ چنان که می‌گوید:

در دل من غم غم‌های جهان است امیر که مرا از همه غم‌ها غم افسردگی است

(همان: ۱۴۰)

به این نکته نیز باید اشاره کرد که رنج‌های اجتماعی چندان در غزلیات او بازتابی ندارد و شاعر از قالب غزل بیشتر برای بیان رنجش‌های فردی و پیرامونی خود بهره



گرفته است. در بررسی‌های آینده می‌توان به بررسی رنج‌های او در دیگر قالب‌های شعری پرداخت یا از نحوه مقابله او با رنج‌ها سخن گفت.

### کتابنامه

- (۱) اتکینسون، ریتا ال و همکاران (۱۳۸۹)، زمینه روان‌شناسی هلیگارد، تهران: رشد.
- (۲) امیری فیروزکوهی، کریم (۱۳۸۹) دیوان جلد اول: غزلیات، تهران: زوار.
- (۳) کرین، ویلیام (۱۳۸۹)، نظریه‌های رشد (مفاهیم و کاربردها)، تهران: رشد.
- (۴) گرجی، مصطفی (۱۳۹۸)، الفبای درد (بررسی و تحلیل مفهوم درد و رنج در شعر معاصر ایران)، تهران: خاموش.
- (۵) گرجی، مصطفی (۱۳۸۷)، «بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قیصر امین‌پور» دردهای پنهانی»، پژوهش‌های ادبی، ش ۲۰، صص ۱۰۷-۱۳۰.
- (۶) گنجی، حمزه (۱۴۰۱) روان‌شناسی عمومی، تهران: ساوالان.
- (۷) ملکیان، مصطفی (۱۳۸۳)، «درد از کجا؟ رنج از کجا؟ سخنی درباب خاستگاه درد و رنج‌های بشری»، هفت آسمان. ش ۲۴، صص ۵۱-۷۲.
- (۸) یالوم، اروین. د (۱۳۹۹)، روان‌درمانی اگزیستانسیال، تهران: نی

\*\*\*



## آینه فاجعه:

### درگیری‌ها و بحران‌ها در ادبیات اردو پس از تجزیه شبه‌قاره

غلام اکبر<sup>۱</sup>

محمد وسیم<sup>۲</sup>

## Mirror of Disaster: Conflicts and Crises in Urdu Literature after the Disintegration of the Subcontinent

**Ghulam Akbar**, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, J.C. University, Lahore, Pakistan. (Corresponding author).

**Mohammad Waseem**, PhD student, Department of Persian Language and Literature, GC University, Lahore, Pakistan.

### Abstract

The partition of the subcontinent in 1947 was a major event that had a profound impact on the people and society of the region. This partition, which was based on the theory of “two nations” (Muslims and Hindus), led to bloody conflicts, killings, rapes and widespread displacement. In this context, Urdu writers such as Hayatullah Ansari, Saadat Hasan Manto, Ahmed Nadeem Qasimi, Khadija Mastur and others have depicted its consequences in a profound and humane way through their works. This article examines how Urdu writers have addressed the social and cultural problems arising from this event in their works. In stories such as “Siyah Haashiye” and “Thanda Gosht”, Manto has addressed the

---

<sup>۱</sup> دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جی سی - لاهور - پاکستان، نویسنده مسئول

dr\_ghulamakbar@yahoo.com

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری، بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جی سی - لاهور - پاکستان

violence and cruelty that resulted from the partition and shown that religion and faith can never be destroyed by bullets and knives. Also, the works of Hayatullah Ansari and Ahmad Nadeem Qasimi have also addressed migration, displacement, and the spiritual and social crises of humans following this partition. In her stories such as "Angan" and "Zaman", Khadija Mastoor has highlighted the problems of migrants and women during this period and shown how humans, after losing their homes and identities, were searching for meaning and security in new lands. In these works, Urdu writers, by combining observation, imagination, and thought, illustrated the social and human crises of this period and tried to convey messages of humanity, resistance, and social awakening to society. Finally, the article shows that Urdu literature, as a mirror of society and history, has not only commemorated the catastrophe of the partition of the subcontinent but also played a key role in informing future generations about the crises and human experiences of this period. These works have provided a better understanding of the history and social problems of this era, especially for later generations, and have left messages of solidarity, humanity, and resistance to violence and crises.

**Keywords:** Partition of the subcontinent, Two nations theory, Urdu writers, Hayatullah Ansari, Saadat Hasan Manto, Ahmed Nadeem Qasimi, Khadija Mastoor, Siyah Haashiye, Thanda Gosht..



تجزیه شبه‌قاره در سال ۱۹۴۷ رخدادی عظیم بود که تأثیری ژرف و ماندگار بر مردمان و بافت اجتماعی آن دیار برجای نهاد. این تجزیه، که بر مبنای نظریه «دو ملت» (مسلمانان و هندوها) شکل گرفت، به بروز خشونت‌های خونین، کشتارهای بی‌رحمانه، تجاوزهای وحشیانه و آوارگی‌های گسترده انجامید. در این هنگامه تلخ، نویسندگان اردو همچون حیات‌الله انصاری، سعادت حسن من‌ٹو، احمد ندیم قاسمی، خدیجه مستور و دیگران، پیامدهای این فاجعه را با بیانی ژرف و نگاهی انسانی در آثار خویش به تصویر کشیدند.

این مقاله می‌کوشد تا به بررسی شیوه‌ای پردازد که نویسندگان اردو، مسائل اجتماعی و فرهنگی برخاسته از این رویداد را در آثار خود به نمایش گذاشته‌اند. در داستان‌هایی چون «سیاه حاشی‌ے» و «ٹھنڈا گوشت»، من‌ٹو با شجاعتی بی‌مانند به خشونت و قساوت ناشی از تقسیم پرداخته و نشان داده است که دین و ایمان، هرگز با گلوله و تیغ نابودشدنی نیست. همچنین آثار حیات‌الله انصاری و احمد ندیم قاسمی، روایتگر مهاجرت، آوارگی و بحران‌های روحی و اجتماعی انسان‌هایی است که در سایه‌سار این فاجعه به جستجوی معنا و بازسازی هویت خویش پرداخته‌اند. خدیجه مستور در داستان‌های خود همچون «آنگن» و «زمین»، دشواری‌های مهاجران و به‌ویژه زنان را در این دوران برجسته ساخته است. او تصویری زنده از تلاش انسان‌ها برای یافتن امنیت و معنا در سرزمین‌های ناشناخته پس از دست دادن خانه و هویت خود ارائه داده است. نویسندگان اردو در این آثار، با تلفیق مشاهدات عمیق، تخیل بارور و اندیشه‌های بیدار، بحران‌های اجتماعی و انسانی آن دوران را به زیبایی به تصویر کشیده‌اند و پیام‌هایی از انسانیت، پایداری و بیداری اجتماعی به جامعه منتقل کرده‌اند. در نهایت، این مقاله نشان می‌دهد که ادبیات اردو، همانند آیین‌های شفاف از جامعه و تاریخ، نه تنها فاجعه عظیم تقسیم شبه‌قاره را جاودانه ساخته، بلکه نقشی بی‌بدیل در آگاهی‌بخشی به نسل‌های آینده درباره بحران‌ها و تجربه‌های انسانی این دوران ایفا کرده است. این آثار با نگاهی ژرف، تصویری روشن از تاریخ و معضلات اجتماعی آن روزگار به دست داده و پیام‌هایی از همبستگی، انسانیت و ایستادگی در برابر خشونت و بحران‌ها به یادگار گذاشته‌اند.

**واژگان کلیدی:** تجزیه شبه قاره، نویسندگان اردو، حیات الله انصاری، سعادت حسن من‌ٹو، احمد ندیم قاسمی، خدیجه مستور، «سیاه حاشی‌ے» و «ٹھنڈا گوشت».



## ۱. مقدمه

ادبیات فریضه بسیار مقدسی دارد و آیینہ زندگی است، خواه زندگی فردی باشد، یا زندگی اجتماعی، در نظام زندگی اجتماعی، به مسئولیت‌های ادبیات افزوده می‌شود. ادبیات در معنای واقعی تلاش می‌کند، مشکلات زندگی را شناسایی و راه حل آنها را ارائه دهد تا یک جامعه مقتدر به وجود آید. در این راستا بزرگترین رسالت نویسنده ارتقای اجتماعی و آگاهی افراد جامعه است. نویسنده تلاش می‌کند در آثارش از جمله رمان به موضوعات مهم عصر خویش پرداخته و آنها را بازنمایی کند؛ به گونه‌ای که در این باره نوشته شده است:

"از آنجا که رمان، در اصل در سرتاسر نخستین بخش تاریخ خود، نوعی زندگی‌نامه و وقایع‌نامه اجتماعی بوده است، جامعه شناسان ادبیات توانسته اند، نشان دهند که این وقایع‌نامه اجتماعی کمابیش جامعه عصر خویش را منعکس کرده است" (گلدمن، ۱۳۸۱: ۲۸).

نیز در این باره گفته می‌شود:

"ادب زندگی کی تقید، زندگی کی حقیقت، اس کی مختلف صورتوں، زندگی اور سماج کے تعلق، زندگی بسر کرنے کے مختلف طور طریقے، رہن سہن، اقتصادی اور مادی ترقی، طبقاتی سماج، سیاست اور اس کی ضرورت، مذہب، آرٹ کلچر، ابتدا سے اب تک کے انسانی فسادات اور ان کے خونی نتائج، حادثات و انقلابات، قوموں کے عروج و زوال کی کہانی ہے۔ ادب کو سماج کا آئینہ کہا گیا ہے۔" (جبین، نگیز، ۲۰۰۲: ۱۲)

ترجمہ:

"ادبیات، داستان انتقاد از زندگی، واقعیت زندگی، گونه‌های مختلف آن، رابطه زندگی و جامعه، روش‌های مختلف بسر کردن زندگی، آداب و رسوم، پیشرفت مادی و اقتصادی، جامعه طبقاتی، سیاست و نیازمندی آن، مذہب، هنر فرهنگ، درگیری‌های بشری از ابتدا تا کنون و نتایج خونین آن، حوادث و انقلابات، اوج و پستی ملت‌ها است. ادبیات آیینہ جامعه خوانده شده است"

حال نظر به اینکه ادبیات، آیینہ جامعه و زندگی است، یکی از مهمترین وقایعی که در شبه قاره هند رخ داد، تجزیه آن بود. این تجزیه بر اساس تئوری دو ملتی (یعنی اینکه مسلمانان و هندوها دو ملت جدا از یکدیگر هستند)، انجام شد و این تجزیه



مشکلات جدیدی در شبہ قارہ بوجود آورد۔ در این عصر خونچکان تحت عنوان مذہب، ہزاران انسان کشتہ شدند، زنان مورد ہدف تجاوز قرار گرفتہ و کودکان زندہ آتش زدہ شدند۔ تجزیہ شبہ قارہ باعث شد انسان از بشریت دور شدہ و طوفان قتل، خونریزی و درگیری برپا شود۔ در چنین وضعیتی ذکر مسائل ناشی از درگیری‌ها و مہاجرت در ادبیات اردو الزامی شدہ بود۔ در این برہہ پر آشوب نویسندگان شبہ قارہ، تلاش کردند با وجدان بیدار بہ دور از تعصب مردم را از پیامدہای تجزیہ شبہ قارہ آگاہ سازند۔

### ۱-۱۔ پیشینہ بحث در داستان‌های اردو

اختر حسین رای پوری درباره پیامدہای تجزیہ شبہ قارہ در متنی می‌نویسد:

"تاریخ کی اس کھٹن منزل میں ہمیں اپنا توازن برقرار رکھنا ہے، ہمیں ادب اور انسانیت دونوں سے انصاف برتنا ہے۔ فسادات ہوتے ہیں اور ان کے ذمہ دار انسان ہیں جو سکھ، ہندو یا مسلمان کے بہروپ میں نظر آتے ہیں۔ یہ اپنے مذہب یا انسانیت کے لئے باعث ننگ ہیں۔ تاہم، ہم مجاز نہیں کہ پوری قوموں کو مورد الزام قرار دے کر تاریخ کی سولی پر چڑھا دیں۔ ادیبوں کو اس وبا کے اسباب کا تجزیہ کرنا ہے۔ ان طاقتوں کو گرفت میں لانا ہے جنہوں نے فسادات کی تیاری کی اور یہ آگ لگائی۔ ان طاقتوں کو بے نقاب کرنے میں ہمیں کوئی رورعایت نہیں کرنا ہے" (نیادور، ۱۹۴۹: ۲۱)

ترجمہ:

"در این برہہ دشوار تاریخ، ما بایستی تعادل‌مان را حفظ کنیم۔ ما بایستی با ادبیات و بشریت، ہر دو عدالت رعایت کنیم۔ درگیریہا رخ می دہند و عاملان انسانہایی ہستند کہ بہ شکل سیک، ہندو یا مسلمان دیدہ می شوند۔ اینہا برای مذہب‌شان یا بشریت باعث ننگ ہستند۔ اما، ما مجاز نیستیم کہ ہمہ ملت را متہم ساختہ و بہ دار تاریخ بزنیم۔ نویسندگان بایستی علل این وبا را تجزیہ کنند۔ بایستی قدرتہایی کہ برای درگیریہا آمادہ شدند و این آتش را برپا ساختند را مورد محاکمہ قرار دہند۔ ما در جہت آشکار ساختن این قدرتہا نبایستی تخفیفی بدہیم"

با توجہ بہ اینکہ در سال ۱۹۴۷ م درگیریہا برای مسلمانان یک حادثہ ملی بزرگی بود و ہمہ افراد جامعہ را تحت تاثیر قرار دادند۔ زیرا چنین وقایع در طول تاریخ

جهان، هرگز رخ نداده بودند. به همین دلیل نویسندگان پرداختن به موضوع مهاجرت و درگیری‌های ناشی از تجزیه را وظیفه خودشان پنداشتند، حال امکان دارد سوال مطرح شود، با توجه به اینکه درگیری به معنای قتل و غارتگری و اذیت فیزیکی یا بدنی است، درگیریها نمی توانند موضوع ادبیات شوند، درپاسخ به این سوال محمد حسن عسکری گفته است:

"مگر اس کے یہ معنی نہیں کہ اگر ایسے حادثات ادب کا موضوع نہ ہوں تو ان پر ادیبوں کو لکھنا ہی نہ چاہیے، ادیب ہر وقت ادب ہی تو پیدا نہیں کرتے رہتے، ان کی ذمہ داریاں دو قسم کی ہوتی ہیں ایک تو ادیب کی حیثیت سے، دوسری ایک جماعت کے فرد کی حیثیت سے۔ اس میں شک نہیں کہ ادیب کی پہلی ذمہ داری اس کی اولین ذمہ داری ہے مگر بعض موقعے ایسے بھی آتے ہیں کہ جب ادیب کے لئے اپنے دوسری درجہ کی ذمہ داریاں پورا کرنا ہی واجب ہو جاتا ہے اور یہ ذمہ داریاں پہلی ذمہ داریوں کی متافی بھی نہیں ہوتیں" (ہماں: ۴۶)

ترجمہ:

"ولی این بدان معنا نیست کہ اگر چنین حوادث جزو موضوعات ادبیات نیست، نویسندگان نبایستی درباره آن بنویسند، نویسندگان ہمہ وقت کہ ادب خلق نمی کنند. مسئولیت شان دو نوع است. یکی بہ عنوان نویسندہ و دیگری بہ عنوان فرد یک گروہ (جامعہ). در این شکی نیست کہ نخستین وظیفہ نویسندہ اولویت دارد ولی در برخی از مواقع انجام دادن مسئولیت دوم بر نویسندہ واجب می شود و این امر وظایف، با وظایف نخستین مغایرت ندارند".

حال نظر بہ اینکہ انگلیسی‌ها بہ منظور حکمرانی در شبہ قارہ سیاست ایجاد تفرقہ را در پیش گرفتند و از سویی در اذهان مردم این تفکر ترویج یافت کہ ہندو و مسلمان دو ملت جدا از ہمدیگر ہستند و ہر دو بایستی از حقوق یکسانی برخوردار شوند. لذا پس از تجزیہ، در شبہ قارہ فرقہ گرایی تشدید شد و موجب خونریزی مردم شد. صدها ہزار نفر جانشان را از دست دادند. ہزاران مرد و زن و کودک بی خانمان شدند. زنان بیش از ہمہ تاوان آزادی را پرداخت کردند و مورد هدف تجاوز قرار گرفتند. در عین حال ہمزمان با آزادی و استقلال، مردم دچار مشکلات درگیریہا، مهاجرت و اسکان شدند.



در زبان اردو بیش از رمان در داستانهای کوتاه به موضوع درگیریها، مشکلات و مسائل اجتماعی ناشی از تجزیه شبه قاره پرداخته شد. زیرا نگاشتن رمان دقت بیشتری از داستان کوتاه می طلبد. نویسندگانی از قبیل منتو، کرشن چندر، عصمت چغتائی، احمد ندیم قاسمی، حیات الله انصاری و خواجه احمد عباس و غیره تلاش کردند در داستانهای کوتاهشان به مسئله درگیریهای ناشی از تجزیه شبه قاره بپردازند. به عنوان مثال کرشن چندر در داستان کوتاه "امر تر آزادی کے بعد" می نویسد:

"پھر آزادی کی رات آئی. دیوالی پر بھی ایسا چراغاں نہیں ہوتا. کیونکہ دیوالی پر تو صرف دیے چلتے ہیں. یہاں گھروں کے گھر جل رہے تھے. دیوالی پر آتش بازی ہوتی. پٹانے چھوٹتے ہیں. یہاں بمب پھٹ رہے تھے اور مشین گنیں چل رہی تھیں. انگریزوں کے راج میں ایک پستول بھی بھولے سے کہیں نہیں ملتا تھا اور آزادی کی پہلی ہی رات نہ جانے کہاں سے اتنے سارے بمب، ہینڈ گری نیڈ مشین گن، اسٹیں گن، برین گن ٹپک پڑے. یہ اسلحہ جات برطانوی اور امریکی کمپنیوں کے بنائے ہوئے تھے (چندر، کرشن، ۲۰۰۲: ۵۶)

ترجمہ:

"سپس شب آزادی فرا رسید. در جشن دیوالی ہم این چنین چراغانی نمی شد زیرا در جشن دیوالی فقط چراغ افروخته می شدند. اینجا کہ خانہہا می سوختند. در جشن دیوالی ترقہ بازی می شد. ترقہہا منفجر می شدند. اینجا بمب منفجر می شد و مسلسل شلیک می کردند. در دورہ زمامداری انگلیسہا اشتباہا یک کلت ہم از جایی بہ دست نمی آمد ولی معلوم نیست در نخستین شب آزادی این ہمہ بمب، خمپارہ، مسلسل، استن، تفنگ ہجومی پیدایشان شد. این تسلیحات ساخت شرکت های انگلیسی و آمریکایی بودند"

یا بہ عنوان مثال او نوشتہ است:

"بچے نے کہا: داوی اماں پانی۔"

داوی چپ رہی

بچہ چیخا: "داوی اماں پانی"

داوی نے کہا: بیٹا پاکستان آئے گا تو پانی ملے گا

بچے نے کہا: "دادی اماں کیا ہندستان میں پانی نہیں ہے؟"  
 دادی نے کہا: بیٹا اب ہمارے دیس میں پانی نہیں ہے"  
 بچے نے کہا: "کیوں نہیں ہے؟ مجھے پیاس لگی ہے۔ میں تو پانی پیوں گا، پانی، پانی، پانی، دادی اماں پانی پیوں گا،  
 میں پانی پیوں گا"  
 پانی پیو گے؟ ایک اکالی رضا کار وہاں سے گزر رہا تھا۔ اس نے خشمگیں نگاہوں سے بچے کی طرف دیکھ کے کہا۔  
 پانی پیو گے نا؟

"ہاں" بچے نے سر ہلایا۔  
 "نہیں نہیں" دادی نے خوفزدہ ہو کر کہا "یہ کچھ نہیں کہتا آپ کو، یہ کچھ نہیں مانگتا آپ سے۔ خدا کے لیے  
 سردار صاحب اسے چھوڑ دیجئے۔ میرے پاس اب کچھ نہیں ہے۔  
 اکالی رضا کار ہنسا۔ اس نے پائیدان سے رستے ہوئے خون کو اپنی اوکٹ میں جمع کیا اور اسے بچے کے قریب  
 لے جا کے کہنے لگا۔

"لو پیاس لگی ہے۔ تو یہ پی لو۔ بڑا اچھا خون ہے۔ مسلمان کا خون ہے" (چندر، کرشن، ۱۹۴۷: ۸۷-۸۸)  
 ترجمہ:

بچہ گفت: مادر بزرگ آب  
 مادر بزرگ ساکت ماند  
 بچہ جیغ زد مادر بزرگ آب  
 مادر بزرگ گفت: "پسرم پاکستان برسد، آنگاہ آب گیر خواہد آمد."  
 بچہ گفت: مادر بزرگ آیا در کشور هند آب نیست.  
 مادر بزرگ گفت: پسر، حالا در کشورمان آب نیست.  
 بچہ گفت: چرا نیست؟ من تشنه ام. آب آب می خورم. آب آب آب، ننہ آب می  
 خورم آب می خورم  
 آب می خوری؟ یک داوطلب سیک مذہب، از آن جا رد می شد، با نگاہ خشمگین  
 بہ سوی بچہ نگاہ کرد.  
 آب می خوری نہ؟  
 "آرہ" بچہ سرش را تکان دارد.



"نہ نہ، مادر بزرگ ترسیدہ و گفت این بہ شما ہیچ نمی گوید۔ این ہیچ نمی خواہد۔ آقای سردار شما را بہ خدا، او را بگذارید۔ من حالا ہیچ ندارم۔

داوطلب سیک مذہب خندید و خونی کہ از جا پای می چکید را در دستانش جمع کرد و نزد بچہ برد و گفت

بیا، تشنہ ای۔ این را بخور۔ خون بسیار خوبی است۔ خون مسلمان است۔

سید وقار عظیم دربارہ مجموعہ داستانہای کوتاہ "ہم وحشی ہیں" (ما وحشی ہستیم" نوشتہ است:

"کرشن چندرنے یہ افسانے کبھی ہندوؤں اور سکھوں کیلئے لکھے اور کبھی مسلمانوں کیلئے لیکن خود ہندو یا مسلمان ہو کر نہیں بلکہ انسان ہو کر اور اسی لئے ان افسانوں میں ایک صحیح قسم کا جذباتی گہراؤ بھی ہے درد کی کمک بھی، لیکن جذبات کے بہاؤ اور درد کی کمک پر عموماً غور و فکر نے اعتدال و توازن کی مہر ثبت کر دی۔" (عظیم، وقار، سید، ۱۹۹۶: ۲۱۸)

ترجمہ:

"کرشن چندر این داستانہای کوتاہ را گاہی برای ہندوہا و سیکہا نوشت و گاہی برای مسلمانان ولی خودش ہرگز بہ عنوان ہندو یا مسلمان نشدہ بلکہ بہ عنوان انسان نوشت و بہ ہمین خاطر در داستانہای کوتاہش یک نوع عمق احساساتی صحیح وجود دارد و نیز احساس درد ہم۔ ولی عموماً تفکر بر جریان احساسات و احساس درد مہر اعتدال و تعادل ثبت کرد"

عصمت چغتائی یکی دیگر از نویسندگان ممتاز زبان و ادبیات اردو، در داستان جڑیں (ریشہ ہا) دربارہ درگیریہا و مشکلات ناشی از تجزیہ شبہ قارہ نوشتہ است، بہ عنوان مثال:

"رات بھرنہ جانے کتنی دیر پریشانیاں آکیلا پا کر شیخون مارتی ہیں۔ نہ جانے راستے ہی میں توسب نہ ختم ہو جائیں۔ آج کل تو کا دکا نہیں پوری پوری ریلیں کٹ رہی ہیں۔ پچاس برس خون سے سینچ کر کھیتی تیار کی اور آج وہ دیس نکالالے کرنی زمین کی تلاش میں افتاں و خیراں چل پڑی تھی۔ کون جانے نئی زمین ان پودوں کو راس آئے نہ آئے۔ کھلا تو نہ جائیں گے۔ یہ غریب الوطن پودے! چھوٹی بہو تو اللہ رکھے ان گنا مہینے ہے۔ نہ جانے کس جنگل میں زچہ خانہ بنے" (چغتائی، عصمت، ۲۰۱۰: ۷۲)

ترجمہ:

"معلوم نیست در طول شب تا کی، مشکلات، تنہا یافتہ و شبیخون می زنند. مشخص نیست در طول مسیر ہمہ کشتہ نشوند، این روزها نہ یکی دو تا، سرتاسر قطار را می زنند. از ۵۰ سال با خون آبیاری کردہ و کاشت آمادہ کرد و امروز از وطن اخراج شدہ و برای یافتن زمین جدید افت و خیزان راہ افتاد. چہ کسی می داند، زمین جدید برایشان سازگار ہست ای خیر؟ پژمردہ نشوند. این نہالہای غریب الوطن، خداوند نگہدار عروس کوچک باشد، آخرین ماہہای حاملگی اش است، معلوم نیست در کدام جنگل زایشگاہ ساختہ شود"

ممتاز شیرین نخستین بانوی منتقد و نویسندہ داستانہای کوتاہ اردو دربارہ داستان

کوتاہ "جڑیں" کہ توسط عصمت چغتائی نوشتہ شد، می گوید:

"جڑیں، انتہائی مکمل، فنی لحاظ سے بہت کامیاب اور موثر افسانہ ہے۔ یہ فسادات پر تین چار سب سے اچھے افسانوں میں ایک ہی نہیں خود عصمت چغتائی کے بہت اچھے افسانوں میں ایک ہے" (شیریں، ممتاز، ۱۹۴۹: ۱۵۱۵)

ترجمہ:

"جڑیں (ریشہ ہا) یک داستان کوتاہ بسیار کامل و بہ لحاظ فنی بسیار موفقیت آمیز و موثر است۔ این داستان کوتاہ نہ تنها از بین سہ چہار داستان کوتاہ کہ بر موضوع درگیری ہا نوشتہ شدہ بلکہ از بین داستانہای کوتاہ عصمت چغتائی یکی از برترین داستانہای کوتاہ است۔

خواجہ احمد عباس یکی دیگر از نویسندگان داستانہای کوتاہ در داستان کوتاہ خود بہ نام "سردار جی" نیز بہ موضوع منازعات ناشی از تقسیم شبہ قارہ پرداخت، بہ عنوان مثال:

" بہت جلد سکھوں کی اصلیت پوری طرح ظاہر ہو گئی۔ راولپنڈی سے تو ڈرپوکوں کی طرح پٹ کر بھاگ کر آئے تھے۔ پر مشرقی پنجاب میں مسلمانوں کو اقلیت میں پا کر ان پر ظلم ڈھانا شروع کر دیا۔ ہزاروں بلکہ لاکھوں مسلمانوں کو جام شہادت پینا پڑا۔ اسلامی خون کی ندیاں بہہ گئی۔ ہزاروں عورتوں کو برہنہ کر کے جلوس نکالا گیا" (احمد عباس، خواجہ: ۱۷۵)



ترجمہ:

"بہ زودی واقعیت سیکھا کاملاً آشکار شد۔ از راولپندی کہ مثل ترسو شکست خوردہ و متواری شدند ولی در پنجاب شرقی مسلمانان را اقلیت پنداشتہ و ظلم کردن بر آنها را شروع کردند۔ ہزاران بلکہ صدہا مسلمانان وادار بہ نوشیدن جام شہادت شدند۔ بسیار خونریزی شد۔ ہزاران زن را برہنہ ساختہ و راہپیمایی برگزار کردند"۔

ممتاز شیرین دربارہ قلم خواجہ احمد عباس می گوید:

"احمد عباس کے افسانوں میں اکثر حادثہ یا اتفاق، (Accident) کا احساس ہوتا ہے۔ "سردار جی" بھی ایک تنہا (Isolated) واقعہ معلوم ہوتا ہے۔ تنہا، ماحول سے کٹا ہوا۔ فسادات میں ایسے واقعات مستثنیات میں سے ہیں۔..... بہر حال، "سردار جی" فسادات پر احمد عباس کے دوسرے افسانوں سے بہتر ہے" (شیریں، ممتاز، ۱۹۴۹: ۵۱۶-۵۱۷)

ترجمہ:

"در داستانهای کوتاہ احمد عباس اغلب "حادثہ یا اتفاق" حس می شود۔ "سردار جی" ہم یک پیشامد تنہا بہ نظر می رسد۔ تنہا، جدا از محیط۔ در درگیریہا چنین وقایع جزو استثنا ہستند۔ .... بہ ہر حال "سردار جی" بر (موضوع) درگیریہا از سایر داستانهای کوتاہ احمد عباس بہتر است" حیات اللہ انصاری از جملہ دیگر نویسندگان ادبیات اردو نیز در داستان کوتاہ "ماں بیٹا" (مادر پسر) بہ موضوع مذکور پرداخت۔ بہ عنوان مثال:

"حملہ آور اندر آگئے اور ہم سب کو پکڑ پکڑ کر بات کی بات میں گھر کے باہر پہنچا دیا۔ ایک جوان پستول ہاتھ میں لئے کھڑا احکام دے رہا تھا۔ اس نے میری اور مہرن کی صورت دیکھ کر کہا:

"یہ لڑکی تو کام کی ہے اور یہ عورت بھی کچھ بری نہیں۔ لیکن اس کی گود میں کیا جھنجھٹ ہے۔ پھینکواسے" میں لاڈلی کو چپٹا کر بیٹھ گئی۔ لیکن تین چار جوانوں نے مجھے پچھاڑ کر لاڈلی کو چھین لیا اور ایک ٹانگ پکڑ کر زمین پر دے مارا۔ اس کا بھیجا بہہ نکلا۔ ہائے اس کی بجھتی ہوئی وہ نظریں!! ماں مرجاتی اس کے عوض۔ ظالموں نے اس پر ایک تہقہہ لگایا۔

لاڈلی کا دم نکلا ہی تھا کہ چند حملہ آور ان کو مع شمس و قمر کے کھیچتے ہوئے لائے اور سردار سے کہا:

"یہ اپنے بچوں کو لے کر بھاگ رہا تھا"



وہ زخمی تھے۔ ہو سکتا ہے کہ بچوں کو بچانے کے لئے انہوں نے کچھ مقابلہ بھی کیا ہو۔ سردار نے حکم دیا کہ ان کو اسی طرح کنوئیں میں ڈال دو۔ سامنے ایک کنوئیں میں لاشیں پھینکی جا رہی تھیں۔ اسی میں وہ جھونک دیئے گئے۔ ہائے وہ اندر سے رہ رہ کر پکارتے تھے۔ "ظالمو! خدا کے لئے مجھے ایک گولی مار دو" ان کی طرف سے میں بھی ایک ایک کی خوشامد کرتی رہی۔ پر کسی نے گولی نہ ماری۔ شمس اور قمر کو ٹھائیں ٹھائیں گولیاں مار در گئیں۔ اور وہ ہائے اماں کہہ کر ختم ہو گئے۔ پھر مردہ بیٹوں کو زندہ باپ کے اوپر جھونک دیا گیا۔ آنکھوں کے سامنے میرا سارا خاندان مارا گیا۔ اور کنوئیں میں جھونک دیا گیا۔ مجھے اور مہرن کو ننگا کر کے ننگی عورتوں کے غول میں شامل کر دیا گیا" (انصاری، حیات اللہ، ۱۹۵۵ : ۱۴۷-۱۴۸)

ترجمہ:

"حملہ کنندگان داخل آمدند۔ در اندکی زمان، بہ بیرون از خانہ رسیدند۔ یک جوان کُلت در دست ایستادہ و دستور صادر می کرد۔ او با دیدن روی من و مہرن گفت:

"این دختر کہ بہ درد می خورد و این زن ہم بدک نیست۔ ولی این چیست کہ بہ دامنش چسبیدہ است، بیندازدیش"

"من لادلی ( اسم دختر) را در آغوش فشردہ و نشستم۔ ولی سہ چہار جوان مرا بہ شکست دادہ و لادلی را بہ زور گرفتند۔ او را با یک پا گرفتہ و بہ زمین کوبیدند۔ مغزش بیرون آمد۔ والی آن چشمان در حال خاموش شدن!! مادر بجایش کشتہ می شد، ظالمان یک قہقہہ ای زدند۔

ہنوز از مرگ لادلی فرصتی نگذشتہ بود کہ چند حملہ کنندگان او ( ہمسرم) را بہ ہمراہ شمس و قمر کشان کشان آوردند و بہ رئیس گفتند:

"او بہ ہمراہ بچہ ہایش فرار می کرد"

او زخمی بود۔ امکان دارد برای نجات دادن بچہ ہا، مبارزہ ہم کردہ باشد، رئیس دستور داد او را بہ همان وضعیت بہ داخل چاہ بیندازند۔ در یک چاہی کہ در مقابل وجود داشت، اجساد انداختہ می شدند۔ او در آن انداختہ شد۔ وای او از داخل مدام صدا می زد ظالمان مرا یک تیر بنزد۔ من ہم از سوی او چاہلوسی می کردم ولی ہیچ کس تیر نزد۔ شمس و قمر را تیر زدند و آنہا ہم با گفتن وای مادر، مُردند۔ سپس بچہ ہای



مردہ را بر پدر زندہ انداختند۔ در جلوی چشمانم، خانوادہ ام را کشتند و در چاہ انداختند۔ مرا و مہرن را برہنہ کردہ و جزو گروہی از زنان برہنہ ساختند۔

سید وقار عظیم دربارہ داستانہای کوتاہ حیات اللہ انصاری نوشتہ است:

"ہر اچھا افسانہ نگار افسانہ میں غور و فکر سے کام لیتا ہے۔ لیکن ہر ایک کے یہاں اس کے درجے ہیں۔ کسی نے مشاہدہ کو زیادہ اہم جانا ہے، کسی نے اس کے مقابلے میں تخیل کو اور کسی نے محض فکر کو۔ حیات اللہ انصاری کے فن میں مشاہدہ، تخیل اور فکر کا عمل یکساں ہے۔ اس فن میں ان تینوں چیزوں کی برابر کی اہمیت ہے۔ اور ان کا علم، اُن کا فلسفہ اور ان کی بلندی فکر اُن کے انداز میں گھلی ملی ہے۔ اس کا دانستہ اظہار کہیں بھی نہیں۔ لیکن اس کا یقینی اثر ہر جگہ موجود ہے۔ ان کی کہی ہوئی کوئی بات سطحی نہیں معلوم ہوتی" (عظیم، وقار، ۱۹۹۶: ۱۱۰)

ترجمہ:

"ہر نویسندہ داستان کوتاہ نویس، در داستان کوتاہ از تفکر و تامل استفادہ می کند و اینہا نزد ہر یک درجاتی دارند۔ یکی مشاہدہ، دیگری در مقابل آن تخیل و یکی دیگر فقط تفکر را مہم پنداشت۔ در ہنر حیات اللہ انصاری عمل، مشاہدہ، تخیل و تفکر یکساں است۔ در این ہنر، ہر سہ چیز از اہمیت یکسانی برخوردارند۔ علمش، فلسفہ اش و اوج تفکر در سبکش آمیختہ است۔ این امر عمدا در ہیچ جایی ابراز نمی شود ولی بہ یقین اثرش ہمہ جا ہویدا است۔ ہر گفتہ اش ہرگز سطحی بہ نظر نمی رسد۔"

سعادت حسن منٹو یکی از نویسندگان ممتاز و برجستہ ادبیات اردو نیز دربارہ درگیریہای تجزیہ شبہ قارہ داستانہای کوتاہ زیادی نوشتہ و بی تفاوتی و وحشی گری انسان را بہ تصویر کشیدہ و پیامدہای ناشی از این تجزیہ را ارائه دادہ است، "سیاہ حاشیہ"، "سہائے"، "شریفن" و "ٹھنڈا گوشت" (گوشت سرد) نیز چنین داستانہای کوتاہی ہستند کہ نہ تنہا مبنی بر درگیری ہا بودہ بلکہ تلاش کرد پیامدہای ناشی از آن را کاملاً برجستہ سازد، بہ عنوان مثال منٹو در آغاز داستان کوتاہ "سہائے" می نویسد:

"یہ مت کہو کہ ایک لاکھ ہند اور ایک لاکھ مسلمان مرے ہیں۔ یہ کہو کہ دولاکھ انسان مرے ہیں۔۔۔ اور یہ اتنی بڑی ٹریجڈی نہیں کہ دولاکھ انسان مرے ہیں۔ ٹریجڈی اصل میں یہ ہے کہ مارنے اور مرنے والے کسی بھی کھاتے میں نہیں گئے۔ ایک لاکھ ہند و مار کر مسلمانوں نے یہ سمجھا ہوگا کہ ہندو مذہب مر

گیا ہے۔ لیکن وہ زندہ ہے اور زندہ رہے گا۔ اسی طرح ایک لاکھ مسلمان قتل کر کے ہندوؤں نے بغلیں بجائی ہوں گی کہ اسلام ختم ہو گیا ہے۔ مگر حقیقت آپ کے سامنے ہے کہ اسلام پر ہلکی سی خراش بھی نہیں آئی۔۔۔ وہ لوگ بے وقوف ہیں جو سمجھتے ہیں کہ ہندوؤں سے مذہب شکار کئے جاسکتے ہیں۔۔۔ مذہب، دین، ایمان، دہرم، یقین، عقیدت۔۔۔ یہ جو کچھ بھی ہے ہمارے جسم میں نہیں، روح میں ہوتا ہے۔۔۔ چہرے، چاقو اور گولی سے یہ کیسے فنا ہو سکتا ہے" (منٹو، سعادت حسن، ۲۰۰۷: ۳۴۳)

ترجمہ:

"نگو کہ یک صد ہزار ہندو و یک صد ہزار مسلمان کشتہ شدند۔ بگو کہ دویست ہزار انسان کشتہ شدند و این تراژدی یا فاجعہ بزرگی نیست کہ دویست ہزار انسان کشتہ شدند۔ فاجعہ اصلی این است کہ کسانی کہ کشتہ اند و کسانی کہ کشتہ شدند، جزو هیچ حسابی بشمار نمی روند۔ پس از کشتن یکصد ہزار ہندو، امکان دارد مسلمانان فکر کنند کیش ہندو مردہ است ولی آن زندہ است و زندہ خواہد ماند۔ بہ ہمین گونه امکان دارد ہندوها پس از ترور یک صد ہزار مسلمان شاد شوند کہ اسلام از بین رفت ولی واقعیت در برابر شما است کہ کوچکترین خدشہ ای بہ اسلام وارد نشدہ است۔ آنہابی کہ فکر می کنند با تفنگ می توان مذہب را شکار کرد، احمق هستند۔ کیش، دین، ایمان، عقیدہ، باور و ارادت۔۔۔ ہمہ اینہابی کہ هستند در جسممان (بدنمان) نیستند در روح هستند۔ چگونہ امکان دارد با قمہ، چاقو و گلولہ نیست شوند۔

منٹو شخصا دربارہ نوشتہ ہایش می گوید:

"زمانے کے جس دور سے ہم اس وقت گزر رہے ہیں اگر آپ اس سے ناواقف ہیں تو میرے افسانے پڑھیے، اگر آپ ان افسانوں کو برداشت نہیں کر سکتے تو اس کا مطلب یہ ہے کہ زمانہ ناقابل برداشت ہے مجھ میں جو برائیاں ہیں، وہ اس عہد کی برائیاں ہیں۔۔۔۔۔ میری تحریر میں کوئی نقص نہیں۔ جس نقص کو میرے نام سے منسوب کیا جاتا ہے۔ دراصل موجودہ نظام کا نقص ہے۔ میں ہنگامہ پسند نہیں۔ میں لوگوں کے خیالات و جذبات میں ہيجان پیدا کرنا نہیں چاہتا۔۔۔ میں تہذیب و تمدن کی اور سوسائٹی کی چولی کیا اُتاروں گا جو ہے ہی نکلی۔۔۔ میں اسے کپڑے پہنانے کی کوشش بھی نہیں کرتا اس لیے کہ یہ میرا کام نہیں درزیوں کا ہے۔ لوگ مجھے سیاہ قلم کہتے ہیں لیکن میں تختہ سیاہ پر کالی چاک سے نہیں لکھتا۔ سفید چاک استعمال کرتا ہوں کہ تختہ سیاہ کی سیاہ اور بھی نمایاں ہو جائے۔ میرا خاص انداز



خاص طرز ہے۔ جسے فحش نگاری، ترقی پسندی اور خدا معلوم کیا کیا کچھ کہا جاتا ہے۔ لعنت ہے سعادت حسن منٹو پر کم بخت کوگالی بھی سلیقے سے نہیں دی جاتی۔ (منٹو، سعادت حسن، ۲۰۰۱: ۷۰۴)

ترجمہ:

"اگر از برہہ زمانی کہ سپری می کنید، آشنا نیستید، داستانهای کوتاه مرا بخوانید۔ اگر نمی توانید داستانهای کوتاه مرا تحمل کنید، این بدان معناست کہ زمان غیر قابل تحمل است۔ بدیهایی کہ در من است، بدیهایی این عصر هستند..... در نوشته هایم عیبی نیست۔ عیبی کہ بہ نام من نسبت داده می شود در واقع عیب نظام فعلی است۔ من عاشق ہیاہو نیستم نمی خواہم در اذہان و تفکر مردم ہیجان برپا کنم۔ من چگونہ می توان فرهنگ، تمدن و جامعہ کہ لخت است را برہنہ کنم، من برای پوشاندن لباس بہ آن ہم تلاش نمی کنم زیرا این کار من نیست کار خیاطہا است۔ مردم مرا قلم سیاہ می گویند ولی من بر تختہ سیاہ با کچ سیاہ نمی نویسم۔ از گچ سفید استفادہ می کنم تا سیاہی تختہ سیاہ نمایان تر شود۔ روش و سبک ویژہ ای دارم کہ خدا می داند فحش نگاری، ترقی گرایی و چہ چیزہایی خواندہ می شود۔ لعنت بر سعادت حسن منٹو، بدبخت را نمی توان حتی با سلیقہ ناسزا گفت"۔

احمد ندیم قاسمی یکی دیگر از نویسندگان ممتاز و شعرای برجستہ ادبیات اردو نیز دربارہ درگیریهایی و مشکلات ناشی از تجزیہ شبہ قارہ، قلم فرسایی کردہ است۔ بہ عنوان مثال او در داستان کوتاہ "پرمیشر سنگھ" می نویسد:

"اختر اپنی ماں سے یوں اچانک بچھڑ گیا جیسے بھاگتے ہوئے کسی کی جیب سے روپیہ گر پڑے، ابھی تھا اور ابھی غائب۔ ڈھنڈیا پڑی مگر بس اس حد تک کہ لٹے پٹے قافلے کے آخری سرے پر ایک ہنگامہ صابن کے جھاگ کی طرح اٹھا اور بیٹھ گیا۔" کہیں آہی رہا ہوگا" کسی نے کہہ دیا "ہزاروں کا تو قافلہ ہے" اور اختر کی ماں اس تسلی کی لاٹھی تھامے پاکستان کی طرف ریگتی چلی آئی تھی" (قاسمی، احمد ندیم، ۱۹۹۵: ۷)

ترجمہ:

"اختر طوری از مادرش جدا شد، انگار در حین دویدن اسکناس از جیب کسی افتادہ باشد۔ ہمین جا بود و الان نیست۔ جستجو شروع شد ولی تا این حد کہ در آخر کاروان بہ غارت رفتہ یک ہیاہویی مثل کف صابون برخاست و



نشست. " حتما سر می رسد " کسی گفت کاروان هزاران نفر است " مادر اختر با دست گرفتن عصای این دلداری به سوی پاکستان خزیده بود ".

قمر رئیس در بارہ داستانهای احمد ندیم قاسمی می گوید:

ندیم کی کہانیوں میں اس کش مکش کا مطالعہ ایک حقیقت پسند انسان دوست شعور کا مطالعہ ہے۔ تقسیم سے اب تک ملک میں پیدا ہونے والی ہر صورت حال پر غور کرتے ہوئے، ندیم نے انسان دوستی کے اس بلند نصب العین کو عزیز رکھا۔ خواہ وہ فرقہ وارانہ کشت و خون ہو، مہاجرین کی المناک زندگی کے مسائل ہوں، کسان اور جاگیردار کی جنگ ہو۔ " (ریکس، قمر، ۱۹۹۶: ۹۶) ترجمہ:

"در داستانهای ندیم، مطالعه این مجادلہ ( اشاره به مجادلہ زندگی اقتصادی و فرهنگی شهری و روستایی) مطالعه‌ای بر آگاهی انسان دوست واقع‌گرایانہ است. ندیم با بررسی ہر وضعیتی کہ از تجزیہ تا کنون در کشور بہ وجود آمدہ، این آرمان والای بشر دوستی را گرامی داشته است. خواہ کشتار و خونریزی فرقہ‌ای باشد یا مشکلات زندگی غم انگیز مہاجران ".

قرہ العین حیدر از جملہ نویسندگان ممتاز ادبیات اردو نیز در خصوص موضوع پیامدهای تجزیہ شبہ قارہ در بسیاری از داستانهای خویش از قبیل " آگ کا دریا، جلا وطن، پت جھڑکی آواز، ہاوسنگ سوسائٹی، نوشتہ است بہ عنوان مثال او در داستان جلا وطن می نویسد:

"کیا تم نے کبھی سوچا ہے" اس نے ساتھیوں کو مخاطب کیا۔۔۔۔۔ "کہ ہم جو چھ سو سال تک ایک دیوار کے سایے میں رہے، ایک مٹی سے ہماری اور اس کی تخلیق ہوئی تھی، اس کے اور ہمارے گھر والوں کو اپنی مشترکہ کلچر پر ناز تھا۔۔۔۔۔ چار سال بعد جب اس وقت کھیم نے مجھے دیکھا تو ایک لحظے کے لیے ذرا جھجکی پھر "ہل کشوری" کہتی ہوئی آگے چلی گئی۔۔۔۔۔ یہی ایک مثال میری اور کھیم کی دیکھ لو۔ جنم جنم کے پڑوسی تھے اور کیا دوستی اور یگانگت کا عالم تھا۔ پر تھے ہم ان کے لیے بچے۔ ان کے چوکے کے قریب نہ پھٹک سکتے تھے اور ہماری اماں کہ یہ سلسلہ تھا کہ اگر ہندو کی دکان سے کوئی چیز آئی تو اسے فوراً حوض میں غوطہ دے کر پاک کیا جاتا تھا" (حیدر، قرہ العین، ۱۹۶۵: ۷۰-۶۹)

ترجمہ:

" آیا تو گاہی فکر کردی او خطاب بہ ہمدستان گفت ما کہ شش قرن در سایہ یک دیوار بودیم. از یک خاک خلق شدہ بودیم. خانوادہ ما و آنہا بہ فرہنگ مشترک



افتخار می کردند۔ پس از چہار سال زمانی کہ کہیم مرا برای لحظہ ای دید، یک کمی تامل کرد و سپس "سلام کشوری" گفت و جلو رفت.....  
ہمین نمونہ من و کہیم را ببین۔ از قرنہا ہمسایہ بودیم و چہ جو دوستی و یگانگت وجود داشت۔ ولی ما برایشان پست بودیم و نمی توانستیم بہ آشپزخانہ شان نزدیک شویم و رفتار مادرمان این بود کہ اگر چیزی از مغازہ ہندو می آمد، آن چیز فوراً در حوض غوطہ دادہ و پاک می شد"

قرہ العین حیدر در داستان خود "میرے بھی صنم خانے" نیز بہ موضوع مذکور پرداختہ و نوشتہ است:

"گل رنگین پہنچ کر انہوں نے کہا، خدا کے لئے اس پلان کو منظور نہ کرو۔ اس کا نتیجہ انتہائی تباہ کن ہوگا۔ انگریزوں کی چالبازی کا اس سے بڑا اور بدترین نمونہ آج تک کہیں نہیں دیکھا گیا ہے، خدا را اسے نا منظور کر دو۔ ملازمتوں کے مسلمانوں کو "اوپٹ آؤٹ" کرنے سے کسی طرح روکو، کینٹ مشن کی تجاویز اب بھی مان لو۔ یہ غلط ہے کہ ۳ جون کے اعلان کے علاوہ اب ہمارے سامنے کوئی دوسری صورت نہیں ہے۔ کینٹ مشن کی تجاویز اس کے مقابلے میں کہیں زیادہ غنیمت ہیں۔ اب بھی موقع ہے۔ ورنہ ملک تباہ ہو جائے گا۔ قوم تباہ ہو جائے گی۔ ہم صدیوں تک نہ سنبھل سکیں گے۔ لیکن ان سے کہا گیا کہ کچھ نہیں کیا جاسکتا۔ وہی ہوگا جو طے کر لیا گیا ہے۔ مولانا آپ کی تبلیغ بالکل بے سود ہے۔ وہ مایوس ہو کر اس روتی ہوئی اندھیری رات کے سناٹے وہ میں اپنے گھر لوٹ آئے۔ اگلے روز ریڈیو پر اعلان کر دیا گیا کہ ۳ جون کا پلان منظور کر لیا گیا۔ دودوا لگ ریاستیں قائم کر دی گئیں۔ باؤنڈری کمیشن بٹھادیا گیا۔ باؤنڈری فورس تیار کر لی گئی۔ خدا کے انسان باہمی نفرت کی اتھاہ خلیج کے دونوں طرف بٹ گئے۔ سلامتی ہو ان سب پر جنہوں نے اس پلان کو پیش کیا، منظور کیا اور اس پر عمل کیا (حیدر، قرہ العین، ۱۹۳۹: ۲۶۲)

ترجمہ:

"او پس از رسیدن بہ گل رنگین گفت بہ خاطر خدا این طرح را تصویب نکنید۔ نتیجہ اش بسیار نابودگر خواہد بود۔ نمونہ بزرگتر و بدتری از فریب انگلیسی ها تا بہ امروز مشاہدہ شدہ است۔ بہ خاطر خدا آن را لغو کنید۔ ہر طور شدہ جلوی اخراج کردن مسلمانان از فرصتہای شغلی بگیرد۔ پیشنہاد ہیئت کابینہ را ہم بپذیرید۔ این اشتباہ است کہ بہ جز اعلام ۳ ژوئن ما هیچ راہکاری نداریم۔ پیشنہاد ہیئت کابینہ بسیار بہتر از این ہستند۔ ہنوز ہم

فرصت است وگرنہ کشور نابود خواهد شد. ملت نابود خواهد شد. تا قرنہا ما نمی توانیم تعادل‌مان را حفظ کنیم. ولی بہ آنها گفتہ شد کہ هیچ کاری نمی توان کرد. همان چیزی کہ بستہ شدہ است، انجام خواهد شد. مولانا تبلیغ شما بیہودہ است. او ناامید شدہ و در آن شب تاریک گریان بہ خانہ اش بازگشت. روز بعد از رادیو اعلام شد، طرح ۳ ژوئن تصویب شد. دو مملکت جداگانہ تاسیس شدند. کمیسیون مرزی شروع بہ کار کرد. نیروی مرزی تہیہ شد. انسانہای خدا در خلیج انزجار دوجانبہ تجزیہ شدند. درود بر آنہایی کہ این طرح را ارائه دادند، تصویب کردند و بر آن عمل کردند.

قرہ العین حیدر در جہت ابلاغ اعتراض خود علیہ تجزیہ شبہ قارہ نوشتہ است:  
 "ارے تم نے فوجیں، سرکاری محکمے، توپیں، مشین گنیں، ہتھیار تو تقسیم کر لئے، لیکن ہمارے اس مشترکہ تمدن، اس ہماری موسیقی، ہمارے ادب، ہمارے آرٹ کا کیا ہوگا۔ کیا اب تم یہ کہو گے یہ ہندو موسیقی ہے یہ مسلم موسیقی ہے۔ یہ خالص اس ڈومنین کا آرٹ ہے۔ یہ صرف اس ملک کا فن ہے۔" (ہماں: ۴۰۶)  
 ترجمہ:

"آہای شما ارتش، نہادہای دولتی، توپ ہا، مسلسل ہا و سلاح را تجزیہ کردید۔ اکنون این تمدن مشترک، این موسیقی مان، ادبیات مان چہ خواہد شد۔ آیا اکنون شما خواهید گفت این موسیقی ہندو است۔ این موسیقی مسلمان است۔ این صرفا ہنر این قلمرو است۔ این فقط ہنر این کشور است۔"  
 قرہ العین حیدر در داستان "آگ کا دریا" کہ یکی از داستانہای شاہکار نامبردہ است، نیز بہ موضوع مذکور پرداختہ و نوشتہ است:

"وہ ہوڑہ اسٹیشن پر ایک پولیس افسر کو اپنی اور آتے دیکھ کر ہڑبڑا گیا اور اس نے جیب میں ہاتھ ڈال کر ویزا اور پاسپورٹ کے کاغذات کو چھوا اور مطمئن ہوا کہ وہ غیر قانونی طور پر انڈیا میں داخل نہیں ہو رہا ہے۔ ٹرین چلائی، برداون، آسنسول، پٹنہ، مغل سرائے، الہ آباد، لکھنؤ، ٹرین ایک اجنبی سرزمین میں چل رہی تھی۔

سال بھر قبل یہ اس کا اپنا ملک تھا۔ اب اس میں وہ ایک غیر ملکی کی حیثیت سے سفر کر رہا تھا۔ اس لگا لوگ اسے مشتبہ نظروں سے دیکھ رہے ہیں۔ سب کی آنکھیں اسی کی طرف ہیں۔ تم پاکستانی ہو، تھانے چلو، تم پاکستانی ہو،



مسلمان- جاسوس- مسلمان جاسوس- ٹرین کے پہیوں میں سے یہی آواز نکل رہی تھی۔ غدار- جاسوس- غدار- جاسوس " (حیدر، قرہ العین، ۲۰۱۱: ۳۰۶)

ترجمہ:

او در ایستگاه هوورا با مشاہدہ اینکہ یک افسر پلیس بہ سؤیش می آید، پریشان شد و دست بہ جیبش بردہ و روادید و اسناد گذرنامہ را دست زد و اطمینان یافت کہ بہ صورت غیر قانونی وارد ہند نمی شود۔ قطار، چلاکی، بردوان، آسنسول، پتنا، مغل سرائے، آلہ آبا، لکھنو، قطار در یک سرزمین بیگانہ حرکت می کرد۔ یک سال پیش این کشورش بود۔ اکنون او بہ عنوان خارجی سفر می کرد۔ بہ نظرش مردم او را بہ نگاہ مشکوک می نگرند۔ ہمہ بہ سوی او چشم دوختہ بودند۔ تو پاکستانی ہستند، برویم پاسگاہ، تو پاکستانی ہستی، مسلمان، جاسوس، مسلمان، جاسوس، از چرخ قطارہا ہمین صدا می آمد، خائن، جاسوس، خائن، جاسوس"

او در جایی دیگر می نویسد:

"ٹرین چلی۔ دونوں طرف کے سپاہی ڈبوں میں چڑھے۔

یکایک دوسرا ملک شروع ہو گیا۔ دوسرے درجے پر کھڑے پہرہ دے رہے تھے۔

میں اب پاکستان میں ہوں۔ ہندوستان سے آیا ہوں۔ مہاجر، یوپی کا مسلمان۔

مہاجر۔ پناہ گزین۔ بے خانماں" (ہمان : ۶۳۵)

ترجمہ:

"قطار راہ افتاد۔ پاسداران ہر دو طرف سوار کوپہ شدند۔

ناگہان کشور دوم شروع شد۔ دو سردار (سیک) بر کاه ایستادہ و پست می دادند۔

اکنون من در پاکستان ہستم۔ از ہند آمدہ ام۔ مہاجر، مسلمان یوپی-مہاجر،

پناہندہ، بی خانماں"

خدیجہ مستور یکی دیگر از نویسندگان ممتاز ادبیات اردو نیز در داستانہایش بہ موضوع تجزیہ شبہ قارہ و اوضاع ناشی از آن پرداختہ است، آنگن یکی از معروفترین داستانہایش دربارہ اوضاع قبل و مابعد از تجزیہ شبہ قارہ است و داستانہ از حیات

یک خانہ شروع شدہ و وارد عرصہ اجتماعی و سیاسی شبہ قارہ می شود و زمین دومین داستان را می توان ادامه داستان آنگن خواند. او در داستان آنگن می نویسد:

"مطالبہ پاکستان ایک ایسی حقیقت ہے، جیسے ہم آپ بیٹھے ہیں۔ کانگریسی لاکھ روڑے انکائیں مگر کچھ نہیں کر سکتے۔ دس کروڑ مسلمانوں کے اس مطالبے کو کون روک سکتا ہے۔۔۔"

"تو کیا سارے مسلمان پاکستان جا کر رہیں گے؟ بڑی چچی نے پوچھا۔

"واہ اس کی کیا ضرورت پڑے گی، جو جہاں ہے وہیں رہے گا۔"

"مگر ہندو ہمیں رہنے کیوں دیں گے، وہ نہیں کہیں گے کہ اپنے ملک جاو۔"

"ان کے ہندو جو ہمارے پاکستان میں ہوں گے، ہم ان سے کب کہیں گے کہ جاو۔"

(مستور، خدیجہ، ۱۹۸۳: ۲۹۳)

ترجمہ "

"خواستہ پاکستان، واقعیتی همانند اینکه ما و شما نشستہ ایم، است. اعضای کنگرہ ہرچقدر موانع ایجاد کنند، ہیچ کاری نمی توانند بکنند. چہ کسی می تواند جلوی خواستہ صد میلیون مسلمان را بگیرد.

"پس آیا ہمہ مسلمانان بہ پاکستان رفتہ و در آنجا ساکن خواهند شد؟" زن عمومی بزرگ پرسید:

"اہ، چہ نیازی بہ آن است. ہر کس ہر جا ہست، همانجا ساکن خواهد بود.

"ولی ہندو چرا اجازہ بدہند ما بمانیم. آیا آنها نمی گویند بہ کشورتان بروید"

"ہندوہایشان کہ در پاکستانمان ہستند، ما کی بہ آنها می گوئیم کہ بروند"

بہ عنوان مثال او در جایی دیگر می نویسد:

"پاکستان بن گیا۔ لگی راہ نما کراچی دارالحکومت جاچکے تھے۔ پنجاب میں خون کی ہولی کھیلی جا رہی تھی۔ بڑے

چچا اس صدمے سے جیسے نڈھال ہو گئے تھے۔ بیٹھک میں بیماروں کی طرح وہ ہر ایک سے پوچھتے رہتے: "یہ کیا

ہو رہا ہے؟ یہ کیا ہو گیا؟ یہ ہندو مسلمان ایک دم ایک دوسرے کے ایسے جانی دشمن کیسے ہو گئے؟ یہ انہیں کس

نے سکھایا ہے؟ ان کے دل سے کس نے محبت چھین لی؟ (ہمان: ۳۰۴)

ترجمہ:

"پاکستان تشکیل شد، رہبران حزب لیگ بہ کراچی پایتخت رفتہ بودند. در پنجاب خونریزی ادامہ داشت. عمومی بزرگ از اندوہ انگار افسردہ شدہ بود. در اتاق



نشیمن مثل بیماران از ہمہ می پرسید: این چہ می شود؟ چہ شد؟ چگونہ ناگہان این ہندوہا و مسلمانان دشمن یکدیگر شدند؟ چہ کسی اینہا را بہ آنها آموختہ است؟ چہ کسی محبت را از قلبشان ربودہ است؟

با توجہ بہ اینکہ در پی مہاجرت صدہا ہزار نفر از شبہ قارہ ہند بہ پاکستان، تعداد زیادی از مردم بی خانمان شدہ بودند، بسیاری از مہاجرین خانہہای بی صاحب را تصرف کردند، خدیجہ مستور جہت اشارہ بہ این موضوع ناشی از تجزیہ شبہ قارہ نوشتہ است:

"پانچویں دن ماموں نے ایک چھوٹی سی کوٹھی کا تالا تڑوا کر اماں کو ان کے گھر جانے پر مجبور کر دیا۔ انہوں نے اماں کو چپکے چپکے سمجھایا کہ انگریز عورتیں تو اپنی ماں کے ساتھ بھی رہنا پسند نہیں کرتیں" (ہمان: ۳۱۸)

ترجمہ:

"روز پنجم دایہ قفل یک خانہ مجلل کوچک را توسط افرادی شکستہ و مادر را وادار بہ رفتن بہ آن خانہ کرد۔ او بہ طور محرمانہ بہ مادر فہماند کہ زنان انگلیس کہ سکونت بہ ہمراہ مادرشان را دوست ندارند"

از آنجایی کہ در زمان مہاجرت بسیاری از زنان بہ گروگان بردہ شدہ و مورد تجاوز قرار گرفتند، خدیجہ مستور در داستان "زمین" بہ این عواقب ناشی از تجزیہ شبہ قارہ اشارہ کرد و نوشت:

"میری بیٹی، میری بیٹی، میری بیٹی کہاں ہے؟" بوڑھا اپنے بال نوچ کر زور زور سے چیخا اور پھر سر جھکا لیا۔"

(مستور، خدیجہ، ۱۹۹۵: ۵)

ترجمہ:

"دخترم، دخترم، دخترم کجاست" پیرمرد، موہایش را کشید و با صدای بلند فریاد زد و سپس سرش را انداخت

یا در جایی دیگر می نویسد:

"بابا! تمہاری بیٹی کے اغوا کا بدلہ چک گیا ہے۔ وہاں بھی بہت سے باپ تمہاری طرح رورہے ہوں گے۔ لوٹ کا مال واپس بھی مل جائے تو پورا نہیں ہوگا" (ہمان: ۱۰)

ترجمہ:

"بابا! انتقام بہ گروگان بردن دخترت گرفتہ شد۔ در آنجا ہم بسیاری از پدران ہم حتماً مثل تو گریہ می کنند۔ اگر دارایی کہ بہ غارت رفتہ است، باز پس ہم گرفتہ شود، کامل نخواہد بود"

قمر رئیس دربارہ داستان "آنگن" می نویسد:

"خدیجہ مستور کا ناول "آنگن" اردو ناول نگاری میں تکمیل فن کے احساس کی سب سے نازک لطیف اور ارتقا پذیر صورت ہے۔ موضوع مواد اور فن کی ہم آہنگی اور تجربہ، تخیل اور احساس جمال کے حسن کارانہ توازن کے اعتبار سے یہ ناول اپنی مثال آپ ہے" (ریس، قمر، ۱۹۶۸: ۵۷)

ترجمہ:

رمان «آنگن» خدیجہ مستور، بی گمان یکی از ظریف ترین و تکامل یافته ترین آثار در عرصہ رمان نویسی اردو است۔ این اثر از نظر ہم آہنگی موضوع، ہنر، تعادل برازندہ تجربہ، تخیل و حس زیبایی شناسی، در نوع خود بی نظیر است۔

## ۲. بحث

با توجہ بہ پیشینہ بحث، بایستی گفت تجزیہ شبہ قارہ ہند در سال ۱۹۴۷ یکی از بزرگ ترین بحران های اجتماعی، سیاسی و انسانی در تاریخ معاصر محسوب می شود۔ این رخداد کہ بہ دنبال تقسیم سرزمینی کہ ہزاران سال بہ عنوان یک واحد فرهنگی و اجتماعی شناختہ می شد، رخ داد، نہ تنها مرزهای جغرافیایی را تغییر داد، بلکہ در پی آن جامعہ انسانی شبہ قارہ را با پیامد های عمیق و فراموش نشدنی مواجه شد۔ نویسندگان برجستہ اردو زبان همچون حیات اللہ انصاری، سعادت حسن منٹو، احمد ندیم قاسمی، خدیجہ مستور و بسیاری دیگر در آثار خود بہ طور عمیق بہ این رخداد و درگیری های ناشی از آن پرداختہ اند۔ این نویسندگان با استفادہ از زبان و داستان های کوتاہ و رمان های خود، روایاتی از بحران ها، کشمکش ها، و پیچیدگی های انسان ها در این دوران نا آرام ارائه دادہ اند۔ چشم انداز رخداد و درگیری های ناشی از تجزیہ شبہ قارہ در ادبیات اردو نہ تنها تصویری از خشونت و خونریزی ارائه می دہد، بلکہ بہ عمق بحران های انسانی و فرهنگی در آن زمان می پردازد۔



## ۲-۱. رخداد تجزیه شبه‌قاره: مرزها و هویت‌ها

تجزیه شبه‌قاره هند بر اساس تئوری «دو ملت» که مسلمانان و هندوها را به‌عنوان دو ملت جدا از یکدیگر معرفی می‌کرد، انجام شد. این تقسیم نه‌تنها مرزهای جغرافیایی را مشخص کرد، بلکه مرزهای هویتی و مذهبی را نیز ایجاد کرد که تا امروز باقی‌مانده است. این جدایی و انشقاق نه تنها در سطح جغرافیایی بلکه در سطح اجتماعی و فرهنگی تأثیرات عمیقی به‌جا گذاشت. با تصویب تقسیم‌بندی‌ها، سرزمین‌هایی که قرن‌ها با هم در تعامل بودند، به دو بخش جداگانه تقسیم شدند. در این فرآیند، ملت‌ها از هم جدا شدند و خطوط مرزی جدیدی کشیده شد که میلیون‌ها نفر را مجبور به ترک خانه‌های خود و مهاجرت به کشور جدید کرد.

در این فرایند فاجعه‌آمیز، افراد بسیاری درگیر بودند که هر یک داستانی از رنج و درد خود داشتند. مادران و پدران مجبور شدند از فرزندان خود جدا شوند، خانواده‌ها از هم پاشیدند و میلیون‌ها انسان مجبور به ترک خانه‌های خود شدند. این مهاجرت‌ها با خشونت، قتل‌ها، تجاوزات و آوارگی‌ها همراه بود. بسیاری از کسانی که به‌دنبال سرزمین جدیدی می‌گشتند، در مسیرهای پرخطر جان خود را از دست دادند.

## ۲-۲. درگیری‌های مذهبی و قومی: حقیقت تلخ

یکی از ویژگی‌های برجسته تجزیه شبه‌قاره، درگیری‌های خونین مذهبی و قومی بود که در اثر تقسیم کشور ایجاد شد. پس از اعلام تقسیم، مسلمانان و هندوها به دشمنان قسم‌خورده تبدیل شدند. گروه‌هایی که قرن‌ها در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند، اکنون به‌عنوان دشمنان متخاصم شناخته می‌شدند. بر اساس تفکر جدید، هر گروه باید حقوق خود را به‌دست آورد و دیگر گروه‌ها باید به‌عنوان تهدیدهای اساسی تلقی می‌شدند.

سعادت حسن منٹو، یکی از برجسته‌ترین نویسندگان اردو، در آثار خود به‌ویژه در داستان‌هایی مانند «سیاه‌حاشیه»، «ٹھڈا گوشت» و «سہائے»، فاجعه درگیری‌های قومی و مذهبی را با واقع‌بینی تلخ و بی‌رحمانه به تصویر کشید. منٹو در داستان‌های خود به انسان‌هایی می‌پردازد که در این درگیری‌ها قربانی می‌شوند. در داستان «سہائے»، او

به وضوح نشان می‌دهد که چگونه کشتارها و خشونت‌ها نه تنها به صورت فیزیکی انسان‌ها را از بین بردند، بلکه روح و ایمان آن‌ها را نیز تهدید کردند. این داستان‌ها نشان می‌دهند که در این دوران، افراد از دست دادن جان خود را تنها به عنوان یک تجربه فیزیکی نمی‌بینند، بلکه به عنوان یک ضربه روحی و روانی بزرگ که بر همه شئون زندگی آنان تأثیر گذاشته است، درک می‌کنند. درگیری‌ها و جنایات ناشی از تجزیه شبه‌قاره به‌ویژه بر زنان و کودکان تأثیرگذار بود، زیرا بسیاری از زنان در این دوره مورد تجاوز قرار گرفتند و کودکان به عنوان قربانیان بی‌گناه این فاجعه شناخته شدند.

## ۲-۳. مهاجرت، آوارگی و از دست دادن هویت

مهاجرت به عنوان یکی از بزرگ‌ترین پیامدهای تجزیه شبه‌قاره به‌ویژه در آثار نویسندگان برجسته اردو دیده می‌شود. خدیجه مستور در داستان‌های خود، به‌ویژه در «آنگن» و «زمین»، به وضوح به مشکلات و آلام مهاجرین پرداخته است. این داستان‌ها درباره افرادی هستند که خانه‌های خود را ترک کردند و به سرزمین‌های جدید پناه بردند، اما نتوانستند هویت فرهنگی و اجتماعی خود را حفظ کنند. در داستان «آنگن»، مستور با دقت به چالش‌های روحی و روانی مهاجران پرداخته و نشان داده که چگونه از دست دادن خانه و وطن، به‌ویژه در میان زنان، احساس بی‌پناهی و اضطراب ایجاد می‌کند. زنان و مردانی که از خانه‌های خود رانده شده‌اند، در دنیای جدید خود احساس غریبی می‌کنند و تلاش می‌کنند تا هویت‌های جدیدی بسازند که با گذشته‌شان همخوانی داشته باشد.

در این زمینه، داستان‌های خدیجه مستور نه تنها تصویری از بحران‌های اجتماعی و فرهنگی بعد از تجزیه ارائه می‌دهند، بلکه به چالش‌های درونی شخصیت‌ها نیز پرداخته و نشان می‌دهند که چگونه افراد با از دست دادن خانه و هویت خود دچار بحران‌های روانی می‌شوند.

## ۲-۴. مقاومت و بیداری اجتماعی: تلاش برای آگاهی‌بخشی

در برابر این رخداد و درگیری‌ها، نویسندگان اردو تلاش کرده‌اند تا با استفاده از آثار خود، مردم را از واقعیت‌های این بحران آگاه سازند. حیات الله انصاری، یکی از



نویسندگان برجسته اردو، در آثار خود مانند «پرمیشر سنگ‌ه»، «ماں بی‌ٹا» و دیگر داستان‌هایش، همواره تلاش کرده است تا درگیری‌ها و مشکلات اجتماعی ناشی از تجزیه را بررسی کند و در عین حال پیامی از انسانیت و آگاهی‌بخشی به‌جای بگذارد. نویسندگان دیگری همچون احمد ندیم قاسمی و قره‌العین حیدر نیز در داستان‌های خود به‌ویژه در «جلا وطن» و «آگ کا دریا»، به تحلیل اثرات فاجعه تجزیه پرداخته‌اند. آن‌ها با ایجاد شخصیت‌هایی که درگیری‌های درونی و بیرونی را تجربه می‌کنند، تصویری از شکست‌ها و فریب‌های اجتماعی را به نمایش گذاشته‌اند. این نویسندگان به‌ویژه در برابر خشونت‌های ناشی از تقسیم و سرنوشت تراژیک انسان‌ها، نشان داده‌اند که چگونه فرد و جامعه می‌توانند از این بحران‌ها یاد بگیرند و از آن‌ها رشد کنند.

### ۳. ادبیات به‌عنوان آینه جامعه

در نهایت، یکی از مهم‌ترین وظایف ادبیات، به‌ویژه در شرایط بحران‌های اجتماعی و سیاسی، بازتاب دادن واقعیت‌های جامعه است. نویسندگان اردو در دوران پس از تجزیه شبه‌قاره به‌طور کامل از این وظیفه آگاه بودند. ادبیات اردو نه‌تنها تصاویری از خشونت و خونریزی ارائه می‌دهد، بلکه به‌طور عمیق به تحلیل بحران‌های اجتماعی و فرهنگی پرداخته است. در این زمینه، آثار نویسندگانی مانند من‌ٹو، حیات الله انصاری، احمد ندیم قاسمی، خدیجه مستور و دیگران به‌عنوان ابزارهایی برای آگاهی‌بخشی و درک بهتر تاریخ و جامعه عمل کرده‌اند.

ادبیات اردو در برابر فاجعه تجزیه شبه‌قاره نه‌تنها به‌عنوان یک روایت از تاریخ عمل کرده است، بلکه به‌عنوان ابزاری برای روشن‌سازی حقیقت و آگاهی‌بخشی به نسل‌های بعدی نیز مورد استفاده قرار گرفته است. این آثار به‌ویژه برای نسل‌های بعدی که در شرایط متفاوتی زندگی می‌کنند، فرصتی فراهم کرده‌اند تا با درد و رنج‌های نسل‌های پیشین آشنا شوند و از این تجارب درس بگیرند.

## ۴. نتیجہ گیری

تجزیہ شبہ قارہ ہند در سال ۱۹۴۷ء، با تمام پیامدہای اجتماعی، فرهنگی و انسانی کہ بہ دنبال داشت، رخداد غیرقابل فراموشی در تاریخ بشری بود۔ این رخداد، با درگیری ہای خونین، قتل ہا، تجاوزات و مہاجرت ہای اجباری ہمراہ بود و تأثیرات عمیقی بر روح و روان انسان ہا داشت۔ در این میان، نویسندگان اردو زبان با آثار خود تلاش کردند تا این رخداد را از نگاہ انسانی و اجتماعی روایت کنند و آگاہی بخشی بہ جامعہ را ہدف قرار دہند۔ آثار نویسندگان مانند منٹو، حیات اللہ انصاری، خدیجہ مستور و دیگران نشان می دہند کہ چگونہ ادبیات می تواند درک ما از بحران ہای انسانی را عمیق تر کند و نقش کلیدی در ایجاد فہم بہتر از تاریخ و واقعیت ہای اجتماعی ایفا کند۔

این ادبیات، بہ عنوان آینہ ای از جامعہ، در حالی کہ پیامد ہای ناشی از تجزیہ شبہ قارہ را بہ نمایش می گذارد، تلاش می کند تا از انسانیت و ہمبستگی فرهنگی و اجتماعی انسان ہا در برابر خشونت ہا و بحران ہا دفاع کند۔ از این رو، این آثار بہ عنوان گنجینہ ای برای فہم بہتر تاریخ و اجتماعیات این دورہ از تاریخ ہند و پاکستان باقی می ماند و پیام ہایی از مقاومت، بیداری اجتماعی و انسانی را بہ نسل ہای آیندہ منتقل می کنند۔

## کتابنامہ

- (۱) گلدمن، لوسین، ۱۳۸۱ء، جامعہ شناسی ادبیات (دفاع از جامعہ شناسی رمان) ترجمہ محمد جعفر پویندہ، انتشارات چشمہ تہران
- (۲) جبین، گینہ، ۲۰۰۲ء، اردو ناول کا سماجی اور سیاسی مطالعہ ۱۹۳۷ء کے اور اس کے بعد، کیشوپ کاشن، الہ آباد۔ ہند۔
- (۳) نیا دور، ۱۹۴۹ء، فسادات نمبر، شمارہ ۱۶-۱۷، کراچی۔
- (۴) چندر، کرشن، ۲۰۰۲ء، امر تر آزادی کے بعد، مشمولہ ہم وحشی ہیں، انتشارات ایشیا پبلیشر۔
- (۵) چندر، کرشن، ۱۹۴۷ء، امر تر آزادی کے بعد، مشمولہ ہم وحشی ہیں، مکتبہ شعر او ادب، لاہور۔
- (۶) عظیم، وقار، سید، ۱۹۹۶ء، نیا افسانہ، ایجوکیشنل بک ہاؤس دہلی۔ ہند
- (۷) چغتائی، عصمت، ۲۰۱۰ء، جڑیں، مشمولہ عصمت چغتائی کے انمول افسانے، آر آر پرنٹرز۔ لاہور۔
- (۸) شیریں، ممتاز، ۱۹۴۹ء، نیا دور کراچی، شمارہ ۱۶-۱۷، فسادات نمبر



۹) پنڈت پرکاش، سردار جی، مشمولہ، اردو کے بہترین افسانے، انڈین اکیڈمی نئی دہلی - ہند۔

۱۰) شیریں، ممتاز، ۱۹۴۹، نیا دور کراچی، شمارہ ۱۶-۱۷، فسادات نمبر۔

۱۱) انصاری، حیات اللہ، ۱۹۵۵، ماں بیٹا، مشمولہ شکستہ کنگورے، چ اول، آزاد کتاب گھر، دہلی - ہند۔

۱۲) عظیم، وقار، ۱۹۹۶، نیا افسانہ، ایجوکیشنل بک ہاؤس، علی گڑھ - ہند

۱۳) منٹو، سعادت حسن، ۲۰۰۷، سہائے، مشمولہ فسانے منٹو کے، کاک آفیسٹ پرنٹرز، دہلی - ہند۔

۱۴) منٹو، سعادت حسن، ۲۰۰۱، منثور املا، مقدمہ، چ اول، انتشارات سنگ میل، لاہور۔

۱۵) قاسمی، احمد ندیم، ۱۹۹۵، پرمیشر سنگھ، مشمولہ بازار حیات، مکتبہ اساطیر، لاہور۔

۱۶) رئیس، قمر، ۱۹۹۶، افسانہ نگار ندیم، مشمولہ احمد ندیم قاسمی، شخصیت اور فن، عالمی اردو ادب (احمد ندیم قاسمی نمبر)، دہلی۔

۱۷) حیدر، قرہ العین، ۱۹۶۵، جلاوطن، مشمولہ پت جھڑکی آواز، مکتبہ جامعہ لمٹیڈ - جامعہ نگر، نئی دہلی - ہند۔

۱۸) حیدر، قرہ العین، ۱۹۴۹، میرے بھی صنم خانے، مکتبہ جدید لاہور۔

۱۹) حیدر، قرہ العین، ۲۰۱۱، آگ کا دریا، ایجوکیشنل پبلشنگ ہاؤس - دہلی - ہند۔

۲۰) مستور، خدیجہ، ۱۹۸۳، آنگن، ایجوکیشنل بک ہاؤس علی گڑھ، ہند۔

۲۱) مستور، خدیجہ، ۱۹۹۵، زمین، سنگ میل پبلیکشنز - لاہور - پاکستان۔

۲۲) رئیس، قمر، ۱۹۶۸، تلاش و توازن، ادارہ خرام پبلیکشنز، دہلی - ہند۔



# معرفی دیوان حزین: نسخه والہ داغستانی

انصاری عبدالرحمان<sup>۱</sup>

## An Introduction to Divān-i-Hazīn: Manuscript of Wāleh

**Ansari Abdul Rahman**, Assistant Professor (Temporary),  
Department of Persian Language and Literature.

### Abstract

Ali Quli Khān Wāleh Dāgestānī (d. 1170 AH/1757 CE), a renowned biographer and poet of the twelfth century Hijri, was among the close friends and disciples of Sheikh Ali Hazīn Lāhijī (d. 1181 AH/1766 CE). Historical evidence indicates that Wāleh held profound affection and deep reverence for Sheikh Ali Hazīn and consistently defended him against those who sought to harm his reputation. During his stay in Shahjahanabad, Wāleh discovered a precious manuscript of Divān-i-Hazīn, which he subsequently acquired. Thereafter, under the guidance of the author, he undertook the task of editing the manuscript, eliminating its linguistic defects and rectifying its textual inconsistencies. This manuscript was later published in facsimile form in Karachi in 1971 through the efforts of Mr. Mumtaz Hasan (1906–1974); however, the compiler refrained from highlighting the merits of this manuscript and did not undertake its critical evaluation. Although the editors of Divān-i-Hazīn have occasionally referred to this manuscript, its unique value has largely remained unacknowledged. In the present article, endeavors have been made to assess this manuscript and compare its verses with those of other available versions in order to illuminate its historical significance for scholars and researchers.

**Keywords:** Codicology, Manuscript of Wāleh Dāgestānī, Divān-i-Hazīn, Indo-Persian literature.

---

<sup>۱</sup> استادیار (موقت)، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لسانی خواجه معین‌الدین چشتی - لکهنو [ansari27@yahoo.com](mailto:ansari27@yahoo.com)

## چکیده

علی قلی‌خان واله داغستانی (م: ۱۱۷۰ق/۱۷۵۷م) تذکره‌نویس و شاعر معروف قرن دوازدهم هجری، از دوستان و شاگردان شیخ علی حزین لاهیجی (م: ۱۱۸۱ق/۱۷۶۶م) به شمار می‌رود. از شواهد تاریخی معلوم می‌شود که واله نسبت به شیخ علی حزین محبت و ارادت فروان داشت و همواره از افرادی که در صدد آزارسانی او بودند، دفاع می‌کرد. واله در شاهجهان‌آباد نسخه‌ای نفیس از دیوان حزین پیدا کرد و آن را خریداری کرد. سپس به توسط مؤلف به اصلاح آن پرداخت و معایب کلام و اسقام از آن بیرون آورد. این نسخه به اهتمام آقای ممتاز حسن (۱۹۰۶-۱۹۷۴م) در سال ۱۹۷۱م در کراچی فاکسیمیله چاپ شد اما گردآورنده از ذکر مزایای این نسخه صرف نظر کرده و به ارزیابی آن نپرداخته است. مصححان دیوان حزین هم اگرچه از این نسخه استفاده کرده‌اند اما پرتوی به مزایای آن نیانداخته‌اند. راقم سطور در مقاله حاضر کار ارزیابی این نسخه و مقایسه ابیات آن با نسخ را انجام داده است تا ارزش تاریخی این نسخه بر علاقمندان و پژوهشگران روشن گردد.

**واژگان کلیدی:** نسخه‌شناسی، نسخه واله داغستانی، دیوان حزین، ادبیات فارسی هند.



## ۱. مقدمه

علی قلی‌خان واله داغستانی (م: ۱۱۷۰ق/۱۷۵۷م) از شاعران و تذکره‌نویسان برجسته و شناخته‌شده قرن دوازدهم هجری قمری به‌شمار می‌رود. او از نزدیکان و شاگردان رشید شیخ علی حزین لاهیجی (م: ۱۱۸۱ق/۱۷۶۶م) بوده و از این حیث، جایگاه ویژه‌ای در تاریخ ادب فارسی دارد. واله داغستانی و شیخ علی حزین هردو از زمره ادیبان نکته‌سنج، تذکره‌نویسان برجسته و شاعران صاحب‌کمالی هستند که آثارشان همواره مورد توجه و اعتنای شاعران، ادیبان و پژوهشگران زبان و ادب فارسی قرار گرفته است. آثار این دو شخصیت برجسته از نظر بلاغت، فصاحت و عمق معنایی، گنجینه‌ای ارزنده برای پژوهش‌های ادبی به‌شمار می‌رود.

واله و شیخ علی حزین هر دو از سرزمین ایران به هند مهاجرت کردند و در فضای فرهنگی و ادبی شبه‌قاره نقش بسزایی در ترویج و گسترش زبان و ادب فارسی ایفا نمودند. این دو ادیب بزرگ با ذهن خلاق و قدرت تخیل برجسته خود زمینه بالندگی شعر و نثر فارسی را در این منطقه فراهم آوردند و آثارشان همچنان الهام‌بخش نسل‌های بعدی شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان در شبه‌قاره است. مهاجرت این دو به هند، علاوه بر تأثیرگذاری بر جریان‌های ادبی، سبب تعامل فرهنگی میان ایران و هند شد و موجب شد تا شعر و ادب فارسی در این سرزمین رنگ و بویی تازه یابد. به همین دلیل بررسی و تحلیل آثار آنان نه‌تنها برای شناخت دقیق‌تر جریان‌های ادبی آن دوران، بلکه برای درک پیوندهای عمیق فرهنگی میان ایران و هند، اهمیت بسزایی دارد.

## ۲. معرفی

## ۲-۱. دوستی واله با شیخ علی حزین

واله داغستانی مرد ادب‌پرور و دانش‌دوست بود و بدین جهت میان او و شیخ علی حزین رشته محبت و ارادت ویژه‌ای وجود داشت. در سال‌های ۱۱۴۵-۱۱۴۶ق هنگامی که شیخ علی حزین به اتهام دخالت در قتل ولی محمدخان شاملو، متخلص به «سرور» (صوبه‌دار لار از طرف نادرشاه) و تحریک شورش مردم لار، ناچار به



پناه‌جویی شد، به کرمان آمد. کلانتر کرمان از ورود شیخ مطلع شد و محمدتقی‌خان مشهودی رضوی، بیگلربیگی کرمان، را مأمور دستگیری شیخ کرد. در این ایام، اتفاقاً والہ داغستانی که قصد عزیمت به هند را داشت، در کرمان مقیم بود. با آگاهی از این واقعه، والہ داغستانی با نفوذ و مداخله خود کلانتر و بیگلربیگی را از این اقدام بازداشت و مانع دستگیری شیخ شد.

والہ داغستانی پس از این حادثه از شیخ علی حزین درخواست کرد که به بندرعباس عزیمت کند، در حالی که خود رهسپار هندوستان شد. پس از ده روز شیخ به تته رسید و هر دو در نهایت به دهلی رفتند. (داغستانی، ۲۰۰۱، ص. ۱۰۸-۱۲۲) شیخ حدوداً یک ماه (ذی‌القعدة تا ذی‌الحجه ۱۱۴۹ق) در دهلی اقامت داشت اما با تصمیم بازگشت به ایران یا خراسان عازم لاهور شد. هنوز مدتی نگذشته بود که خبر حمله لشکر نادرشاه به هند منتشر شد. از بیم جان، شیخ بار دیگر به دهلی بازگشت و تا زمان بازگشت لشکر نادرشاه به ایران، در خانه والہ داغستانی پناه گرفت.

پس از این وقایع، شیخ چندین بار به لاهور سفر کرد اما در آنجا نیز ایمن نبود؛ زیرا زکریا خان بهادر دلیرجنگ، صوبه‌دار لاهور، درصدد آزار و اذیت شیخ برآمد. در این مرحله نیز والہ داغستانی از طریق حسن قلی‌خان کاشی موفق شد زکریا خان را از این نیت منصرف کند. (داغستانی، ۲۰۰۱، ص. ۲۰۰-۲۰۳)

از این حوادث آشکار می‌شود که والہ داغستانی نسبت به شیخ علی حزین محبتی عمیق و الفتی بی‌نظیر داشت و همواره در صدد یاری و حمایت از او برمی‌آمد. تلاش‌های او برای حفظ امنیت و آسایش شیخ بیانگر میزان ارادت و علاقه‌اش به استاد خود بود. والہ داغستانی بارها خود را مرید و شاگرد شیخ معرفی کرده است و این رابطه استاد و شاگردی، پیوندی ناگسستنی از مهر و احترام میان آن دو پدید آورده بود. چنان‌که در اشعار خود نیز به این ارادت اشاره کرده است:

در بزم سخن دُرَدکش جام حزینم      این لقمه به اندازه هر کام و دهان نیست

جای دیگر در تعریف غزل خود می‌گوید:

«والہ» چو «حزین» بشنود این زمزمه گوید      فریادگه این ناله آتش‌نفسان است

مصحفی درباره محبت والہ با شیخ می‌نویسد:

«شیخ مرحوم و میرزا جعفر «راهب» هردو مجروح تیغ محبتش بودند، اکثر چیزها در فن شعر به وی آموختند. اما بیشتر از میرزا جعفر مستفید بود و به شاگردی او اشتها داشت.» (مصحفی، ۱۹۷۸، ص. ۱۰۷)

شیخ علی حزین هم معترف محبت او بود و بیت زیر درباره او گفته است:  
این غزل گوشزد «واله» دانا دل کن آنکه از مهد، مسیحای سخندان برخاست

(حزین، دیوان محمد علی حزین لاهیجی، ۱۳۷۸ ش، ص. ۲۴۰)  
از شواهد بالا روشن می‌شود که واله و شیخ هردو یکدیگر را بسیار عزیز می‌داشتند. واله به دوستی و شاگردی شیخ افتخار می‌کرد. شیخ همواره به هجوهای پادشاهان و امرا و مردم هند می‌پرداخت که دیگران را ناگوار می‌آمد. واله او را از این کار منع می‌کرد اما فایده‌ای نبخشید. به قول خودش «لابد پاس نمک پادشاه و حق صحبت امرا و آشنایان بی‌گناه گریبان گیر شده، ترک آشنایی و ملاقات آن بزرگوار نموده، این دیده را نادیده انگاشتم»<sup>۱</sup>

### ۳. دیوان حزین نسخه واله داغستانی

نسخه‌ای بسیار مهم از دیوان شیخ علی حزین که مشتمل بر ۱۳۰ ورق بود، در تملک علی قلی‌خان واله داغستانی قرار داشت. این نسخه که از نسخه‌های نفیس و ارزشمند به‌شمار می‌رود، توسط واله داغستانی در شاهجهان‌آباد (دهلی کنونی) به قیمت یکصد و دو روپیه خریداری شده بود. اهمیت این نسخه نه تنها به اعتبار محتوای آن بلکه به دلیل تصحیح و مقابله دقیق آن توسط واله داغستانی افزوده شده است. واله این نسخه را به محضر شیخ علی حزین عرضه کرد و شیخ با دقت فراوان به اصلاح و تهذیب آن پرداخت و کاستی‌ها و اشتباهات احتمالی را برطرف ساخت. این فرایند تصحیح و مقابله که نشان‌دهنده اهتمام و علاقه این دو شخصیت بزرگ به حفظ اصالت و صحت متون ادبی است، به خط واله داغستانی در صفحه اول نسخه چنین ثبت شده است:

«این کتاب مستطاب که در نظر اولی‌الابصار به منزله کتب ... وی و هر نقطه‌اش سواد ... حک ... جان است، به سعی این روسیاه در بلده شاهجهان‌آباد شیرازه‌ها

<sup>۱</sup> ریاض‌الشعراء، ج ۱، ص ۲۰۲

به یک صد و دو ۱۳۰ ورق یافت، مرتبه خود مرور نموده و کرهٔ ثانی از نظر کیمیا اثر مبارک ناظم روحی فداه گذرانیده، سقمی از خصایص خامهٔ کتاب خصوصاً کتاب کشمیر و هندوستان ... رسید، تصحیح یافت. اگر به مقتضای بشریت جایی غلط هست [یا] از نظر افتاده، از نکته‌سنجان دقیقه‌شناس توقع آن که مرحمت فرموده تصحیح نمایند و امید اجر از واهب ذوالمنن داشته باشد. و این ... را به ... آوری فرموده مرحمت دریغ ندارند ... علی‌قلی ... غفرالله له و لوالدیه» (حزین، دیوان حزین، ۱۹۷۱م، ص. ۱)

بیت زیر بر صفحهٔ اول نسخهٔ واله رقم است:

نَوای کلک جان‌بخش حزین است که گنج معنیش در آستین است

(حزین، دیوان حزین، ۱۹۷۱م، ص. ۱)

مهر علی قلی واله و تاریخ ۲۶ ذوالقعدة ۱۱۹۳ ق (۱۷۷۹م) در حاشیه ثبت است. به صفحه شماره ۲۵ و ۷۳ هم مهر واله داغستانی دیده می‌شود. نسخهٔ خطی این دیوان در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان به شمارهٔ N. M. 1962-144/1 نگهداری می‌شود. این نسخه به اهتمام آقای ممتاز حسن در سال ۱۹۷۱م در کراچی فاکسیمیله چاپ شده است. مشخصات نسخه طبق زیر است:

«نستعلیق خوش، [کاتب]: محمد رضا، دارای: مثنوی «چمن و انجمن»، ص ۳-۲۳، قصاید، ص ۲۶-۷۳، غزلیات، ص ۷۴-۳۰۹، رباعیات، ص ۳۰۹-۳۲۳، از این به بعد تا صفحهٔ ۳۶۵ اشعار پراکنده، این نسخه چند خصوصیات دارد: ۱- تمام نسخه مذهب و ملوح است. ۲- مهر علی قلی‌خان واله داغستانی (نگارندهٔ ریاض‌الشعرا) مورخ ۱۷ جلوس محمدی = ۱۱۴۷ ق را دارد. و در اول و آخر نیز یادداشت‌های واله است.» (نوشاهی، ۱۹۸۳، ص. ۴۸۹)

### ۳-۱. مقایسه با نسخ چاپی

دیوان حزین در ایران دو بار تصحیح و چاپ شده است. اولین بار در سال ۱۳۵۰ش به سعی بیژن ترقی و بار دوم در سال ۱۳۷۸ش به اهتمام استاد ذبیح‌الله صاحبکار. بخش قصاید نسخهٔ چاپی بیژن ترقی مقدمه‌ای را دارد که در نسخهٔ چاپی استاد ذبیح‌الله صاحبکار مفقود است. در آغاز نسخهٔ چاپی استاد ذبیح‌الله صاحبکار

قصیده‌ای به عنوان «نیایش و عرض شکوی» وجود دارد که در نسخه چاپی بیژن ترقی و نسخه واله موجود نیست. در نسخه واله مقدمه‌ای مختصر، متفاوت از مقدمه نسخه چاپی بیژن ترقی شامل است که در آن مؤلف درباره سبب تألیف سخن پرداخته است. این مقدمه به صفحه شماره ۲۶ و ۲۷ رقم است. گزیده‌ای از عبارت مقدمه در زیر تقدیم می‌شود:

«و چون با آن که دو نوبت، بل سه نوبت اشعار این ضعیف در حیطه جمع و تألیف درآمده، بسیاری از مسودات مهجور و ابتر گشته در اوان سعادت نشانی که بر آستان عرش چنان روضه رضا جبهه‌سا بود، نکته‌شناسان آشنا و رموز دانان کتاب مهر و وفا خواستند که چند بیت پریشانی که بود نیز به جمع و تألیف گراید، شاید به کرم صاحب‌دلان فیض‌نظر قبول یابد، لذا در تحریر به ترتیب شروع افتاد. به امید از ناظران کرام آن که به نظر شفقت و اصلاح نگرند ... و انا المسکین المستکین «محمد»، المدعو به «علی»، المتخلص به «حزین»...» (ص ۲۷)

تعداد کل قصاید در نسخه چاپی بیژن ترقی ۴۰ و در نسخه چاپی استاد ذبیح‌الله صاحبکار ۴۲ است. در نسخه واله ۱۵ قصیده در متن و ۴ قصیده در حاشیه آمده است. این نکته قابل ذکر است که دو قصیده آخرین نسخه واله در نسخه‌های چاپی نیامده است. عنوان قصیده اول ناخوانا است و فقط از عنوان آن «علی قلی‌خان رقم شد» خوانا است. قصیده در زیر آورده می‌شود:

|         |         |       |        |          |                         |               |
|---------|---------|-------|--------|----------|-------------------------|---------------|
| نوبهارا | رخ      | تو    | گلگون  | باد      | دل ازین بیش بر تو مفتون | باد           |
| بی تو   | بالین   | من    | دم تیغ | است      | خوابم آشفته             | شیخون         |
| شکر     | جورت    | اگر   | ادا    | نکنم     | دل و جان بیش درد        | مرهون         |
| تیغ     | ناز     | تو    | غازه   | گر طلبد  | از طلب                  | بیشتر دلم خون |
| در      | تماشاگه | سگ    | کویت   |          | لیلی عشوه‌ساز           | مجنون         |
| جان     | اگر     | از پی | نثار   | تو نیست  | در دیار                 | وجود طاعون    |
| کلک     | جادو    | فریب  | فکرت   | تو       | چهره پرده               | ز حسن مضمون   |
| در      | پناه    | تو    | ذره    | خورشیدست | سایه                    | همتت همایون   |



از رسایی مدّ احسانت  
 فاش می‌گویم آن‌که منظورست  
 خان والا تبار دریا دل  
 «واله» شاهد ازل که دلش  
 نکته‌سنجی که ذهن وقادش  
 ای سمند تو را به جلوه‌گری  
 سینه گر دشمنت سپر سازد  
 فرّ یزدانی از تو می‌بارد  
 چرخ را رتبه گر بیفزایند  
 سر اقبال اگر برافرازند  
 مایه ابتعاش حسادت  
 نشود هر که خم به تعظیمت  
 صدف گوش هوشمندان را  
 گیرد از نوک خامه‌ات مویی  
 گر نه عطشان آب خنجر توست  
 سوختم ساغر نگاهت کو  
 نی کلک حزین مدهوش‌ست  
 لب بجنبان، بگو به تحسینش  
 ابدالدهر اگر ثنا سنجد

امتداد زمانه ممنون باد  
 گو دل حاسد از حسد خون باد  
 که ز جودش وجود ممنون باد  
 جلوه‌گاه جمال پیچون باد  
 محک فطرت فلاطون باد  
 عرصه میدان ربع مسکون باد  
 دشنه‌ات تا به قبضه در خون باد  
 کمترین چاکرت فریدون باد  
 آستان تو صدر گردون باد  
 بسم اشهب تو مقرون باد  
 چس تاز کنوز قارون باد  
 الف او ز بار غم نون باد  
 رشح کلک تو درّ مکنون باد  
 ابلق فرق لفظ و مضمون باد  
 جگر خون گرفته در خون باد  
 لب خشک من از تو مسکون باد  
 که به جادوگری در افسون باد  
 مصرع ناله تو موزون باد  
 هم مدح تو نامه مدیون باد

(ص ۶۶-۶۸)

عنوان قصیده دوم چنین رقم است «...دل و دیده علی قلی خان نوشته شده». قصیده را ملاحظه کنید:

ای تو نور نظر ز دیده ما رفتی و گُل به ما فرستادی  
 دیده را که بود در ره تو ... گُل نه خار جفا فرستادی  
 کرمت را چو نیست پایانی غم عالم به ما فرستادی

|                             |     |            |         |
|-----------------------------|-----|------------|---------|
| دل و چشم هوای روی تو داشت   | گل  | حسرت فزا   | فرستادی |
| خار خاری به جیب و دامن گل   | به  | من بی‌نوا  | فرستادی |
| هم خود انصاف شیوه کن که چرا | جای | خود بی‌وفا | فرستادی |
| ای تو شخص وفا بگو ز چه رو   | گل  | سُست آشنا  | فرستادی |

(ص ۶۸-۶۹)

به نظر بنده این دو قصیده از شیخ علی حزین نیست. احتمالاً واله داغستانی آن را در این نسخه افزوده است. در قصیدهٔ اوّل تخلص «واله» ذکر شده که احتمال بودن آن قصیدهٔ واله داغستانی را تقویت می‌دهد. این نکته را هم در نظر باید داشت که واله شاگرد شیخ علی حزین بود و روایتاً شاعران بلندپایه به ندرت از شاگردان خود تحسین و تمجید کرده‌اند. در سراسر دیوان شیخ علی حزین مدح‌سرایی پادشاهان یا امرا یافت نمی‌شود. غرض این‌که مدح‌سرایی امرا شیوهٔ شیخ نبوده، زیرا که غیر از ائمه معصومین کسی دیگر را لایق مدح نمی‌دانست. خود در این ضمن می‌گوید:

لایق مدح در زمانه چو نیست خویشان را همی سپاس کنم

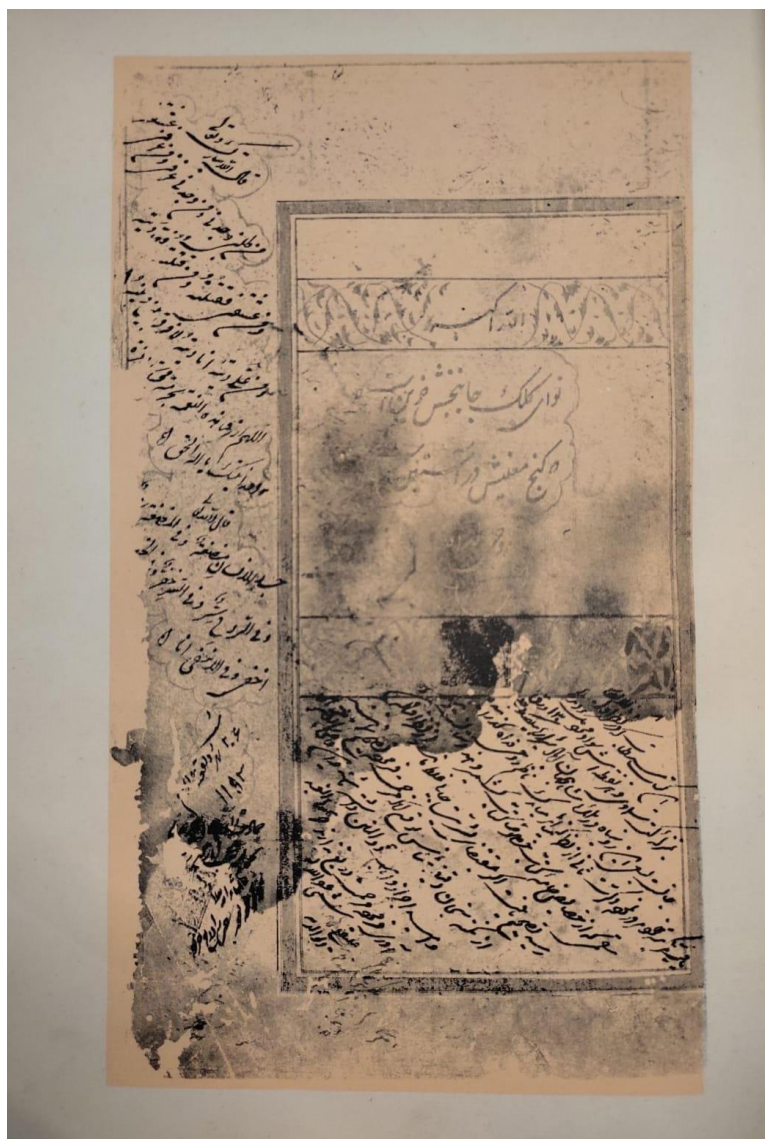
در آخر بخش قصاید، یک رباعی و سه قطعه نیز شامل است. از صفحه شماره ۲۸ بخش غزلیات شروع می‌شود و به صفحه ۳۰۹ به پایان می‌رسد. این بخش دارای ۴۶۸ غزل است. در حالی‌که نسخهٔ چاپی بیژن ترقی ۸۲۰ غزل و نسخهٔ چاپی استاد ذبیح‌الله صاحبکار ۹۱۲ غزل را دارد. به صفحه ۳۰۹ بخش رباعیات که دارای ۹۹ رباعی است، آغاز می‌شود. نسخهٔ چاپی بیژن ترقی ۲۲۴ رباعی و نسخهٔ چاپی استاد ذبیح‌الله صاحبکار ۲۶۳ رباعی را دارد. به صفحه ۳۰۹ نسخهٔ واله داغستانی به پایان می‌رسد و نام کاتب و ترقیمهٔ واله داغستانی در آخر همین صفحه موجود است. عبارت ترقیمهٔ خوانا نیست. در ترقیمه تاریخ ۲۳ شوال ۱۱۵۱ ق همراه دستخط واله داغستانی درج است که احتمالاً تاریخ کتابت این نسخه باشد.



#### ۴. نتیجه‌گیری

واله داغستانی از نزدیکان مخلص و شاگردان برجسته شیخ علی حزین لاهیجی بود که همواره در یاری و حمایت از او پیشگام بود. رابطه این دو شخصیت بزرگ ادب فارسی بر پایه محبت، ارادت و همکاری علمی و ادبی استوار بود. نسخه نفیس دیوان شیخ علی حزین که شامل ۱۳۰ ورق بوده و توسط واله داغستانی در شاهجهان‌آباد (دهلی کنونی) به قیمت یکصد و دو روپیه خریداری شده بود، نمونه‌ای بارز از این همکاری است. واله داغستانی این نسخه را به محضر شیخ علی حزین عرضه کرد و شیخ با دقت و اهتمام فراوان به اصلاح و تهذیب آن پرداخت و کاستی‌ها و اشتباهات احتمالی را برطرف ساخت. وجود سه مهر واله داغستانی در سراسر این نسخه دلالت بر آن دارد که این نسخه در کتابخانه شخصی او نگهداری می‌شد. هرچند این نسخه از نظر تعداد ابیات نسبت به سایر نسخ کمتر است اما به دلیل تصحیح و مقابله توسط خود مؤلف و نگهداری در کتابخانه واله داغستانی از اهمیتی ویژه برخوردار است. با وجود انتشار فاکسیمیلۀ این نسخه، متأسفانه مقدمۀ گردآورنده آن معرفی جامع و شایسته‌ای از این نسخه ارائه نکرده و تنها به توضیحاتی مختصر بسنده کرده است. امید است که این مقاله بتواند گامی مؤثر در جهت معرفی و ارزیابی دقیق این نسخه ارزشمند بردارد و به پژوهشگران علاقه‌مند در شناخت بهتر میراث ادبی شیخ علی حزین و واله داغستانی یاری رساند.



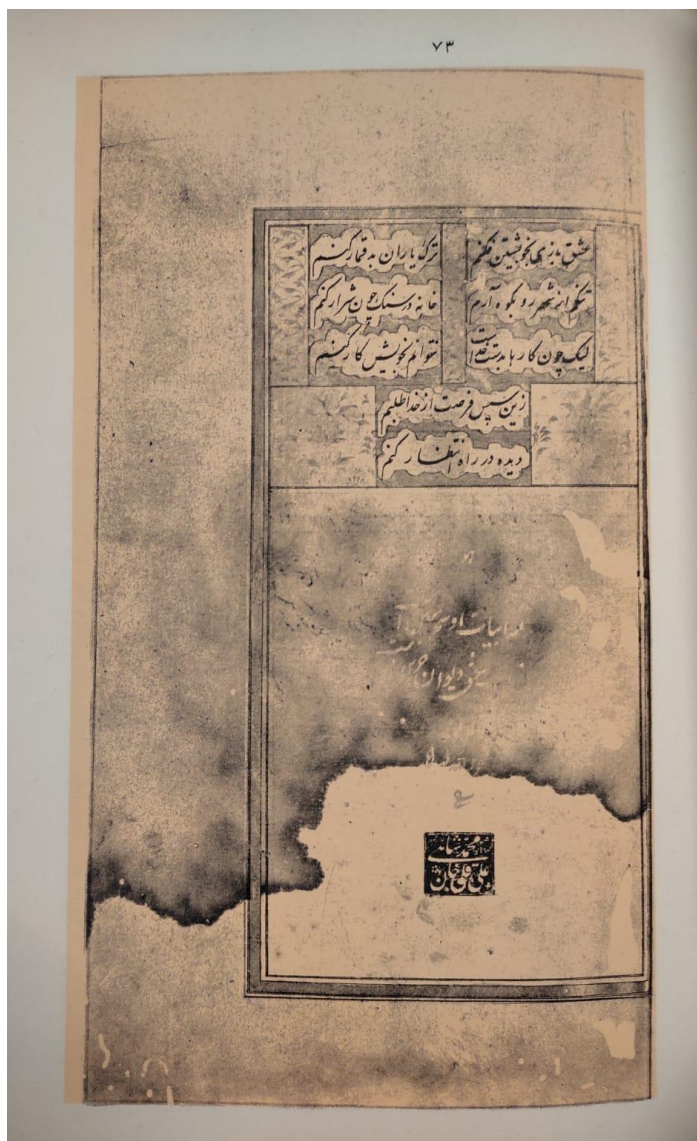


یادداشت واله داغستانی بر صفحهٔ اول نسخهٔ دیوان حزین

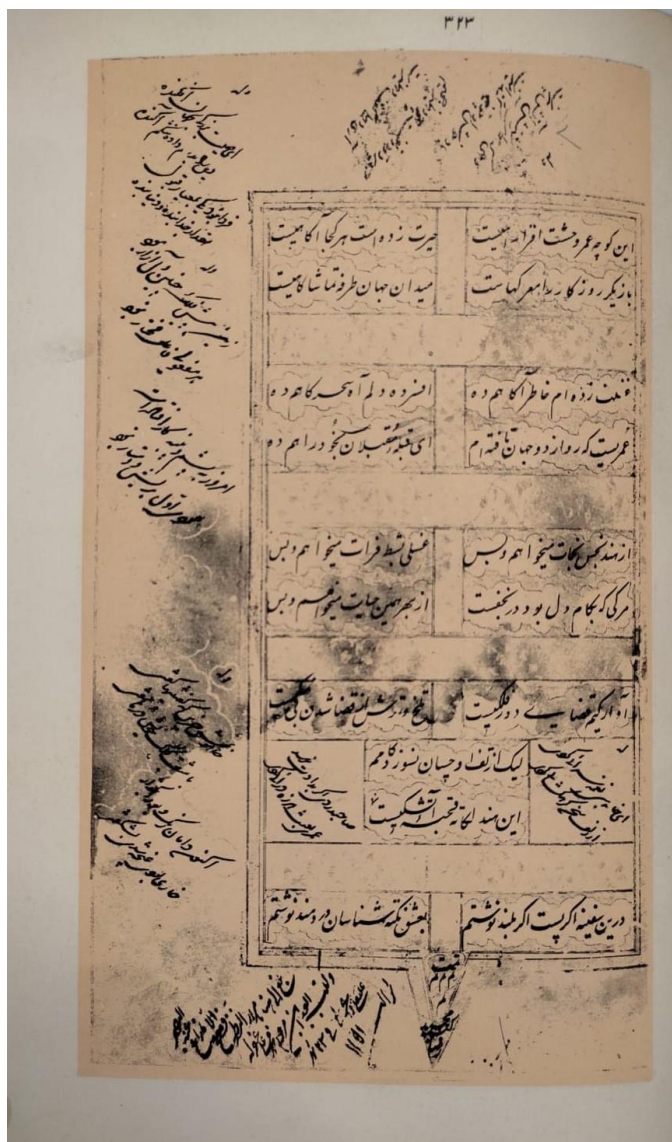


برگ اول دیوان حزین نسخهٔ واله داغستانی





مهر واله داغستانی



ترقیمهٔ دیوان حزین نسخهٔ واله داغستانی

## کتابنامه

- (۱) حزین، شیخ محمد علی. (۱۳۷۸ش)، به تصحیح ذبیح الله صاحبکار، تهران: چاپ ۱، سایه.
- (۲) ..... (۱۹۷۱م)، *دیوان حزین*، نسخه تصحیح کرده مصنف (ملک علی قلی والہ داغستانی)، به مقدمه ممتاز حسن، کراچی، نیشنل پبلشنگ هاوس لمیتید.
- (۳) ختک، سرفراز خان. (۲۰۱۵م)، ترجمه و کتابشناسی سید نقی عباس «کیفی»، دهلی نو: چاپ ۱، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی راینی سفارت جمهوری اسلامی ایران-دهلی نو، الفا آرت.
- (۴) مصحفی، غلام همدانی. (۱۹۷۸م)، *تذکره فارسی گویان*، مرتبه دکتر مولوی عبدالحق، کراچی: چاپ ۲، انجمن ترقی اردو پاکستان، انجمن پریس.
- (۵) نوشاهی، سید عارف. (۱۹۸۳م)، *فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی*، اسلام آباد: انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، مطبعه المکتبه العلمیه.
- (۶) والہ داغستانی، علی قلی خان. (۲۰۰۱م)، *تذکره ریاض الشعرا* (ج ۱)، مقدمه، تصحیح و ترتیب پروفیسور شریف حسین قاسمی، رامپور: کتابخانه رضا. (داغستانی، ۲۰۰۱)

\*\*\*



# برساخت سه تصویر از چین در داستان های «شاهدخت چینی»: با مقایسه سه حکایت از سمک عیار، جامع الحکایات و مشنوی معنوی

ایی ایون تانگ<sup>۱</sup>

## Creating Three Images of China in the Anecdotes of "The Chinese Princess": By Comparing Three Stories from Samak Ayyar, Jame al-Hekayat and Masnavi Maanavi

**Yiyun Tang**, Assistant Professor of Persian Language Department, Guangdong University of Foreign Studies, Guangzhou, China.

### Abstract

The image of China in Persian narrative literature is very diverse and sometimes contradictory. One of the aspects of this image creation is romantic and heroic stories with the theme of "Chinese princess", a type of allegorical stories in which, through the theme of marriage with Chinese people (exogamous marriages), the views and imaginations of Iranians about the surrounding nations are revealed. And this also shows how to recreate a single story in different ways of literary production. Chinese princess stories have deep roots in Persian folk literature. In various texts that have dealt with the various types of marriage between the Iranian prince and the Chinese princess, the narrators and authors, have depicted China from different aspects and according to their desired discourse. For example, in three stories from Samak Ayyar, Jame al-Hekayat and Masnavi Maanavi, three types of Chinese princess stories can be seen, which Iranian narrators and poets use China to describe three different models of marriage, i.e. patriarchal marriage, matriarchal marriage and heavenly love. They are made in the form of three different images: the subject of desire and hope, the subject of calling and invitation, and a mirror of Utopia. In accordance with these three images, the mentioned stories have used dangerous, powerful and mysterious attributes and interpretations to describe China. This paper examines this issue with a descriptive analytical method.

**Keywords:** love stories of the Chinese princess, China in Persian literature, Samak Ayyar, Jame al-Hekayat, Masnavi Maanavi.

---

<sup>۱</sup> استادیار گروه زبان فارسی دانشگاه مطالعات خارجی گوانگدونگ، گوانگجو، چین. [tangyiyun@gdufs.edu.cn](mailto:tangyiyun@gdufs.edu.cn)

## چکیده

تصویر چین در ادبیات روایی فارسی، بسیار متنوع و گاه متناقض است. یکی از جنبه‌های این تصویرآفرینی و مضمون‌پردازی، داستان‌های عاشقانه و پهلوانی با درونمایه «شاهدخت چینی» است، یعنی نوعی از داستان‌های تمثیلی که در آن‌ها، از طریق درونمایه ازدواج با اقوام چینی (ازدواج‌های برون همسری)، دیدگاه‌ها و تصورات ایرانیان درباره ملت‌های پیرامونشان آشکار می‌شود و این امر، نحوه بازآفرینی یک داستان واحد در شیوه‌های مختلف تولید ادبی را نیز نشان می‌دهد. داستان‌های شاهدخت چینی در ادبیات عامیانه فارسی، ریشه‌ای عمیق دارند. در متون مختلفی که به انواع گوناگون ازدواج شاهزاده ایرانی و شاهدخت چینی پرداخته‌اند، راویان و نویسندگان این آثار، چین را از سویه‌های مختلف و متناسب با گفتمان مورد نظر خود، تصویرسازی کرده‌اند. برای نمونه، در سه حکایت از سمک عیار، جامع الحکایات و مثنوی معنوی، سه نوع داستان شاهدخت چینی را می‌توان مشاهده کرد که برای توصیف سه الگوی مختلف ازدواج، یعنی ازدواج مردسالارانه، ازدواج زن سالارانه و عشق آسمانی، راویان و شاعران ایرانی، چین را در قالب سه تصویر مختلف بر ساخته‌اند: جایزه منفعل، فاعل فراخوان، و نماد آرمان‌شهر. به تناسب این سه تصویر، داستان‌های یاد شده به ترتیب، از صفات و تعبیرات خطرناک، قدرتمند و رازآلود برای توصیف چین بهره برده‌اند. این مقاله با روش تحلیلی-توصیفی به بررسی این موضوع می‌پردازد.

**واژگان کلیدی:** داستان‌های عاشقانه شاهدخت چینی، چین در ادبیات فارسی، سمک عیار، جامع الحکایات، مثنوی معنوی.



بن‌مایه عاشقانه و سلحشورانه شاهدخت چینی در ادبیات عامیانه فارسی، نمونه‌ای شاخص از داستان‌های نوع «مسئله خواستگاری» است که تخیل ادبی ایرانیان، زنان مرموز شرق را به نمایش می‌گذارد، که خود، الگویی برای نمایش درام اروپایی توراندخت شده است. «یکی از معروف‌ترین نمونه‌های داستان‌های عاشقانه شاهدخت چینی که به داستان "توراندخت" تبدیل شده، در کتاب فرانسوی هزار و یک روز نقل شده است» (تانگ، ۱۴۰۲: ۱۰۵). سال‌هاست که از این داستان‌ها بازنویسی و تقلید می‌شود و تصویرسازی کشورهای مختلف خارجی، در داستان‌های عاشقانه شاهدزاده ایرانی با شاهدخت‌های خارجی تجلی می‌یابد.

در گذشته، محققان ادبیات فارسی بیشتر به جستجوی تصویر چین در ادبیات کلاسیک فارسی پرداخته‌اند. «در داستان‌های عامیانه و اشعار فارسی، چین اغلب به‌عنوان فضایی خیالی با تصاویر خاص ظاهر می‌شود؛ مردم از این سرزمین دور و ناآشنا، برای به‌تصویر کشیدن داستان‌های افسانه‌ای و ایجاد فضای خاصی از رمز و راز و فضای بیگانه استفاده می‌کنند تا جذابیت داستان را افزایش دهند. در این داستان‌ها، تصویر چین از نوعی تخیل رمانتیک و اساطیری برخوردار است. چین، سرزمین مرموز و دوری است، سرزمین زنان زیبا؛ و شاهدخت چینی، نماد زیبایی و رمز و راز و تجسمی از زیبایی چین است» (وانگ، ۲۹۳: ۲۰۲۱). به عبارت دیگر، هنگامی که در ادبیات کلاسیک فارسی، از تصویر چین سخن به میان می‌آید، کلیدواژه‌هایی چون رمانتیک، زیبا، مرموز، دور و ناآشنا به‌کار می‌روند، اما اینکه در انواع مختلف متون ادبی، راویان و نویسندگان آثار، چگونه از سویه‌های مختلف مفهوم چین، برای پردازش روایت خود بهره می‌برند، مسئله‌ای است که در تحقیقات پیشین ادبیات فارسی به آن پرداخته نشده است. این مقاله بر آن است که با روش تحلیلی، توصیفی، سه الگوی متفاوت از حضور شاهدختان چینی و به دنبال آن، تصویر و تصور ضمنی برساخته شده از مفهوم چین را در سه داستان «خورشیدشاه و مه‌پری»، «حکایت ملکزاده و دختر فغفور» و «قلعه ذات‌الصور» بررسی و تحلیل کند.



## ۲. پیشینه پژوهش

در باره تصویر چین در ادبیات فارسی تا کنون چندین مقاله منتشر شده است؛ ازجمله: عطاء الله حسنی (۱۳۸۶) در مقاله «جذابیت‌های چین در شعر فارسی» نشان داده است که هنرمندان چینی با هنرمندان ایرانی در تصویرسازی نسخ خطی همکاری میکرده‌اند. زیبایی‌های طبیعت چین و فضای هنرپرور آنجا مورد تحسین شاعران ایران بوده [...] زیبارویان چینی نیز در ذهن‌انگیزی و خیال‌پردازی شاعران ایرانی نقش‌آفرین بوده‌اند. شیرزاد طائفی و دیگران (۱۳۸۹) در مقاله «چین در منشور شعر فارسی» نشان داده‌اند که احتمالاً هیچ شاعر ایرانی به چین سفر نکرده و صرفاً تصاویری خیالی بر اساس آن آفریده‌اند و در شعر کهن، تصویری از کل شرق در چین خلاصه می‌شود. وانگ یی دان (۲۰۲۱) در مقاله «چهره شاهدخت چینی در ادبیات کلاسیک فارسی؛ مطالعه موردی: سمک عیار» نوشته است: «علاوه بر داستان‌های عامیانه، مجموعه‌ای از شاهدخت‌های چینی نیز در شعر کلاسیک فارسی از قرن ۱۰ تا ۱۵ به تصویر کشیده شده‌اند؛ مانند شاهنامه، کوش‌نامه، هفت پیکر نظامی، مثنوی معنوی و همای و همایون خواجوی کرمانی. در شاهنامه فردوسی، آمده است که انوشیروان، پادشاه ساسانی ایرانی، با خان چینی در جنگ بود و خان چینی برای پایان دادن به جنگ، سیاست صلح و ازدواج را در پیش گرفت و دخترش را به انوشیروان داد».

بهادر باقری (۲۰۲۳) در مقاله «تصویر چین در شعر سبک هندی»، خیال‌انگیزی و مضمون‌آفرینی دو شاعر نامدار سبک هندی یعنی صائب تبریزی و بیدل دهلوی با عناصر مختلف مربوط به چین را بررسی کرده و بر آن است که: «در کارگاه نوآوری لطیف صائب، بیشترین تصویرسازی در حوزه پیوند آهوی چینی و مشک آن، با عطر معشوق و زلف و حال و هوای او ایجاد شده است. از دیگر تصاویر می‌توان به این موارد اشاره کرد: شباهت چشم‌های خمار آهوی چین و معشوق، دل خونین عاشق و شباهت آن به ناف آهوی چین، گردن دل‌ربای آهو و معشوق؛ همچنین اشاره به زیبایی و لطافت ظروف چینی، نقاشی و هنر چین، معابد بت‌پرستی در چین، پنهان بودن مشک و تحمل محدودیت فضایی تنگ برای تبدیل به مشک شدن و ...».



محمد پارسانسب (۲۰۲۳) در مقاله «بازتاب چین در ادبیات روایی ایران» بر آن است که «از قرن پنجم به بعد، رگه‌هایی از سرزمین باستانی چین و مظاهر بازنمایی قهرمانان، پادشاهان، فرمانروایان، حکیمان و عاشقان چینی، حداقل در بیست و هشت متن فارسی و در حدود ۶۶ داستان و حکایت دیده می‌شود». در باره موضوع درون‌همسری و برون‌همسری نیز محمود روح الامینی (۱۳۶۰) در مقاله‌ای با همین عنوان، پیشینه و فلسفه موضوع را واکاویده است. اما چنانکه می‌بینیم هیچ‌کدام از مقالات یادشده، به موضوع مقایسه ساختاری نقش‌آفرینی شاهدخت‌های چینی در داستان‌های فارسی نپرداخته‌اند.

### ۳. بحث اصلی

بن‌مایه ازدواج به شکل برون‌همسری در ادبیات فارسی، غالباً به عنوان طرحی برای پیوند شاهزادگان و زنان بیگانه به‌ویژه در داستان‌های پیوند شاهزادگان ایرانی با شاهدخت‌های چینی برای نمایش جسارت، جذابیت و برازندگی مردان قهرمان ایرانی به‌کار می‌رود. «در داستان‌های تاریخی و افسانه‌ای قبل از اسلام، در غالب موارد، ازدواج دلاوران و شاهان ایران، با زنان غیر ایرانی است (هرچند که ازدواج شاهان و شاهزادگان نمی‌تواند معرف ضوابط و سنن رایج در یک جامعه باشد). از آن جمله می‌توان ازدواج پسران فریدون با دختران شاه یمن، ازدواج کیکاووس با سودابه، ازدواج رستم با ته‌مین، ازدواج سیاوش با فرنگیس و بالاخره ازدواج گشتاسب با کتایون دختر قیصر روم را نام برد» (روح الامینی، ۵۲۶).

این نوع ازدواج، تنها به داستان‌های شاهنامه محدود نمی‌شود و در اکثر حماسه‌هایی که به تقلید از شاهنامه پدید آمده‌اند نیز شاهد چنین بن‌مایه‌ای هستیم. «این نوع همسرگزینی ... در متون حماسی متأخر، از جمله *گرشاسب‌نامه*، *برزنامه*، *بهمن‌نامه*، *کوش‌نامه*، *فرامرزن‌نامه*، *شهریار‌نامه*، *جهانگیر‌نامه* و *سام‌نامه* نیز شیوه رایج همسرگزینی است. بر اساس این رویکرد پهلوان یا پادشاه ایرانی در طی ماجرای به سرزمینی بیگانه می‌رود، با دختری ازدواج می‌کند و پس از ازدواج، به ایران بازمی‌گردد» (ستاری و حقیقی، ۱۳۹۷: ۶۸).

نکته مهم این است که در متون مختلف ادبی، این الگوهای ازدواج به شکل‌های گوناگونی به تصویر کشیده می‌شود. انگلز معتقد است که الگوهای ازدواج بشری، انعکاسی از روابط ثروت است و به‌عنوان سلطه مرد بر زن، نشان‌دهنده تحولات در روابط قدرت میان دو کشور یا ملت در دنیای سلطنتی است (انگلز، ۲۰۰۸: ۷۰).

گاه این نوع ازدواج را در قالب تقابل خودآگاه و ناخودآگاه قهرمان اصلی داستان تعبیر و تفسیر کرده اند: «تقابل دیگری که از غیرایرانی بودن زنان حماسه می‌توان به آن رسید، تقابل خودآگاهی-ناخودآگاهی در نظریه ناخودآگاه جمعی کارل گوستاو یونگ است که به تبیین دو ساحت خودآگاه و ناخودآگاه روان انسان می‌پردازد. بر این اساس، زنان غیرایرانی حماسه، تجلی آنیما هستند که مردان ایرانی (نماد خودآگاه)، برای رسیدن به "خود جامع"، ناگزیر از سفر به سرزمین بیگانه (نماد ناخودآگاه) و پیوند با آن هستند» (ستاری و حقیقی، ۱۳۹۷: ۸۵).

این مقاله با تمرکز بر پدیده ادبی خاص داستان‌های ازدواج با شاهدخت چینی، متن‌های برگزیده را بر اساس ساختار داستانی، به سه دسته تقسیم کرده و از سه نوع متن یعنی رمانس، داستان عامیانه، و داستان عارفانه بهره می‌برد تا انواع ازدواج و نحوه بازنمایی چین در هریک از آن‌ها را بررسی کند و بر آن است تا روابط قدرت میان چین و ایران را از نگاه راویان و نویسندگان این داستان‌ها، تجزیه و تحلیل؛ و چگونگی برساخت تصویر چین در آن‌ها را واکاوی کند.

در این راستا، داستان‌های «خورشیدشاه و شاهدخت چینی مه‌پری» که از رمانس-های کامل و قدیمی‌ترین نمونه در این زمینه است، «حکایت ملکزاده و دختر فغفور» که کامل‌ترین نمونه داستان‌های عامیانه شاهدخت چینی است و یکی از ریشه‌های داستان معروف اروپایی توراندخت به شمار می‌آید و «قلعه ذات الصور» از آثار مشهور عرفانی ایرانی که انتزاعی‌ترین و شاخص‌ترین اثر در این زمینه است، به‌عنوان متن شاخص عرفانی بررسی می‌شود.



| نوع داستان     | نوع عشق    | کتاب و عنوان داستان                       | زمان روایت   | محتوای بحران                 | هویت شاهزاده     | پس-زمینه |
|----------------|------------|-------------------------------------------|--------------|------------------------------|------------------|----------|
| رمانس          | عشق زمینی  | سمک عیار- خورشیدشاه و مه‌پری              | ۱۱۸۹ م.      | جنگ با ماچین                 | حلب              | چین      |
| داستان عامیانه |            | جامع الحکایات- حکایت ملکزاده و دختر فغفور | قرن ۱۶ م.    | پاسخ درست دادن به همه معماها | غرب <sup>۱</sup> | چین      |
| شعر عارفانه    | عشق آسمانی | مثنوی معنوی - قلعه ذات الصور              | ۱۲۶۰-۱۲۷۳ م. | دنبال کردن شاهزاده           | نامشخص           | چین      |

جدول ۱. تقسیم بندی داستان‌های عاشقانه شاهدخت چینی

### ۳-۱. ازدواج مردسالارانه: در رمانس، چین به عنوان جایزه (مقامی پایین‌تر از ایران)

داستان‌های عاشقانه مردسالارانه، ماجرای ازدواج شاهزاده ای ایرانی با یک شاهدخت چینی را روایت می‌کند. برای نمونه در داستان «خورشیدشاه و مه‌پری» از کتاب سمک عیار، سمک با همکاری خورشیدشاه و برادرش، سرانجام بر مشکلات و موانع چیره می‌شود، جادوگر را می‌کشد و با شاهدخت به حلب بازمی‌گردد (الارجانی، ۱۳۹۶: ۱). در اینگونه داستان‌ها، شاهدخت چینی کاملاً منفعل است، نیاز به نجات دهنده ای دارد و صرفاً غنیمت جنگی قهرمان ایرانی محسوب می‌شود که سرانجام باید با قهرمان نجات‌بخش خویش ازدواج کند. خورشیدشاه دایه جادوگری را که از شاهدخت مه‌پری مراقبت می‌کند، می‌کشد؛ در میان بسیاری از شاهزادگان در مسابقات رزمی پیروز و وارد کاخ پنهانی می‌شود و مخفیانه، شاهدخت مه‌پری را به همراه خود به حلب می‌برد.

در رمانس‌هایی اینچنین، چین از نظر مرتبه و اهمیت، به عنوان کشوری فروتر از ایران و سرزمینی مرزی تصور می‌شود که قهرمانان برای رسیدن به کمال و انجام آزمون‌های مردانگی، از آن عبور می‌کنند. بر مبنای این انگاره، چین مجموعه‌ای از تضادهای مرموز، پربار اما خطرناک، بسیار دوردست و سرشار از شگفتی‌های بیگانه

<sup>۱</sup> داستان به هویت قهرمان ملکزاده اشاره نکرده است؛ اما از متن می‌توان فهمید که ملکزاده احتمالاً ایرانی است. «فغفور گفت ای ملکزاده اگر غرض تو از دامادی من، مال و جاه و حشمت و سپاه است، به این حسب و نسب که تورا است، دو برابر خراسان و اصفهان و تبریز و شیروان، بلکه روم و آذربایجان و شیراز و کشمیر می‌دهم. سخن من بشنو و ترک وصلت دامادی من کن؛ زیرا که آن دختر به غایت بیباک و سفاک است...» (جامع الحکایات، ۱۳۹۱: ۳۸۶)

تصویر شده است. در داستان «خورشیدشاه و مه‌پری»، خورشیدشاه برای رسیدن به چین و یافتن شاهدخت مه‌پری، باید از یک بیابان وسیع به مدت چهل روز؛ و سپس از یک شهر مرزی صحرایی توران‌زمین گذر کند. دربار چین بسیار باشکوه و پرزرق و برق است و زمانی که خورشیدشاه و همراهانش به پایتخت چین می‌رسند، با استقبال گرم پادشاه روبه‌رو می‌شوند. این داستان با استفاده از توصیفات فراوان و جالب‌توجهی، کاخ‌های باشکوه چین را به‌تصویر می‌کشد و به لباس‌ها، تجملات و لوازم این شاهدخت چینی نیز اشاره شده است:

«فغفور در گنج بگشاد، سپاه که می‌رسید مینواخت و خلعت می‌داد و ساز و سلیح آراسته می‌داد، تا چهل و پنج هزار سوار جمع گشت. پس چند خروار خزینه ترتیب داد و سیصد خروار فراش‌خانه و زرآدخانه و مطبخ و خرگاه، و بارگاهی از بهر خورشیدشاه بفرمود از اطلس سرخ، به طناب ابریشم، و بیست و چهار ستون از هر گوشه ای ترتیب کرده» (الارجانی، ۱۳۹۶: ۱۵۷).

همچنین، پادشاه چین به خورشیدشاه، هدایایی شامل ابریشم قرمز و روبان ابریشمی تقدیم می‌کند. در تمام این توصیف‌ها، بارها و بارها، چین به‌عنوان سرزمینی ثروتمند و تولیدکننده ابریشم معرفی و تأکید شده است که این سرزمین، ثروتمند، اما خطرناک است. «چون شاه و شاهزاده و همان وزیر و فرخ‌روز و دیگر پهلوانان، این سخن از پیر بشنیدند، تعجب داشتند [...] مرزبان‌شاه گفت این طرفه کاری است که فرزند من، همه دل در آن کار بست که به جان پرخطر است، که اگر کاری بودی که به مال جهان برآمدی، یا به لشکر عالم، از پیش توانستمی بردن» (الارجانی، ۱۳۹۶: ۱۵).

در این داستان‌ها، تصویر چین قدری پیچیده است؛ سرزمینی پربر و برخوردار، اما برای بیگانگان بسیار خطرناک است و «سر می‌شکند دیوارش» و به‌عنوان یک کشور مرزی، موقعیت برجسته و برتری ایران را به‌طور ضمنی تداعی می‌کند. خورشیدشاه و جمعی از جنگجویان، به قصد ماجراجویی به چین می‌روند؛ سرزمینی ناشناخته و پر از موجودات شگفت که در سیطره جادوگران و دچار بی‌نظمی و آشفتگی است. داستان به اجرای رقابت میان پادشاه چین و حکومت ماچین می‌پردازد. پادشاه ماچین به جمع خواستگاران می‌پیوندد تا حکومت چین را به چنگ آورد. سرانجام،



پادشاه چین به خورشیدشاه اجازه می‌دهد تا داماد او شود و او را به‌عنوان فرمانده ارتش خود، برای مبارزه با ارتش ماچین گسیل می‌دارد؛ اما پس از مرگ شاهدخت مه‌پری هنگام زایمان، خورشیدشاه با دختر دیگری به نام آبان‌دخت ازدواج می‌کند. بدین ترتیب، روایت داستان به‌طور کامل، گفتمانی مردسالارانه دارد و زنان، تنها نیازهای رقابت‌های سیاسی و قدرت‌طلبانه مردان را برآورده می‌کنند.

این زمینه‌ها نشان می‌دهند که چین تصویری از یک خواسته یا جایزه منفعل است که می‌تواند به‌طور دلخواه راویان شکل بگیرد؛ سرزمینی دور، خطرناک و بدوی است. زنان زیبای چین که منتظر ازدواج با قهرمانان غربی هستند، به‌طور ضمنی، شجاعت و خردمندی آنان را اثبات می‌کنند. جنگجویان غربی، با شجاعت و پایداری خویش، خطرهای و موانع را یکی پس از دیگری از میان برمی‌دارند و زنان بیگانه‌ای که با هنجارهای اجتماعی و سیاسی جدید سازگار نیستند، در نهایت، جذب و تسلیم آن می‌شوند. در رمانس‌ها و داستان‌های منظوم، موضوع ازدواج مردسالارانه، نمایانگر گفتمان غالب جامعه فئودالی تحت سلطه مردسالاری و با نگرش «ایرانگرایی» (فکر برتری ایران) است. شاهدختان، نماد ثروت، مقام و قدرت یک قبیله، قوم یا ملت هستند و به اسارت گرفتن آن‌ها، تجاوز به اموال و موقعیت اجتماعی آن قبیله محسوب می‌شود. بنابراین، در واقع، هدف اصلی قهرمان، نجات زن نیست، بلکه غارت ثروت‌های کشور بیگانه و رقیب و گسترش قلمرو حکومت خویش است. این مسأله، نشان‌دهنده هماهنگی میان ذهنیت ایران‌گرایی و مردسالاری در روایت‌گری است. هرودوت در قرن پنجم پیش از میلاد، این نگرش را چنین جمع‌بندی کرده است: «پارسیان مردمی را که به آن‌ها نزدیک‌ترند، محترم می‌شمارند و آن‌ها را تنها اندکی پایین‌تر از خود می‌دانند؛ در حالی که احترام به کسانی که از آن‌ها دورترند، به همان نسبت کمتر می‌شود. هرچه فاصله بیشتر باشد، احترام نیز کمتر می‌شود. دلیل این دیدگاه این است که آن‌ها خود را در همه‌چیز، برتر از دیگران می‌دانند و معتقدند که هرچه قوم‌ها به آن‌ها نزدیک‌تر باشند، به همان اندازه برترند. بنابراین، کسانی که از آن‌ها دورترند، بدترین انسان‌ها خواهند بود» (هرودوت، ۲۰۰۹: ۸۱-۸۲).

این الگوی روایی، ادامه سنت‌های حماسی ایران باستان است. داستان سمک عیار که به‌نوعی تداوم سنت‌های داستانی شاهان و قهرمانان ایران باستان است، به

ستایش دستاوردهای بزرگ ایرانی می‌پردازد. از این‌روی، ادامه‌دهندهٔ نگرش ایران-گرایی در ادبیات باستانی ایران است.

### ۲-۳. ازدواج زن‌سالارانه: چین به‌عنوان فاعل فراخوان (برتر از خود) در داستان‌های عامیانه

در داستان‌های عاشقانه و پرماجرایی ازدواج زن‌سالارانه، ازجمله داستان «ملکزاده و دختر فغفور چین»، صحنهٔ داستان، معمولاً چین است و نام قهرمان داستان، مشخص نیست. پادشاه غربی ثروتمند و قدرتمندی است که شوکت و منزلت کشورش افول کرده و به اسارت کشورهای دیگر درآمده است. ملکزاده توصیهٔ پدر و مادرش را می‌پذیرد و آنان را به عنوان بردهٔ خدمتکار می‌فروشد و عهد می‌بندد که پس از بهبود اوضاع، آنان را بازخرد. کاروانی به او کمک می‌کند، همراه کاروان به چین می‌رود و خبردار می‌شود که شاهدخت چینی (دختر فغفور)، بر آن است تا همسر خویش را برگزیند. شاهدخت با خواستگاران خود شرطی در میان می‌نهد که باید خطر کنند و برای رسیدن به وصال وی، به همهٔ معماهایش پاسخ درست بدهند؛ وگرنه کشته می‌شوند. ملکزاده با دیدن چهرهٔ زیبای شاهدخت، عاشق او می‌شود و علی‌رغم تلاش همه برای منصرف کردن او، در این آزمون شرکت می‌کند و معماهای عجیب و غریب وی را به‌راحتی حل می‌کند.

نکتهٔ جالب توجه این است که در اینگونه داستان‌های عامیانه، شاهدخت چینی، دیگر نیازی به نجات و ازدواج ندارد؛ منفعل و ناتوان نیست، بلکه در سرزمین خود باقی می‌ماند و شاهزادهٔ غربی، وارث سلطنت چین می‌شود. دیگر غنیمت مراسم کمال یافتن مردانه نیست، بلکه بیشتر نمادهایی از نظم جدیدی در برابر تهدید و تهاجم خارجی به‌شمار می‌آید.

علاوه بر این، در الگوی ازدواج زن‌سالارانه، قهرمان زن، نسبت به قهرمان مرد، حق انتخاب بالاتری دارد. ازدواج زن‌سالارانه، با شکل ازدواج سنتی مردان با زنان متفاوت است و بدین شکل است که مرد به خانهٔ زن می‌رود و رابطهٔ اصلی در این ازدواج، بر اساس خانوادهٔ زن بنا می‌شود؛ به‌طوری‌که مرد در کنار زن زندگی می‌کند. بنابراین، داستان‌ها با جزئیات زیادی به مسأله انتخاب همسر توسط زنان پرداخته و این



موضوع را به‌طور برجسته‌ای به نمایش می‌گذارند. شاهزاده‌های بسیاری، خارج از چین به دست این زنان کشته می‌شوند، و سر آن‌ها به دیوار شهر آویخته می‌شود.

«با پدر خود، عهد و شرط کرده است که بی رضای او، وی را به شوهر ندهد. هر ملکزادهٔ رعناى زیبایی که به خواستگاری او آمده، دختر او را به حضور پدر خود و بزرگان دین و ملت و ارکان دولت طلب می‌نماید و شرط و عهد می‌کند و از او مسائلی می‌پرسد و می‌گوید که ای جوان! اگر مسائل مرا بر وجه صواب جواب گفتی، بی عتاب و خطاب، به عقد و نکاح تو درمی‌آیم و حلال توام؛ و اگر جواب نه بر وجه مدعا گویی، خون تو حلال من است. اگر آن جواب این شرایط قبول نموده از عهده بیرون نیامد، موافق و مطابق آن عهد، به ثبوت بینة، آن نوجوان را بی اهمال، در زمان، به عالم عدم روانه می‌نماید» (جامع الحکایات، ۱۳۹۱: ۳۸۳).

در پایان داستان، ملکزاده از شاهدخت، سخت‌ترین معما را می‌پرسد: «کدام ملک نوجوان بود که بخت از او برگشت؛ رعیت و سپاه و غلام و جمیع نوکر همهٔ آن‌ها به امرالله نوع دیگر شده؛ ترک مال و گنج داده، به صد غصه و رنج با مادر و پدر، همراه راه بیابان بی آب و نان پیش گرفته می‌رفت، ترک ایشان نیز به ضرورت کرد. تنها می‌گشت. مرگ به وی باز خورد. مرگ را بگرفت، در بغل نهاد و چون دو سه روزی با مرگ همراهی نمود، جفای بسیار کشید. مرگ دویم به وی روی نمود. مرگ اول را پاره پاره کرده و در چاه انداخت و از دست مرگ دویم نیز به صد محنت خلاص شد. مرگ سیوم غالب آمده، وی را در عین ضربات خیال داشت. دیگر نمی‌دانم که حال آن ملک چون خواهد گشت، جواب بگو» (همان: ۳۹۷). و پاسخ معما، نام خود ملکزاده است. از طریق ازدواج با شاهدخت چینی، نه‌تنها سلطنت خود را حفظ می‌کند، بلکه حق جانشینی سلطنت چین را نیز به‌دست می‌آورد.

در اینگونه ازدواج‌های زن‌سالارانه، داستان‌های عامیانه، چین را به‌عنوان فاعل فراخوان با قدرتی برتر از ایران به تصویر می‌کشند. در داستان یادشده، چین چندان توصیف نمی‌شود؛ اما می‌توانیم از طریق برخی جزئیات، تصویر این سرزمین را تا حدی دریابیم. برای به نمایش گذاشتن شکوه و منزلت «داماد مقیم در خانهٔ زن» (ورود مرد به خانهٔ زن)، چین، کشوری با تمایل به دانش و عشق به دموکراسی معرفی می‌شود. ملکزاده می‌خواهد شغلی در دربار چین پیدا کند. پیرزنی، با مهر و

مهمان‌نوازی فراوان، از او پذیرایی می‌کند. از این طریق درمی‌یابد که مردم چین، نیکوکار و مهمان‌نوازند و فغفور چین، حکومتی ترقی‌خواه دارد؛ اما فرزند پسری ندارد و تنها شاهدختی زیبا، شگفت‌انگیز و جسور دارد که مطابق با پیش‌شرط‌های ازدواج زن‌سالارانه است: شاهدخت چین مانند یک قاتل بی‌رحم، مردانی چون شاهزاده‌های سمرقند، مغرب و دیگر سرزمین‌ها را که برای ازدواج با وی آمده‌اند، با پرسش‌های دشوار و شگفت خود عذاب می‌دهد و به کام مرگ می‌کشد. چین کشور قدرتمندی است که در زمان بحران، خود را نجات می‌دهد و شاهدخت زیبای چین، دیگر منتظر نجات‌دهنده غربی نیست؛ شجاعت و خردورزی مردان غربی را به نمایش نمی‌گذارد، بلکه به آنان فرصتی برای رسیدن به کمال و زندگی دوباره می‌دهد، تا خودآگاهی قدرتمند آنان را بیدار کند.

قهرمانان از طبقات پایین به‌دنبال دستیابی به ثروت‌های خارجی و جایگاه اجتماعی برتر هستند و اغلب در ذهن خود، زندگی با زنان زیبای بیگانه و برخورداری از ثروت‌های عظیم را آرزو می‌کنند. این انگیزه روانی باعث می‌شود که آن‌ها تحت شرایط خاصی، ازدواج زن‌سالارانه را بپذیرند. در داستان‌های عامیانه، شاهزاده غربی به‌دنبال کسب ثروت، قدرت و زنان بیشتر در چین است، تا کمبودها و حسرت‌های دوران تبعید را جبران کند. «ازدواج دختران سلطنتی با بیگانگان، حداقل به این معناست که این بیگانه، حق برخورداری از ارث از بالاترین قدرت را در قوم ایرانی خواهد داشت» (لیو، ۲۰۲۱: ۱۴۰). این نشان می‌دهد که ایرانیان می‌توانستند از طریق ازدواج‌های سیاسی، دایره سیطره خود را گسترش دهند و با تأکید بر خودمختاری فردی، در تمام میدان‌ها پیروز شوند. این سفر به سرزمین بیگانه، نه تنها عشق و وصال شاهدخت زیبای چین را برای ملکزاده به ارمغان می‌آورد، بلکه او را جانشین سلطنت چین می‌کرد و به او قدرت و ثروت و منزلت می‌داد. ازدواج زن‌سالارانه، راهی مؤثر برای یک بیگانه است که به زندگی محلی بپیوندد و در اندک زمانی، منابع مختلف خانواده‌ها و قبایل مختلف را به کار گیرد و ثروت میان آن‌ها را متعادل کند. داستان مراسم عروسی بزرگ ملکزاده و شاهدخت، حاکی از پذیرش موضوع «داماد مقیم در خانه زن» توسط چین است.



البته در فرهنگ مردسالارانه سنتی ایران، ازدواج زن سالاری به عنوان یک استثنا از عرف‌های ازدواج معمولی به‌شمار می‌رود و در نهایت، به ازدواج‌های متعارف بازخواهد گشت. در پایان این‌گونه داستان‌ها، زمانی که ملکزاده شکست‌خورده به رؤیای بازگرداندن سلطنت خود می‌رسد، حتماً داستان به پیوند دوباره او با والدینش ختم می‌شود، که به‌نوعی معادل بازگشت داماد مقیم در خانه زن، به خانواده خود و ازدواج‌های متعارف است.

اگر بخواهیم از زاویه ای دیگر و با تمرکز بر شخصیت شاهدخت چینی، به این داستان‌ها بنگریم، درمی‌یابیم که با دو نوع زن در این داستان‌ها مواجه شده ایم. «در داستان‌های منشور عامیانه، زنان نقش‌هایی گوناگون برعهده دارند. در مقایسه با نقش منفعل و تزینی زن در ادبیات رسمی و غنایی؛ نقش زنده، پویا، اثرگذار و گاه محوری زن در قصه‌های عامیانه، تأمل‌برانگیز است. زنان فعال با شخصیت مثبتشان، آغازگر عشق، عیارپیشه، یاور قهرمان، پاسدار آزادی و آبروی خویش، جنگجو، طیب و پرستار قهرمان، مخالف ازدواج اجباری، ثابت‌قدم در عشق، اهل مکر زنانه، فداکار، مهربان، خردمند، گره‌گشا، رایزن قهرمان و اهل عیش نهانی‌اند [...] اما زنان منفعل - که به‌منزله جایزه‌ای برای پهلوان هستند - ساده‌دل، معشوق یا همسر محض، تسلیم در برابر چندهمسری و ستم‌دیده‌اند» (باقری، ۱۳۹۲: ۱۱۹).

### ۳-۳. عشق آسمانی: چین به عنوان آرمان‌شهر در داستان‌های عارفانه

داستان‌های عرفانی، ساختار روایی مشابهی با داستان‌های عامیانه یادشده دارند، اما از نظر زبان، فرم و سبک، تفاوت‌های قابل توجهی با آن‌ها دارند. به دلیل ماهیت نمادین خاص خود، مفهوم عشق آسمانی در عرفان ایرانی را از طریق فرم ادبی داستان عاشقانه بیان می‌کنند. در اینجا، از مفهوم نوعی ازدواج و روابط عاطفی، برای بیان عشق آسمانی استفاده شده است. برای نمونه، در داستان «قلعه ذات الصور» یا «دژ هوش‌ربا» از مثنوی معنوی، سه شاهزاده برای جستجوی شاهدخت چینی، پس از سفری طولانی، به چین می‌رسند و درگیر چندین آزمون مردافکن می‌شوند. تنها شاهزاده کهنتر که خداترسی و پرهیزگاری بیشتری دارد، زنده می‌ماند. در این داستان، از ارتباط بین سه شاهزاده و شاهدخت چینی، صحبتی به میان نمی‌آید.

شاهدخت چینی به صورت یک نماد مجرد و آیکون باقی می‌ماند. همچنین در همای و همایون خواجوی کرمانی (۱۲۹۰-۱۳۵۲ م.)، همای شاهزاده ایرانی، در خواب، زنی زیبا را می‌بیند که به او می‌گوید برای جستجوی معشوق خود، باید به چین برود و عزم خود را جزم کند تا به عشق خود وفادار بماند. پس همای، تاج و تخت خود را رها می‌کند و راهی چین می‌شود و سرانجام همایون را پیدا و از او خواستگاری می‌کند. برای آزمایش صداقت او، همایون نقابی بر چهره می‌زند، بر اسب سوار می‌شود تا با او مبارزه کند. داستان سفر سه شاهزاده در «قلعه ذات الصور» و سفر طولانی شاهزاده در همای و همایون که هزاران کوه و رودخانه را طی می‌کند و سرانجام، دل شاهدخت چینی را به دست می‌آورد، نمادهایی ادبی از پیوند انسان و خداست. این نوع ازدواج‌ها، بیشتر به شکل انتزاعی و نمادین مطرح می‌شوند. عشق در این متون عارفانه، راهی برای رشد و تکامل فرد است. از طریق عشق است که انسان می‌تواند خود را پالایش کند و به وحدت با خدا دست یابد.

تمثیل‌های عارفانه شاهدخت چینی و بیشتر داستان‌های شاهدخت چینی، ساختار داستانی مشابهی دارند. برخلاف داستان‌های عامه‌پسند پیشین، در این نوع قصه‌ها، توصیفات دقیق از آداب و رسوم چین یا مناظر و نوع زندگی و شرایط اجتماعی آن وجود ندارد، بلکه چین، نماد کشوری بیگانه و آرمان‌شهری دور از دسترس و دشواریاب در نظر گرفته می‌شود؛ تصویری انتزاعی و متناقض از آن ارائه و همزمان، کشوری کامل و جایگاهی مقدس به منزله دنیایی دیگر ترسیم می‌شود.

اگرچه نسخه دست‌نویس جامع الحکایات (ق. ۱۶ م.) تاریخ نگارش دیرتری دارد، اما می‌توان با اطمینان گفت که داستان «ملکزاده و دختر فغفور چین»، حداقل تا اوایل قرن دوازدهم به طور گسترده در دسترس همگان بوده و در مونس‌نامه ثبت شده است. احتمال زیادی وجود دارد که مولوی هنگام سرودن مثنوی معنوی، از طریق روایت‌های عامیانه، با این داستان آشنا شده باشد. چون از نظر الگوی ازدواج، داستان‌های «قلعه ذات الصور» به «ملکزاده و دختر فغفور چین» جامع الحکایات نزدیکتر است تا به قصه سمک عیار.

علی‌رغم رمانس‌ها که به‌شدت بر ثروتمندی و جاه و جلال چین تأکید دارند، داستان‌های عامیانه، بر خطرناکی و پیش‌بینی ناپذیری چین متمرکزند. در اشعار



عارفانه، چین دوردست، نماد دنیای دیگر و جهانی ماوراء طبیعی و اثری است، نه صرفاً کشوری که از ایران متمایز باشد. مولانا با استفاده از تصویر نمادین چین، خواننده را به سیر و سلوک در دنیای درون خویش هدایت، و خودآگاهی وی را تقویت می‌کند. «قلعه ذات الصّور» همان چین است. همه دلسوزانه، شاهزادگان را توصیه می‌کنند که از خدا بترسند و از آن قلعه دوری کنند؛ اما این منع، آتش جستجوگری آنان را تندتر می‌کند. این قلعه دارای پنج در است که نماد حواس پنج‌گانه انسان است که به رنگ‌ها و بوی‌ها می‌رسند، و پنج در که مانند حواس پنج‌گانه درونی، به جستجوی اسرار رهنمون می‌شوند.

اندر آن قلعه خوش ذات الصّور پنج در در بحر و پنجمی سوی بر  
 پنج از آن چون حس به سوی رنگ و بو پنج از آن چون حس باطن، رازجو  
 زان هزاران صورت و نقش و نگار می‌شدند از سو به سو، خوش بی‌قرار  
 زین قدح‌های صور کم‌باش مست تا نگردي بت‌تراش و بت‌پرست  
 (مولوی، ۳۷۰۲-۳۷۰۵)

علاوه بر این، پادشاه چین، نماینده خداوند و نماد قدرت اعلی و تقدس و شخصیتی است که گوهر خردورزی و راه نجات را برای حاکمان مرد فراهم می‌آورد. تمام چین باور دارند که پادشاهشان هیچ فرزندی ندارد. هیچ‌گاه فرزندی نیاورده و هیچ‌گاه اجازه نداده است که زن‌ها به حریم والای وی نزدیک شوند.

خویشتن رسوا مکن در شهر چین عاقلی جو، خویش از وی در مچین  
 آنچه گوید آن فلاطون زمان هین هوا بگذار و رو بر وفق آن  
 جمله می‌گویند اندر چین به جد بهر شاه خویشتن که لم یلد  
 شاه ما خود هیچ فرزندی نژاد بلکه سوی خویش زن را ره نداد  
 (مولوی، ۴۱۴۳-۴۱۴۶)

شاهزاده کهنتر، نماینده انسان‌های دنیوی و خاکی است که از طریق تسلیم کامل به پادشاه چین، به کمال و تزکیه فردی می‌رسد.

و آن سوم کاهل‌ترینِ هر سه بود صورت و معنی، به کلی او ربود

(مولوی، ۴۸۷۶).

رابطه شاهزادگان با پادشاه، همسنگ رابطه میان انسان و خداست. شاهزاده فروتن برای نزدیک شدن به پادشاه، باید از طریق یادگیری، وارد حریم ستر و عفاف ملکوت شود. سه شاهزاده وارد قلعه ذات الصور می‌شوند و آزمون‌های پادشاه چین را می‌گذرانند، که نمادی از حرکت انسان به سوی بهشت و پذیرش داوری خداست. شاهزادگان بزرگ و میانی، در جستجوی شاهدخت نمی‌توانند کاملاً تسلیم اراده پادشاه شوند. تنها شاهزاده کوچک به دلیل کاهلی خود به پادشاه وفادار می‌ماند و از خودخواهی و خودپرستی دوری می‌کند، به همین دلیل می‌تواند به دانش و کمال دست یابد. این شاهزاده که خود از خیل اشراف و بزرگان است، قدرت و منزلت پادشاه چین را به ارث می‌برد. این نماد توفیق انسان‌ها در مسیر جستجوی حکمت الهی است. چنین داستان‌هایی از نگاه عارفان، «روایتی شاعرانه از قصه آفرینش است که ماجراهای آن، از پرده زمان و مکان بیرون و جاودانه در حال روی دادن است. شاهزاده، تجلی جمال خداوند است؛ چنان که مولوی در داستان دژ هوش‌ربا در مثنوی معنوی، دختر پادشاه چین را تجلی جمال الهی تعبیر کرده است» (اکبری، ۱۳۸۶: ۱۳۵). «شه‌زاده بزرگ، نماد روح یا نفس ناطقه است. شه‌زاده میانی، نماد عقل و خرد استدلالی و شه‌زاده کوچک، نماد قلب است که مهم‌ترین ابرازهای شناخت و درک حقایق و معانی هستند.» (رضانی و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۷۴)

مولانا با این داستان به مخاطبان خود می‌آموزد که انسان باید در برابر خداوند همواره متواضع و تسلیم کامل باشد و از غرور کور بپرهیزد تا بتواند به یگانگی با خداوند دست یابد. بر اساس آموزه‌های تصوف و عرفان، عشق یکی از صفات خداوند است؛ خداوند با این عشق، انسان‌ها را خلق کرده و به آن‌ها گوهر عشق را عطا کرده است و تنها با پشت پا زدن به تمام خواسته‌های دنیوی و یادکرد دائمی خداوند، از طریق تلطیف روح و تزکیه نفس، فرد می‌تواند به علم الهی دست یابد.

شاعران عارف، چین را به عنوان جهانی آرمان‌شهری برای ترویج سلوک فردی توصیف می‌کنند. با ورود ترک‌ها به ایران و سلطنت آن‌ها، تصوف و در پی آن، احساسات منفی و انزواگرایانه مردم به طور گسترده‌ای گسترش یافت. ایرانیان بیشتر



به دنیای معنوی و درون خویش توجه کردند و بدان روی آوردند و اندیشه‌های ملی‌گرایانه پیشین، رو به افول نهاد. بنابراین، در چنین گفتمانی است که ساختار قدرت دوتایی یا تقابل دوگانه «بالا-پایین» و «من-دیگری» بین چین و ایران شکل گرفته است.

لیو اینگ‌جون (۲۰۱۵: ۱۹۴) پس از بررسی تصاویری که از چین در ادبیات فارسی وجود دارد، اشاره کرده است که «این تصاویر، نشان‌دهنده تحولی در آگاهی اجتماعی ایران از زمان ادغام عرب‌های مسلمان، گذار از سلطنت ترک‌ها و سپس تأثیر حمله مغول‌هاست». ایرانیان که زمانی به عنوان ملت غالب جهان شناخته می‌شدند و در همه میدان‌ها و زمان‌ها پیروز بودند، پس از حملات عرب‌ها و سلطنت ترک‌ها، ممکن است نسبت به هویت ملی خود دچار سردرگمی شده باشند. ادبیات داستانی عارفانه ایرانی، با معرفی چین به عنوان یک آینه آرمان‌شهری، درصدد اصلاح فکر و ذهن پیروان بود تا فشارهای اجتماعی را کاهش دهد و بر زخم‌های آنان مرهمی نهد. با فراموش کردن واقعیت‌های تلخ و گزنده زندگی و وارد شدن به دنیای روحانی، این متون، از افراد می‌خواهند که از طریق تلاش فردی، به جست‌وجوی ذات زایای زندگی ادامه دهند و از وضعیت آشفته اکنون خود عبور کنند، تا به بازآفرینی آزادانه خود دست یابند.

#### ۴. نتیجه‌گیری

با بررسی دقیق سه داستان مختلف با بن‌مایه واحد ازدواج شاهزاده ایرانی با شاهدخت چینی، درمی‌یابیم که سه الگوی داستانی بر آن‌ها حکمفرماست. در الگوی ازدواج مردسالارانه، موقعیت و جایگاه مردان، بالاتر از زنان است. قهرمان مرد ایرانی، از هر جهت فراتر از همسر خارجی است و این وضعیت، نمودار ایران‌گرایی (اندیشه برتری ایران) و نظم سلسله‌مراتبی تواند بود. اما در الگوی ازدواج زن‌سالارانه، اگرچه زنان، وضعیت و جایگاه بالاتری نسبت به مردان دارند، غیرمستقیم چنین تداعی می‌شود که چین، حق برتری در ارث بردن از قدرت حاکمیت خود را برای ایرانیان به رسمیت شناخته است، که باز هم بازتابی از ایران‌گرایی (اندیشه برتری ایران) و تقویت تصویری اجتماعی از دیگری و حاشیه‌ای بودن چین است. اما داستان در گونه

عشق آسمانی و عرفانی اش، به‌طور نمادین از الگوی عشق آسمانی برای نشان دادن رابطه انسان و خدا استفاده می‌کند و چین، نماد آرمان شهر بی‌پایان و شکوهمند، و شاهدخت چینی به‌طور کامل، به نماد خداوند تبدیل می‌شود. روابط زن و مرد در این سه نوع متن نیز، نوع روابط قدرت ایران-چین از دیدگاه شاعران و داستان‌سرایان را بازتاب می‌دهند.

### تشکر و قدردانی

پروژه علوم انسانی استان گوانگدونگ، چین: شاهدخت چین در ایران از نظر تمثیل خود (GD22XWW03<sup>1</sup>)

### کتابنامه

- ۱) الارجانی، فرامرز بن خداداد بن عبدالله الکاتب (۱۳۹۶) سمک عیار، تصحیح پرویز ناتل خانلری، جلد ۱، چاپ نهم، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
- ۲) اکبری، مهناز (۱۳۸۶) دژ هوش‌ربا، بررسی و تحلیل آخرین داستان مثنوی معنوی، تهران: لوح زرین.
- ۳) باقری، بهادر (۱۳۹۲) «زنان فعال و منفعل در داستان‌های منثور عامیانه»، فرهنگ و ادبیات عامه، ج ۱، ش ۱، صص ۱۲۱-۱۴۲.
- ۴) ..... (۲۰۲۳) «تصویر چین در شعر سبک هندی»، مجموعه مقالات کنفرانس تمدن-های جهان: گفتگوی دو تمدن چین و ایران، لانژو، چین، صص ۱۳۳-۱۴۲.
- ۵) پارسانسب، محمد (۲۰۲۳) «بازتاب چین در ادبیات روایی ایران»، مجموعه مقالات کنفرانس تمدن‌های جهان: گفتگوی دو تمدن چین و ایران، لانژو، چین، صص ۱۴۲-۱۵۵.
- ۶) تانگ، اییو (۱۴۰۲) «بررسی چگونگی گسترش داستان‌های توراندخت»، دوفصلنامه پژوهش‌های میان رشته ای زبان و ادبیات فارسی، سال دوم، دوره جدید، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۲، صص ۱۰۵-۱۲۳.

<sup>1</sup> Humanities Project of Guangdong Province, China: A study on the self-allegory of the Persian "Chinese Princess" Story (GD22XWW03)



۷) جامع الحکایات (۱۳۹۱) تصحیح محمد جعفری قنواوی، نسخه کتابخانه گنج‌بخش پاکستان، تهران: قطره.

۸) حسنی، عطاءالله (۱۳۸۶) «جذابیت‌های چین در شعر فارسی»، پژوهش‌نامه علوم انسانی، ش ۵۴، صص ۱۹۷-۲۱۰.

۹) رمضانی، سمیرا و پاشایی فخری، کامران و عادل زاده، پروانه. (۱۳۹۹). «مفاهیم عرفانی هنر و زیبایی در حکایت قلعه ذات‌الصّور یا دژ هوش‌ربا برگرفته از مثنوی معنوی مولانا»، مطالعات هنر اسلامی، ش ۳۸، صص ۱۶۰-۱۷۶.

۱۰) روح‌الامینی، محمود (۱۳۶۰) «درون همسری و برون همسری»، چیستا، دی ماه، صص ۵۳۷-۵۲۵.

۱۱) ستاری، رضا و مرضیه حقیقی (۱۳۹۷) «بازخوانی برون‌همسری در حماسه ملی ایران از دو منظر تقابل‌های دوگانه لوی استروس و ناخودآگاه جمعی یونگ»، دوفصلنامه روایت‌شناسی، سال ۱، ش ۳، بهار و تابستان، صص ۶۷-۹۰.

۱۲) طائفی، شیرزاد؛ بویین کوی و علیرضا پورشبانات (۱۳۸۹) «چین در منشور شعر فارسی»، پژوهش‌های ادب عرفانی، دوره ۴، ش ۳، صص ۱۳۷-۱۶۰.

۱۳) مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۴) مثنوی معنوی، جلد ششم، نسخه هشتم، تهران: پژوهش.

14) Engels, Friedrich. (2018). *The Origin of the Family, Private Property, and the State*. Beijing: People's Publishing House.

15) Herodotus. (2009). *History of Herodotus (Volume I): History of the Greco-Persian Wars*. Beijing: The Commercial Press.

16) Liu, Yingjun. (2021). *The Reconstruction of National Memory in Literature: A Study of the Iranian Epic The Samak Ayyar*. Shanghai: Zhongxi Bookstore.

17) ..... (2015). "The Evolution of the Image of China in Classical Persian Narrative Literature." in: Zeng Qingying et al. (eds.). *Exploring "Orientalism"*. Beijing: Peking University Press. pp. 187-197.

18) Wang, Yidan. (2021). "Images of Chinese Princesses in Persian Classical Literature: From Chinese Princesses in *The Samak Ayyar*". in: *Iranology in China (Fourth Series)*. Edited by the Institute of Iranian Culture, Peking University. Shanghai: Chinese and Western Books, pp.283-299.

# بررسی مسائل آموزش زبان فارسی در دانشگاه‌ها و مؤسسه زبان‌های نوین کشور بنگلادش<sup>۱</sup>

شوجان پرویز<sup>۲</sup>

## Investigating the Challenges of Persian Language Education at Universities and Modern Language Institutes in Bangladesh

**Shojan Parbez**, M.A student in Persian Language and Literature, University of Dhaka, Bangladesh.

### Abstract

Persian is one of the Indo-European languages spoken in Iran, Afghanistan, Tajikistan, Uzbekistan, Pakistan, Iraq and Azerbaijan. It has held a significant intellectual, literary and religious influence among Muslims in the Indian subcontinent. Scholars, poets, writers and Sufis have left behind important works in this language. Persian was also the official language in Bengal for nearly six hundred years. However, in 1938, the British officially banned its use. Despite this prohibition, Persian language and literature departments exist in the most renowned universities of Bangladesh, and the popularity of Persian continues to grow. The Persian language and literature departments in the well-known universities of Bangladesh include : the University of Dhaka, the University of Rajshahi, the University of Chittagong, the Institute of Modern Languages at the University of Dhaka, the Institute of Modern Languages at Khulna University, and the Institute of Modern Languages at Chittagong University. Non-Persian-speaking students and researchers can learn Persian at these institutes. The

---

<sup>۱</sup> این مقاله به راهنمایی خانم دکتر الهام حدادی، رئیس اداره شبه قاره بنیاد سعدی تألیف و تدوین شد که قبلاً همراه همسرشان، آقای دکتر فرهاد درودگریان، استاد اعزامی دانشگاه داکا، کتاب شور قند پارسی «بررسی وضعیت زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش» را در بنیاد سعدی تألیف کرده بودند و مدتی مهمان کشور بنگلادش بودند.

<sup>۲</sup> کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه داکا- بنگلادش. shojanparbez02879@gmail.com

purpose of this article is to introduce these Persian language departments and analyze the challenges and issues of Persian language education in the mentioned universities and institutes. Additionally, it aims to propose potential solutions to address these challenges.

**Keywords:** Persian language, universities, Institute of Modern Languages, analysis and investigation, Bangladesh.

## چکیده

زبان فارسی یکی از زبان‌های هند اروپایی است که در ایران، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، پاکستان، عراق و آذربایجان به این زبان ۸ سخن می‌گویند. این زبان به عنوان زبان علمی، ادبی، دینی مسلمانان شبه قاره هند از یک نفوذ معنوی برخوردار است. ادبا، شاعران، نویسندگان و صوفیان آثار مهم خودشان را به این زبان به یادگار گذاشته‌اند. همچنین زبان فارسی تقریباً بیش از ششصد سال در سرزمین بنگال به عنوان زبان رسمی رایج بود. اما در سال ۱۹۳۸م انگلیسی‌ها کاربرد زبان فارسی را به صورت رسمی ممنوع کرده بودند. با وجود این ممنوعیت امروزه در مشهورترین دانشگاه‌های بنگلادش گروه زبان و ادبیات فارسی وجود دارد و رونق زبان فارسی روز به روز افزایش می‌یابد. گروه‌های زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه‌های معروف بنگلادش از این قرار است: دانشگاه داکا، دانشگاه راجشاهی، دانشگاه چیتاگونگ، مؤسسه زبان‌های نوین دانشگاه داکا، مؤسسه زبان‌های نوین دانشگاه خولنا و مؤسسه زبان‌های نوین دانشگاه چیتاگونگ. دانشجویان و پژوهشگران غیر فارسی زبان می‌توانند از این مؤسسه‌ها زبان فارسی بیاموزند. هدف این مقاله چنین است که با معرفی گروه‌های زبان فارسی به چالش‌ها و مشکلات آموزش زبان فارسی در دانشگاه‌ها و مؤسسه‌های نامبرده بپردازد و در حد مقدور راه حل‌های پیشنهادی برای حل مشکلات آن ارائه دهد.

**واژگان کلیدی:** زبان فارسی، دانشگاه‌ها، مؤسسه زبان‌های نوین، تحلیل و بررسی، بنگلادش.

## ۱. مقدمه

زبان پربار فارسی یکی از مشهورترین زبان‌های جهان محسوب می‌شود. بخش بزرگ میراث فرهنگ اسلامی در شاخه‌های مختلف علمی مثل شریعت، تصوف، فلسفه، تاریخ و علوم انسانی در زبان پرورده می‌شود. زبان فارسی در بنگلادش از دیرینه‌ای قدیمی برخوردار است. پس از اسلام زبان فارسی در خطه بنگال وارد شد. زبان فارسی دلپسندترین زبان در ملک بنگال به شمار می‌رود. از سال ۱۲۰۴م 'اختیارالدین محمد بن بختیار خلجی' حکومت مسلمانان در بنگال را تشکیل داد، زبان فارسی وارد بنگال شد. حکام مسلمان از سال ۱۲۰۴م تا ۱۷۵۷م بر شبه قاره هند مسلط بودند و حدود ۶۳۲ سال بر بنگال نیز حکومت کردند. در این قرن‌ها زبان فارسی زبان رسمی بنگال بود. به همین دلیل زبان و ادبیات بنگالی از زبان و ادبیات فارسی تأثیر بسیاری گرفته است. در اواسط قرن هفدهم میلادی زبان فارسی در بنگال به قدری نفوذ پیدا کرده بود. که در بیشتر اشعار، منظومه‌ها و داستان‌های بنگالی واژگان فارسی به کار می‌رفت. برای دانستن تاریخ گذشته‌ها در دانشگاه‌های معروف بنگلادش در دانشگاه داکا، دانشگاه راجشاهی، دانشگاه چیتاگونگ گروه زبان و ادبیات فارسی تأسیس شد. علاوه بر آن مؤسسه زبان‌های نوین دانشگاه داکا، دانشگاه چیتاگانگ و دانشگاه خولنا هم به صورت واحد اختیاری تدریس می‌شود. دانشجویان، پژوهشگران، غیر فارسی‌زبانان می‌توانند آسان‌تر از طریق این مؤسسه‌ها زبان فارسی بیاموزند. این مقاله بر آن است مشکلات آموزش زبان فارسی در دانشگاه‌ها و مؤسسه زبان‌های نوین در دانشگاه‌های بنگلادش را بررسی کند و پیشنهاد برای حل مشکلات آن ارائه دهد.

## ۱-۱. پیشینه پژوهش

پیشینه تاریخ آموزش زبان فارسی در شبه قاره هند به‌ویژه در بنگلادش خیلی طولانی است. چون قرن‌ها زبان فارسی زبان رسمی شبه قاره هند بوده است. دانشگاه داکا اولین دانشگاه بنگلادش است که در سال ۱۹۲۱م تأسیس شده است. گروه فارسی هم از آغاز دانشگاه داکا برقرار بوده است. یعنی از زمان تأسیس آن گروه فارسی راه افتاده است. در مؤسسه زبان‌های نوین دانشگاه داکا و دانشگاه خولنا هم



دوره‌های آموزش زبان فارسی تدریس می‌شود. علاوه بر دانشگاه داکا دو دانشگاه دیگر مانند راجشاهی و چیتاگونگ هم گروه زبان و ادبیات فارسی دارند. به همین دلیل در بنگلادش موضوع آموزش زبان فارسی، چالش‌های آن و پیشنهاد برای حل مشکلات آن، تقویت و گسترش زبان فارسی پژوهش و تحقیق شده است، مقالاتی مانند: دکتر ابو موسی محمد عارف بالله، «مسائل و مشکلات زبان فارسی در بنگلادش»، مجله گسترش زبان و ادبیات فارسی جلد ۱۴ شهریور ۱۳۷۱ هـ. ش (۱۹۹۲) (م) تهران، ایران؛

«مشکلات زبان فارسی در بنگلادش و راه حل آن»، مجله اولین کنگره بین المللی استادان زبان فارسی در دانشگاه تهران، ۱۹۹۵ م.

«وضعیت کلی مراکز آموزش زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش»، مجله یادبود هفتاد و پنجمین سال تأسیس بخش فارسی و اردو در دانشگاه داکا، دسامبر ۱۹۹۶ م. دکتر کلثوم البشر، «تحولات و رشد زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش»، دومین مجله ره آورد مجموعه مقالات دومین مجمع بین المللی استادان فارسی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دسامبر ۲۰۰۱ م، تهران-ایران.

«راهکارهای گسترش و تقویت زبان و ادبیات فارسی در سراسر دانشگاه های بنگلادش»، - دوران ۲۵ ساله (۱۹۸۵) تا ۲۰۱۰ م)، مجله فارسی ، دانشگاه داکا شماره ۴، سال چهارم، ژانویه دسامبر ۲۰۱۰ م.

دکتر ک. ام. سیف الاسلام خان، «ترقی کرسی های زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه های بنگلادش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران» دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی - چکیده مقالات چهارمین مجمع بین المللی استادان زبان و ادبیات فارسی ۱۳۷۲ هـ. ش اکتبر (۲۰۰۳) ایران، تهران.

دکتر ابوالکلام سرکار، «وضعیت کنونی زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه های بنگلادش پیشنهاد برای تقویت و گسترش آن» مقاله های هفتمین همایش بین المللی انجمن ترویج زبان ادب فارسی در ایران ۱۵-۱۸ شهریور ماه ۱۳۹۱، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

شمیم بانو، «برخی مشکلات آموزش فارسی برای دانش آموزان بنگلادشی» مجله موسسه زبان های نوین، دانشگاه داکا، شماره ۱۹۹۳-۱۹۹۵ م.

## چارچوب بحث

## ۱-۲. زبان فارسی در بنگلادش

بنگلادش دارای سنت دیرینه زبان فارسی است. در اوایل قرن سیزدهم میلادی در زمان پادشاهی لاکشمن سن، از سال ۱۲۰۴م بعد از فتح بنگال توسط اختیارالدین محمد بن بختیار خلجی سپاهسالار معز الدین محمد سامر (شهاب الدین غوری) زبان فارسی در این کشور شناخته شد و در تاریخ راه پیدا کرد و مردم این منطقه با زبان و فرهنگ فارسی آشنا شدند. (سرکار، ۲۰۱۵م: ۱۶)

در قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری قمری) در زمان سلطنت سلطان غیاث الدین اعظم شاه بن سلطان سکندر شاه که از خانواده الیاس شاهی می‌باشد زبان و ادبیات فارسی بسیار پیشرفت کرد و آن را میتوان عهد زرین ادبیات فارسی در بنگال نامید. (سهرامی، ۱۹۹۹م: ۴)

از سال ۱۹۲۱ میلادی یعنی سال تأسیس دانشگاه داکا زبان فارسی در دانشگاه تدریس می‌شود. بعد از استقلال بنگلادش، زبان فارسی در این کشور گسترده‌تر شده است. درباره زبان فارسی تحقیق و بررسی زیاد شده است همچون تحقیقات زنده‌یاد خانم دکتر کلثوم البشر که استاد سابق گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه داکا بوده و به نام مادر زبان فارسی در بنگلادش نامیده شده است.

دانشگاه داکا، قدیم ترین و بزرگترین دانشگاه این کشور است که در سال ۱۹۲۱م تأسیس شد و این مایه امتیاز و افتخار ماست که گروه فارسی و اردو از همان زمان کار تحصیلی خود را شروع کرد. در مؤسسه زبان‌های نوین که جزو دانشگاه داکا است زبان فارسی همچنین تدریس می‌شود. در سال ۱۹۶۴م دانشگاه راجشاهی کار خود را آغاز کرد. دانشگاه چیتاگانگ و دانشگاه خولنا هم گروه فارسی دارند سال (۲۰۰۳). تا سال ۱۹۸۵م در دانشگاه داکا و راجشاهی تعداد دانشجویان فارسی خیلی کم بودند ولی بعد از تأسیس خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در داکا (۱۹۸۴م) و به کوشش و مساعی استادان گرامی پروفیسور دکتر کلیم سهرامی و دکتر کلثوم ابو البشر و حمایت و تشویق خانه فرهنگ وضعیت گروه فارسی و آموزش زبان و ادبیات فارسی به طور کلی تغییر یافت برنامه جدید برای متون و کتاب های درسی در دانشگاههای مختلف اجرا شد و دانشجویان با کمال میل و علاقه‌مندی فارسی را



آموزش دیدند. برای تشویق دانشجویان فارسی بورسیه و جایزه از طرف خانه فرهنگ داده می‌شد. استادان فارسی و فارغ التحصیلان آن برای دوره دانش افزایی به هند و ایران عزیمت می‌کردند و مقاله پژوهشی و تحقیقی به زبان فارسی می‌نوشتند. (ابوالبشر، ۲۰۱۵م: ۱۵۸)

## ۲-۲. دانشگاه داکا

دانشگاه داکا، قدیمی‌ترین و بزرگترین دانشگاه بنگلادش است. گروه زبان فارسی از زمان تأسیس دانشگاه داکا در سال ۱۹۲۱م افتتاح گردید. گروه زبان و ادبیات فارسی در گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه داکا دارای مقاطع تحصیلی شامل لیسانس، فوق لیسانس، پیش دکتري و دکتري است. از زمان تأسیس گروه فارسی و اردو باهم بود. بعداً، در سال ۲۰۰۶م از اردو جدا شده است. در حال حاضر ۱۱ نفر از استادان در این گروه زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌کنند و تعداد دانشجویان حدود ۴۰۰ نفر است.

## ۲-۳. مؤسسه زبان های نوین دانشگاه داکا

زبان فارسی یکی از ۱۴ زبانی است که در این موسسه تدریس می‌شود در کنار زبان‌هایی چون: عربی، فارسی، انگلیسی، آلمانی، فرانسه، اسپانیایی، روسی، ایتالیایی، کره ای، چینی، ژاپنی، ترکی، هندی، بنگالی (برای خارجی‌ان).

مؤسسه زبان های نوین در سال ۱۹۷۴م تأسیس شد و آموزش زبان فارسی از سال ۱۹۷۸م در این مؤسسه آغاز گردید. در حال حاضر دو نفر استادان فارسی خانم شمیم بانو (استاد بازنشسته) و محمد کمال حسین (استاد پاره وقت) در این موسسه تدریس می‌کنند. سطوح آموزشی این مؤسسه عبارت است از: Elementary، Pre-Intermediate، Diploma، Higher Diploma جاری است و تمام کردن هر سطح یک سال طول می‌کشد.

#### ۴-۲. مؤسسه زبان‌های نوین دانشگاه خولنا

دانشگاه خولنا در سال ۱۹۹۱م در شهر خولنا تأسیس شد و با همکاری رایزن فرهنگی ج.ا. ایران در داکا در تاریخ ۷ دسامبر ۲۰۰۲م متن یادداشت تفاهم نامه در خصوص راه اندازی کرسی زبان فارسی در دانشگاه خولنا رسماً به امضا رسید. در سال ۲۰۰۳م مؤسسه زبان‌های نوین دانشگاه خولنا آموزش زبان فارسی را آغاز نمود. استاد زبان فارسی این مؤسسه دکتر شاه جلال است. در این مؤسسه (Proficiency Course of Persian) در آموزش زبان فارسی تدریس می‌شود.

#### ۵-۲. دانشگاه راجشاهی

دانشگاه راجشاهی در سال ۱۹۵۳م در شهر راجشاهی تأسیس شد. در این دانشگاه گروه مستقل برای زبان فارسی نداشت. از سال ۱۹۶۲م گروه زبان فارسی افتتاح شد و در سال ۱۹۹۶م دانشگاه راجشاهی، آموزش دوره لیسانس زبان فارسی را در کنار آموزش زبان‌های اردو، سانسکریت، پالی و غیره زیر نظر بخش زبان‌های خارجی دانشکده راه اندازی کرد و رشته زبان فارسی در مجموعه زبان‌ها زیرمجموعه گروه زبان‌شناسی بود. از سال تحصیل (۲۰۱۶-۲۰۱۷م) گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه راجشاهی زیر نظر دانشکده علوم انسانی به عنوان گروه مستقل با تلاش‌های رایزنی فرهنگی ج.ا. ایران، آقای سید موسی حسینی و استاد اعزامی وزارت علوم و تحقیقات و فناوری ایران، دکتر فرهاد درودگریان مصوب شده است. در حال حاضر شماره اساتید این گروه ۱۰ نفر است. گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه راجشاهی دارای کارشناسی، کارشناسی ارشد، پیش دکتري، دکتری وجود دارد. تعداد دانشجویان حدود ۱۸۰ نفر است.

در مؤسسه زبان‌های نوین دانشگاه راجشاهی کرسی آموزش زبان فارسی از جمله مقدماتی، متوسطه، دیپلم و فوق دیپلم ندارد. ولی دو کرسی آموزش زبان فارسی به نام (Modern Persian Certificate Course, Modern Persian Senior Course) جاری است و توسط گروه زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌شود. علاقمندان زبان و ادبیات فارسی می‌توانند از کرسی‌های زبان و ادبیات فارسی زبان فارسی را یاد می‌گیرند. هر کرسی یک سال طول می‌کشد.

## ۶-۲. دانشگاه چیتاگونگ

دانشگاه چیتاگونگ در سال ۱۹۶۶م در شهر بندری چیتاگونگ تأسیس شد. در دانشگاه چیتاگونگ از آغاز گروه زبان و ادبیات فارسی و گروه زبان عربی باهم یک گروه بودند و به عنوان گروه عربی و فارسی معرفی گردید. ولی به سبب فراز و نشیب‌های زیادی آموزش زبان فارسی بسته شده بود. در این دانشگاه آموزش زبان فارسی از سال ۲۰۰۳م با برگزاری دوره‌های آموزش زبان فارسی زیر نظر دانشکده علوم انسانی آغاز شد. در پایان هر دوره به فارسی آموزان گواهینامه اعطا می‌شود. از سال ۲۰۱۱م گروه مستقل زبان و ادبیات فارسی در این دانشگاه با راه اندازی دوره لیسانس تأسیس شد. در حال حاضر مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد، پیش دکتري و دکتري جاری است. تعداد اساتید ۵ نفر است. تعداد دانشجویان تقریباً ۲۳۰ نفر است.

## ۷-۲. مؤسسه زبان های نوین دانشگاه چیتاگونگ

در مؤسسه زبان های نوین دانشگاه چیتاگونگ دو کرسی آموزش زبان فارسی به نام (Certificate in Persian Language Course, Diploma in Persian Language Course) است که توسط اساتید گروه زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌شود. گذراندن دوره آموزش زبان فارسی یک ساله است.

## ۸-۲. آموزش زبان فارسی در رایزنی فرهنگی ج.ا. ایران در بنگلادش

ایران کشوری ست در آسیا که پایتخت آن تهران است. تاریخ ایران بسیار طولانی و فرهنگ و تمدن ایران بسیار عالی است. سال ۱۳۵۷ش، برابر با ۱۹۷۹م در ایران انقلاب اسلامی اتفاق افتاد و جمهوری اسلامی برقرار شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران خدمات ارزنده ای جهت گسترش زبان و ادبیات فارسی در کشور بنگلادش به عنوان دومین کشور اسلامی به لحاظ جمعیتی انجام شد. یکی از این اقدامات تأسیس خانه فرهنگ ج.ا. ایران در سال ۱۹۸۴م. ۱۳۶۳ش. توسط معاونت بین الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است که از سال

۱۳۷۴ با تأسیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی زیر نظر سازمان قرار گرفت. (دروذگریان، حدادی، ۱۳۹۷: ۱۵۱)

از زمان تأسیس این رایزنی فرهنگی برای گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایران برنامه‌های مختلف ترتیب داده می‌شود. مانند جشنواره نوروز فارسی و بنگالی، نمایشگاه‌های مختلف، جشنواره فیلم، نمایشگاه عکاسی، جشنواره غذا و نیز برنامه‌هایی به مناسبت تولد و وفات شاعران بزرگ ایران. رایزنی به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، ولادت و وفات امام خمینی و عید میلاد النبی برنامه‌های گوناگون برگزار می‌کند. هر سال با مشارکت رایزنی فرهنگی ج. ا. ایران در بنگلادش و گروه زبان و ادبیات فارسی جشن عید نوروز فارسی و نوروز بنگالی برگزار می‌کند. همچنین در این مرکز کتاب‌های مختلف چاپ می‌شود و یک مجله به نام 'نیوز لتر' هم منتشر می‌شود. موضوعات این مجله مرتبط با زبان، ادبیات، فرهنگ، تمدن، اقتصاد، فناوری و غیره است. در رایزنی فرهنگی چهار دوره برای آموزش زبان فارسی برگزار می‌شود: دوره مقدماتی، متوسطه، دیپلم و فوق دیپلم. در مرکز رایزنی فرهنگی یک کتابخانه هم وجود دارد. با استفاده از منابع این خانه فرهنگ دانشجویان گروه زبان فارسی و علاقمندان زبان فارسی مطالب بیشتری در باره این زبان و فرهنگ ایران یاد می‌گیرند. همین‌طور روز به روز رابطه فرهنگی بین بنگلادش و ایران رشد پیدا می‌کند.

## ۲. مسائل و چالش‌های آموزش زبان فارسی در بنگلادش

### ۱-۳. مشکلات

- امکانات گروه‌های فارسی متناسب با تعداد و نیازهای دانشجویان نیست.
- علاقمندی در بین دانشجویان به زبان و ادبیات فارسی کم‌رنگ شده است و دانشجویان فقط برای درس خواندن در دانشگاه در گروه فارسی ثبت نام می‌کنند.
- تمایل به مدرک گرایی در بین دانشجویان وجود دارد.



- تنها شغلی که با زبان و ادبیات فارسی می توان یافت، استادی دانشگاه است که با توجه به تعداد دانشجویان پاسخگو نیست و مشکل یافتن شغل با زبان فارسی در بنگلادش بسیار سخت است.
- در رایزنی فرهنگی و سفارت خانه ج.ا. ایران در داکا هم پست شغل خیلی کم است و پیدا کردن شغل خیلی سخت است.
- بین ایران و بنگلادش روابط تجاری کمی وجود دارد.
- در بنگلادش شرکت های ایرانی وجود ندارد و همچنین در ایران شرکت های بنگلادشی.
- غیر از دانشگاه داکا در گروه های دیگر دانشگاه ها آزمایشگاه زبان وجود ندارد.
- برای شرکت در دوره های آموزش زبان فارسی در ایران بلیط هواپیما به ایران بسیار گران است و ایران نیز هزینه ای در این رابطه پرداخت نمی کند.
- بعضی استادان دانشگاه به زبان فارسی مسلط نیستند.
- در کلاس ها به زبان بنگالی تدریس می شود و محیط فارسی وجود ندارد.
- باشگاه زبان وجود دارد ولی فعال نیست
- برنامه های ادبی و فرهنگی با حمایت از گروه فارسی کم برگزار می شود.
- فاصله رایزنی از دانشگاه یک کمی دور است به خاطر این برای دانشجویان رفت و آمد سخت است.
- در آزمون یا امتحانات دانشگاه ها چهار مهارت زبان به خوبی ارزیابی نمی شود. فقط نوشته آزمون و امتحان شفایی نتیجه نهایی یعنی هر ترم، لیسانس و فوق لیسانس می دهد.
- در استخدام استاد فقط امتیازات لیسانس و فوق لیسانس را می بیند مهارت زبان ارزشیابی نمی شود.
- در رایزنی هم اتاق کلاس مثل آزمایشگاه زبان نیست.

- کتاب های آموزش زبان فارسی بسیار قدیمی است.
- تمام دانشجویان گروه زبان و ادبیات فارسی و مؤسسه زبان های نوین دانشگاه های درباره فعلیت های آموزش زبان فارسی آگاه نیستند.

## ۲-۳. راهکارها

- متناسب کردن نیازهای آموزشی با توجه به تعداد دانشجویان در گروه ها
- تلاش برای ایجاد شغل برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی در کشور  
بنگلادش
- تأسیس شرکت های تجاری در هر دو کشور
- حمایت برای شرکت دانشجویان در دوره های آموزشی زبان فارسی در ایران  
با پرداخت بلیت هواپیما از ایران.
- تامین منابع آموزش بروز زبان فارسی در گروه های زبان فارسی دانشگاه ها و  
موسسات نامبرده.
- فعال کردن باشگاه زبان.
- تاسیس آزمایشگاه زبان در گروه زبان و ادبیات فارسی همه دانشگاه ها و گروه  
فارسی مؤسسه زبان های نوین.
- برگزاری برنامه های فرهنگی و ادبی از طریق پشتیبانی رایزنی با دانشگاه ها
- با آزمون چهار مهارت زبان فارسی نتایج نهایی هر ترم را در مفاطع لیسانس  
و فوق لیسانس دادن.
- برای استاد شدن در گروه زبان فارسی همه دانشگاه مدرک مهارت زبان آزمون  
آمفا را Amfa اجباری کنند
- حمایت از تربیت مدرس در ایران و برگزاری دوره های مجازی



- اقدام پروژه از طرف ایران با دولت بنگلادش و دانشگاه‌ها برای تصحیح و حفاظت نسخه‌های خطی و تربیت دانشجویان در این پروژه‌ها
- برقراری پرواز مستقیم بین داکا و تهران
- در راینی اتاق کلاس‌ها مثل آزمایشگاه زبان برقرار کردن.
- اعزام استاد ایرانی به دانشگاه‌ها.
- برگزاری دوره دانش افزایی برای استادان و دانشجویان در بنگلادش یا ایران.
- تغییر روش تدریس آموزش زبان فارسی در دانشگاه‌ها
- برگزاری کلاس‌های مکالمه فارسی
- استفاده از آموزش زبان با لوح فشرده
- تقویت شنیداری با پادکست فارسی
- در کتابخانه گروه روزنامه های فارسی گذاشتن
- تغییر سبک پرسشنامه آزمون فعلی به ویژه لیسانس سال اول و دوم
- هر هفته یک روز فیلم ایرانی تماشا کردن.
- باید کلاس آموزش زبان فارسی تصویری و ویدیو باشد
- معرفی همه کتاب‌های آموزش زبان فارسی بنیاد سعدی به دانشجویان.
- استفاده از کتاب‌های جدید آموزش زبان فارسی.
- دسترسی به کتاب‌های آموزش زبان فارسی و همه نرم افزار و ویدئو های آموزش زبان فارسی بنیاد سعدی.
- سفر رایزن به گروه زبان و ادبیات فارسی و مؤسسه زبان های نوین دانشگاه ها و معرفی همه فعالیت های آموزش زبان فارسی رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران در داکا و بنیاد سعدی.



- برگزاری برنامه های مختلف از جمله جشنواره ها کنفرانس ها و کارگاه های آموزشی که می تواند جوانان را به یادگیری و استفاده از زبان فارسی ترغیب کند.
- در بنگلادش هر سال ماه فوریه برای یک ماه نمایشگاه کتاب برگزار می شود. رایزنی فرهنگی ج. ا. ایران می تواند به نام خود یک غرفه یا کتاب فروشی بگیرند. و آنجا همه کتاب های که درباره موضوع مختلف ایران توسط رایزنی منتشر شده نمایش کند. و از این طریق مردم می توانند آموزش زبان فارسی علاقه پیدا کنند.
- در بنگلادش شبکه اجتماعی فیسبوک و یوتیوب خیلی استفاده می شود. رایزنی فرهنگی ج. ا. ایران در داکا می تواند یک پیج فیسبوک باز کند و مرتب همه اطلاعات، اخبار، آموزش، گردشگری و غیره آن پیج منتشر کند، واکنش مثبتی بیاید.
- تا به حال کتاب های که درباره ایران و زبان و ادبیات فارسی و موضوع دیگر ایران با حمایت رایزنی فرهنگی ج. ا. ایران منتشر شده و استادان و دانشجویان گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه های بنگلادش منتشر کرده اند، فهرست آن کتاب ها تهیه کند و در سایت مختلف بنگلادشی پخش کردن.
- ایران می تواند در بنگلادش مرکز ترجمه و پژوهش باز کند. آنجا دانشجویان زبان و ادبیات فارسی به عنوان مترجم و پژوهشگر کار می کنند. از فارسی ترجمه می کند و درباره ایران پژوهش هم می کند.

### ۳-۳. آموزش زبان فارسی در حوزه علمیه یا مدارس دینی

از ابتدا زبان فارسی و تمام اشعار معروفی که به زبان فارسی بود در این مدارس تدریس می شد. امروزه نیز در این مدارس، زبان فارسی و اشعار تعلیمی و داستان های اخلاقی که به زبان فارسی سروده شده در طبقات پایین تدریس می شود. به ویژه گلستان شیخ سعدی، بوستان، پندنامه عطار، مثنوی جلال الدین رومی هنوز در این مدارس تدریس می شود. هزاران نفر از علمای که از این مدارس فارغ التحصیل شده اند، هنوز در زندگی کاری روزمره خود در مساجد و مجالس مختلف، در مباحث دینی خود که به زبان فارسی نوشته شده و حکایات و داستان های آموزنده فارسی را برای خودسازی، نقل می کنند. (خان، ۲۰۱۷م: ۲۴۱)

در حوزه علمیه یعنی مدارس دینی الان هم زبان فارسی درس و تدریس می شود. ولی کتاب آموزش زبان فارسی آنها خیلی قدیمی است. اگر دولت ایران و بنگلادش یعنی زیر نظر بنیاد سعدی و مدارس دینی یک تفاهم نامه ببندند و همه کتاب های آموزش زبان فارسی بنیاد سعدی و نرم افزارهای جدید را به این مدارس بدهند، در آن زمینه زبان فارسی خیلی رشد پیدا می کند.

### ۳-۴. نقش استاد اعزامی

در دوران پس از انقلاب اسلامی، به ویژه از دهه نود قرن بیستم حضور اساتید اعزامی فارسی ایرانی در گروه های فارسی و اردو دانشگاه داکا تقریباً منظم شد. (خان، ۲۰۱۷م: ۲۵۹). برای تدریس یک زبان خارجی استاد اعزامی می تواند نقشه مهمی ایفا کند. دانشجویان می توانند از یک استاد اعزامی به زودی و بیشتر زبان را یاد بگیرند. بنابراین، برای گسترش زبان فارسی و مشکلات و حل آن حضور استاد اعزامی در گروه زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه ها ی بنگلادش خیلی لازم است.

### ۳-۵. نقش بنیاد سعدی در آموزش زبان فارسی در بنگلادش

همانند مؤسسه گوته آلمان، آلیانس فرانسه، کنفوسیوس چین و British Council کشورانگلستان، بنیاد سعدی یک نهادی ایرانی است که در سراسر جهان یعنی خارج از کشور ایران برای تقویت و گسترش زبان فارسی و ادبیات فارسی کار می کند. این

بنیاد در سال ۱۳۸۹ ش تأسیس شده است. س بنیاد سعدی، مرکز گسترش زبان و ادبیات فارسی از سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی به بنیاد سعدی منتقل شد. همچنین شورای گسترش زبان فارسی که زیر نظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بود، منحل و در بنیاد سعدی ادغام شد. مراکز تحقیقات و آموزش زبان فارسی در خارج از کشور نیز به بنیاد منتقل شد و مدیران این مراکز که از سوی بنیاد منصوب می‌شوند، فعالیت خود را در خارج از کشور زیر نظر رایزنی فرهنگی و بر طبق توافق‌نامه میان بنیاد و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی انجام خواهند داد.

برای دانش آموزان فارسی غیرایرانی بنیاد سعدی کتاب آموزش زبان فارسی تهیه کرده است. برای سطح های نوآموز، مقدماتی، پیش میانی، میانی، فوق میانی، پیشرفته، ماهر کتاب های گوناگون وجود دارد. دانش آموزان می توانند برای یادگیری زبان فارسی این کتاب ها استفاده کنند. و به آسانی می توانند زبان فارسی را یاد بگیرند.

و برای ارزیابی مهارت یک زبان آموز آزمون تعیین سطح، آمفا(آموزش مهارت زبان فارسی، دانفا (آزمون دانش تدریس زبان فارسی)

بنیادی سعدی برای تربیت مدرس زبان فارسی به غیر فارسی زبانان دوره های حضوری و غیرحضوری همزمان و غیر همزمان برگزار می کند.

این بنیاد به عنوان 'پلی' برای ورود غیرایرانیان به جهان ایرانی محسوب می شود. اگر بین گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ها و مؤسسه زبان های نوین دانشگاه های بنگلادش و نهاد بنیاد سعدی توافق نامه و قرارداد باشد و همه امکانات بنیاد سعدی در گروه فارسی دانشگاه های بنگلادش استفاده می شود آن وقت مشکلات آموزش زبان فارسی در دانشگاه های بنگلادش حل می شود. این طوری بنیاد سعدی می تواند در بنگلادش تقویت و گسترش زبان فارسی نقشه مهمی ایفا کند.

### ۶-۳. همکاری دانشگاه های ایران و بنگلادش

در ایران تمام دانشگاه های برتر گروه زبان و ادبیات فارسی وجود دارد و زبان و ادبیات فارسی تدریس می شود. اگر برای تبادل دانشجویان بین گروه فارسی دانشگاه های بنگلادش و دانشگاه های ایران توافق نامه یا قرارداد باشد، دانشجویان



گروه های زبان و ادبیات فارسی می توانند در گروه فارسی دانشگاه های ایران یک و دو ترم درس بخوانند و مهارت زبان فارسی را به خوبی یاد می گیرند.

#### ۴. نتیجه گیری

امروزه اساتید و زبانشناسان دانشگاه ها و مؤسسه زبان های نوین دانشگاه های بنگلادش برای حل مشکلات، گسترش و رشد زبان پربار فارسی بسیار تلاش می کنند تا این مشکلات حل و زبان فارسی دوباره در این سرزمین احیا شود. اگر اساتید از منابع بروز استفاده کنند، دانشجویان و علاقمندان زبان فارسی می توانند این زبان را به آسانی یاد بگیرند. در مؤسسه ها هیچ استاد اعزامی وجود ندارد. در این مقاله این موضوعات ذکر شد که برای یاد دادن زبان فارسی به غیر فارسی زبانان استاد اعزامی، منابع بروز و نقش موسساتی مانند بنیاد سعدی خیلی مهم است. بیشتر توجه دانشجویان به مدرک گرایی و بی توجهی به کلاس ها در دانشگاه ها و سازمان های زبان دیده می شود. در آخر، ما امیدوار هستیم که به زودی مشکلات دور بشود و اگر صاحب نظران به این زبان شیرین نظر خوب بدهند، زبان فارسی بار دیگر رونق یابد.

#### کتابنامه

- ۱) ابو البشر ، کلثوم، ۲۰۱۱م. "راهکارهای گسترش و تقویت زبان و ادبیات فارسی در سراسر دانشگاه های بنگلادش دوران ۲۵ ساله (۱۹۸۵ - ۲۰۱۰م)"، مجله فارسی، دانشگاه داکا، سال چهارم شماره ۴، (ژانویه-دسامبر ۲۰۱۰م).
- ۲) ابو البشر، کلثوم، ۲۰۱۵م. "زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش" چاپ اول، داکا، انتشارات گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه داکا، بنگلادش.
- ۳) تمیم داری، احمد ۲۰۰۷م. "تاریخ ادبیات فارسی" (ترجمه طازق ضیاء الرحمن سراجی و محمد عیسی شاهدی) داکا: شرکت بین المللی انتشارات الهدی.
- ۴) خان، عبدالصبور، ۲۰۱۷م. "تاریخ گسترش زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی در بنگلا" چاپ اول، داکا، انتشارات رودلا.

۵) درودگریان، فرهاد، حدادی، الهام، ۱۳۹۷ش "شور قند پارسی، بررسی وضعیت زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش" چاپ اول، تهران: بنیاد سعدی.

۶) سراجی، طارق ضیاء الرحمان، ۲۰۱۴م "تاریخ ادبیات فارسی" چاپ اول، داکا، انتشارات برد، بنگلادش.

۷) سرکار، ابوالکلام، محمد، ۱۳۹۱ش. "وضعیت کنونی زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه های بنگلادش پیشنهاد برای تقویت و گسترش آن" مقاله های هفتمین همایش بین المللی انجمن ترویج زبان ادب فارسی در ایران ۱۵-۱۸ شهریور ماه، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

۸) سهسرامی، کلیم، ۱۹۹۹م، "خدمتگزاران فارسی در بنگلادش"، چاپ اول، داکا، انتشارات رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، بنگلادش.

۹) سرکار، ابو الکلام، ۲۰۱۵م، "ترجمه ادبیات فارسی در بنگلادش (۱۹۷۱م-۲۰۰۵م)" چاپ اول، داکا، انتشارات بنگلادش آسیاتیک سوسایتی، بنگلادش.

۱۰) منابع اینترنتی: وبگاه: <https://saadifoundation.ir>\*

\*\*\*



# واکاوی تطبیقی اندیشه‌های ابن عربی و ساموئل تیلر کالریج در باره تمایز میان خیال و تخیل

محمد شیخ الاسلامی<sup>۱</sup>

## A Comparative Analysis of the Thoughts of Ibn Arabi and Samuel Taylor Coleridge on the Distinction Between Fancy and Imagination

Mohammad SheikholEslami, Ph.D. of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

### Abstract

One of the most important topics among scholars, from ancient times to the present, is the concept of fancy and imagination. This concept, with its vast semantic range, has transcended both geographical and historical boundaries and has been discussed and analyzed by numerous researchers from the time of Abu Ishaq al-Kindi to the present. Among the prominent thinkers who have specifically addressed this concept is Ibn Arabi, who, in an exclusive view, divides fancy into three branches: simple, creative, and liminal, providing a distinct definition for each. On the other side of the fancy theory, the English theorist, poet, and critic Samuel Taylor Coleridge, in his work *Biographia Literaria*, introduces three key terms: fancy, primary imagination and secondary imagination. A careful examination of the definitions and meanings offered by both Ibn Arabi and Coleridge reveals significant commonalities in their views on fancy and imagination. At the same time, it must be noted that the most prominent and crucial point of distinction between the theories of Ibn Arabi and Coleridge lies in the origins and intellectual sources of their thoughts, which differ fundamentally. As a result, their notions of fancy and imagination cannot be considered identical.

**Keywords:** Islamic Mysticism, Ibn Arabi, Samuel Coleridge, Fancy, Imagination.

---

<sup>۱</sup> دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. [m.sh0731@yahoo.com](mailto:m.sh0731@yahoo.com)

## چکیده

یکی از مباحث بسیار مهم در میان اندیشمندان، از گذشته دور تا زمان معاصر، مسأله خیال و تخیل است؛ مفهومی که گستره معنایی آن چه از لحاظ جغرافیایی و چه از لحاظ تاریخی، مرزهای زمان و مکان را در نور دیده و از زمان حیات ابواسحاق کندی تاکنون مورد بحث و تحلیل پژوهشگران زیادی قرار گرفته است. از جمله اندیشمندان صاحب نامی که به این مفهوم به شکلی خاص پرداخته، محی الدین ابن عربی است که در نگاهی انحصاری، می‌توان خیال را از نظر او به سه شاخه بسیط، ابداعی و برزخی تقسیم‌بندی و برای هر یک تعریف ویژه‌ای ارائه کرد. در آن سوی میدان نظریه خیال نیز، نظریه پرداز، شاعر و منتقد انگلیسی، ساموئل تیلر کالریج، در کتاب سیره ادبی ضمن نظریات خود، از سه کلیدواژه مهم خیال، تخیل اولیه و تخیل ثانویه نام می‌برد. حال، با نگاهی دقیق به تعاریف و معانی‌ای که از این تقسیم بندی‌ها (هم ابن عربی و هم کالریج) ارائه شده، می‌توان دریافت که وجوه اشتراکی میان آراء این دو متفکر و نظریه‌پرداز درباره خیال و تخیل وجود دارد. ضمن این مسأله، همچنین بایستی یادآور شد که برجسته‌ترین و مهم‌ترین وجه تمایز میان نظریات محی‌الدین و کالریج، خاستگاه و منبع فکری آنان است که با هم تفاوتی اساسی دارند و از این جهت نمی‌توان سنخ خیال و تخیل آنان را از یک نوع دانست. این مقاله بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی به واکاوی رویکرد ساموئل کالریج به مقوله خیال و تخیل و قیاس آن با مفهوم خیال از منظر ابن عربی بپردازد و به این نتیجه برسد، وجوه اشتراک یا افتراقی می‌توان در تطبیق اندیشه‌های کالریج و ابن عربی، درباره مسأله خیال و تخیل معرفی کرد و آن را شرح و بسط داد.

**واژگان کلیدی:** عرفان اسلامی، ابن عربی، ساموئل کالریج، خیال، تخیل.



## ۱. درآمد

از جمله کلیدواژه‌های مهم و اساسی در میان بسیاری از حکما و عرفای یونانی و اسلامی، مقوله خیال و تخیل است. اهمیت این موضوع تا حدی است که گستره فهم و دگردیسی آن پس از قرن‌ها به اروپا و در قرن هیجدهم به عنوان یکی از شاخص‌های برجسته و پررنگ جنبش ادبی رمانتیسم انگلستان به شمار آمد. مسأله‌ای که نه تنها در حوزه‌های فلسفه و عرفان، بلکه در قلمرو ادب، هنر، منطق، کلام، تفسیر قرآن و حدیث و سیاست مدنی نیز وارد شد و منجر به خلق نظریاتی گردید که از گذشته دور تاکنون مورد بحث و تحلیل بسیاری از صاحبان اندیشه و پژوهشگران قرار گرفته است؛ از این رو، یکی از راهکارهای مهم در بازشناسی و فهم دقیق‌تر آراء و اندیشه‌های عارفان، حکیمان و نظریه‌پردازان ادبی، مطالعه بی واسطه آثار آن‌ها و غور در نظریات آنان است تا از این رهگذار، بتوان تحلیلی روشن‌تر و گویاتر از مبانی نظری نظریه‌پرداز ارایه داد و با این رویکرد، قدمی مؤثر در این راه برداشت. با این توضیحات، می‌توان گفت که تدقیق در سیر تطور مفهوم خیال در درازنای تاریخ مشرق‌زمین و مغرب‌زمین، خود، یکی از مسایل مهم پیش روست که در این مجال، اشارتی گذرا به آن خواهیم داشت.

با نگاهی تاریخی به مفهوم خیال در گذر زمان، درخواستیم یافت که ارسطو «پس از بررسی ماهیت و اوصاف خیال، وجه تسمیه آن را تبیین می‌کند. به نظر او خیال نمی‌تواند بدون احساس به وجود آید؛ یعنی فقط در موجودات حساس و نسبت به اشیایی که متعلق حس باشند، رخ می‌دهد و ضرورتاً هویتی مشابه با خود احساس دارد. دارنده تخیل به سبب آن، فاعل بسیاری از امور خواهد بود و از بسیاری چیزها منفعل می‌شود.

تخیل امری مشابه با احساس است جز این که احساس، همراه با ماده و تخیل عاری از ماده است. وی در وجه تسمیه خیال بر آن است که واژه‌ای که در زبان یونانی برای خیال آمده (فنتاسیا)، برگرفته از لفظی است که برای نور وضع شده، بدین جهت که خیال متعلق به احساس است و عالی‌ترین حواس، حس بینایی است و بینایی هم بدون نور تحقق نمی‌یابد. قوای خیال و متخیله به عنوان دو قوه به صورتی



که بعدها در مفهوم‌سازی حکیمان مسلمان به‌ویژه ابن سینا ضمن حواس پنج گانه باطنی شکل می‌گیرد، در آثار ارسطو به چشم نمی‌خورد و لذا خیال و تخیل که در سطور پیشین به کار رفته به شکل مترادف در ترجمه لفظی واحد یعنی ایمجینیشن استفاده شده است» (مفتونی، ۱۳۸۸: ۳۳).

در ادامه این نگاه تاریخی، باید افزود درباره خیال «تا سده‌های زیادی تحول چشم‌گیری اتفاق نیفتاد و تا به روزگار ابواسحاق کندی اغلب همان سخن ارسطو نقل می‌شد. کندی با آگاهی از دانش فلسفی ارسطو، حوزه کارکردی خیال را توسعه داد. وی دو کارکرد تصویرسازی و ترکیب‌سازی را نیز به توانایی‌های قوه خیال افزود و آن را مؤثرترین قوای نفس معرفی کرد. پس از او فارابی خیال را به وحی و شاعران را به پیامبران نزدیک ساخت و تقسیم‌بندی جدیدی از قوای نفسانی به خصوص در باب خیال به دست داد. بعد از فارابی نوبت به ابن سینا و سهروردی رسید. آن دو با اتکا به میراث فارابی در عملکردهای قوه خیال، توسعه بسیاری دادند. ابن میراث عظیم یکجا به شیخ اکبر محی‌الدین ابن عربی رسید و وی با مدد از چنین پشتوانه معرفتی توانست طرحی نو در تعیین جایگاه خیال در حوزه معرفت‌شناسی بيفکند» (اسپرهم، ۱۳۹۵: ۹۳-۹۴)؛ اما پس از قرن‌ها و در سوی دیگر میدان نظریه خیال، از میان صاحبان اندیشه، یکی از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان ادبی و هنری جنبش ادبی رمانتیسم، ساموئل تیلر کالریج است که در طول زندگی خویش، نظریه‌های گوناگونی را ارایه کرد که از میان آن‌ها، خیال و تخیل از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. البته پیش از نگاه و رویکرد کالریج به مقوله خیال و تخیل، درباره جایگاه و اهمیت وی در حوزه ادب و هنر، یادآوری چند نکته بایسته است. «سینتسبری همه رقبا می‌مکن عنوان بزرگ‌ترین منتقد را یکی پس از دیگری از میدان رقابت حذف می‌کند و چنین نتیجه می‌گیرد که تنها سه تن باقی می‌مانند: ارسطو، لونگینوس و کولریج. آرتور سایمنز، سیره ادبی را بزرگ‌ترین کتاب نقد در زبان انگلیسی می‌خواند. از آن زمان تاکنون - به رغم تردیدهایی که گهگاه ابراز شده - مقام کولریج، دست کم در ممالک انگلیسی‌زبان، حتی ارتقا هم یافته است. میورهد، کولریج را بنیانگذار نحله اصالت اراده فلسفه ایدئالیستی خوانده و افزوده که او هنوز هم برجسته‌ترین نماینده آن است. ریچاردز او را پیشاهنگ در علم جدید معناشناسی دانسته است. گامی که



کولریج برداشت و به آستانه بررسی کلی و نظری زبان وارد شد از همان سنخ گامی بود که گالیله برداشت و به عصر جدید وارد شد. هربرت رید، کولریج را یک سر و گردن از هر منتقد انگلیسی دیگر برتر می داند و او را پیشاهنگ مشرب اصالت وجود و نظریه فروید می شمارد. اکثر منتقدان اخیر امریکا آثار و نظریات هیچ یک از منتقدان پیشین را به جز ارسطو و کولریج [= کالریج] مورد بحث قرار نمی دهند» (ولک، ۱۳۸۸: ۱۸۳).

عبارات فوق تنها گوشه ای از جایگاه شخصیت علمی کالریج است. هرچند یادآوری این نکته نیز حایز اهمیت است که تأثیرپذیری این نظریه پرداز بزرگ در ارایه ایده ها و افکارش از تفکرات و ایده های افرادی همچون ایمانوئل کانت، شیلر، شلینگ، برادران شلگل، ژان پل ریشتر و زولگر را نمی توان نادیده گرفت.

## ۱-۱. پرسش های پژوهش

۱-۱-۱. رویکرد ساموئل کالریج به مقوله خیال و تخیل و قیاس آن با مفهوم خیال از منظر ابن عربی، تا چه میزان قابل اعتنا و واکاوی است؟  
۱-۱-۲. چه وجوه اشتراک یا افتراقی می توان در تطبیق اندیشه های کالریج و ابن عربی، درباره مسأله خیال و تخیل معرفی کرد و آن را شرح و بسط داد؟

## ۲-۱. فرضیه های پژوهش

۱-۲-۱. به نظر می رسد مفهوم خیال و تخیل از جمله مسایل برجسته و بسیار مهم حوزه های مختلف است. یکی از این حوزه ها، قلمرو هنر و ادب است که در آن، مشابه حوزه عرفان و فلسفه، سخن از خیال و تخیل به میان می آید و بایستی نگاهی دقیق داشت.

۱-۲-۲. به نظر می رسد در میان تقسیم بندی ای که از مفهوم خیال، از منظر ابن عربی انجام شده است، با تفاوتی که کالریج برای خیال و تخیل و نیز تمایز میان تخیل اولیه و ثانویه قایل است، می توان وجوه اشتراکی یافت. البته از یک مسأله نباید غافل شد که خاستگاه و منبع محی الدین ابن عربی و ساموئل تیلر کالریج از یک جای مشترک نیست و در این اصل مهم با یکدیگر اختلاف اساسی دارند.

### ۱-۳. پیشینه پژوهش

درباره خاستگاه‌های فکری و بن‌مایه‌های اصلی اندیشه‌های ابن عربی و نظریات ساموئل تیلر کالریج، با نوشته‌ها و آثار متعددی مواجه می‌شویم که در این جا، به آن دسته از نوشته‌هایی که در شکل‌گیری زمینه‌های این پژوهش مورد مذاقه قرار گرفته‌اند، اشاره‌ای می‌کنیم:

نخست کتاب **تمثیل، خیال و تأویل** از داود اسپرهم است که در فصلی از آن، بحث مفصلی درباره مفهوم خیال از منظر ابن عربی آورده است که در پژوهش پیش-رو از آن بهره گرفته‌ایم. نیز از کتاب **نقش خیال** محمودالغراب که به شکلی گویا، مفهوم خیال را مورد توصیف و واکاوی قرار داده است. درباره اندیشه‌های ساموئل تیلر کالریج نیز، کتاب **تخیل** از آل. آر. برت که به صورت اختصاصی درباره سیر تحول و تطور مقوله خیال و تخیل است و به شرح و بسط آرای کالریج می‌پردازد. همچنین **دانش‌نامه نقد ادبی از افلاتون تا امروز** از بهرام مقدادی که ذیل واژه خیال و تخیل، توضیحات بسیار مفیدی آمده که در پیش‌برد اهداف این نوشتار از آن‌ها بهره گرفتیم.

در بخش مقالات نیز، به «بررسی تطبیقی آرای ابن سینا و ساموئل کالریج درباره تمایز میان خیال و تخیل» از حسن بلخاری قهی و «نگاهی به تفاوت خیال و تخیل در فتوحات مکیه ابن عربی» از نفیسه اهل سرمدی و نصرالله حکمت که به گونه‌ای منسجم به وجوه اشتراک و افتراق این دو مفهوم در فتوحات پرداخته است، توجه داشته‌ایم؛ از این رو، با توجه به جست‌وجوهای انجام شده، تاکنون، پژوهشی که در آن به شکل اختصاصی، آرا و اندیشه‌های ابن‌عربی و ساموئل تیلر کالریج از منظر خیال و تخیل مورد تحلیل و تدقیق قرار گیرد، تدوین نشده است و شاید بتوان اثر حاضر را به عنوان نخستین مقاله در این زمینه به شمار آورد.

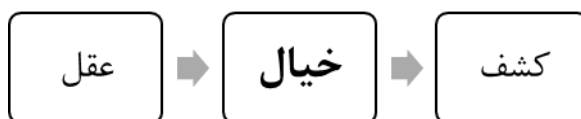
### ۲. بحث

#### ۲-۱. خیال و تخیل از دیدگاه محی‌الدین ابن عربی

یکی از موضوع‌های مهم مورد بحث علمای اسلامی، در گستره معرفت-شناسی (Epistemology) و هستی‌شناسی (Ontology)، توجه به مفهوم خیال و



تخیل است؛ چرا که یکی از اصلی ترین زمینه های پیوند قوای باطنی انسان با عالم مجردات، خیال است که «در نهایت به تبیین نحوه ادراک و دریافت فیوضات از عوالم مافوق کشیده خواهد شد... شاید بتوان ادعا کرد که ابن عربی اول کسی بود که از موجودیت خیال بلکه از تجرد خیال در عرفان نظری بحث کرده است» (اژدر و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۳۴-۱۳۵). به بیانی دیگر، در نظام فکری ابن عربی، خیال «در کنار دو واژه عقل و کشف از بنیادی ترین و محوری ترین اضلاع مثلث معرفت شناسی و هستی شناسی خاص وی به حساب می آیند. به باور وی، بعد از ادراک اولیه حسی، عقل نقطه عزیمت برای حصول شناخت است و کشف مرتبه پایانی و نقطه وصول نهایی است. در بین آن دو (عقل و کشف) خیال، مرتبه واسطه دارد. به این ترتیب آن مقدار از آگاهی و دانایی که با قوه طبیعی عقل حاصل می شود، به وساطت و میانجیگری خیال به کشف و آشکارگی می رسد» (اسپرهم، ۱۳۹۵: ۹۸)؛ از این رو، می توان نگاه ابن عربی به مقوله خیال را چنین نمایان ساخت:



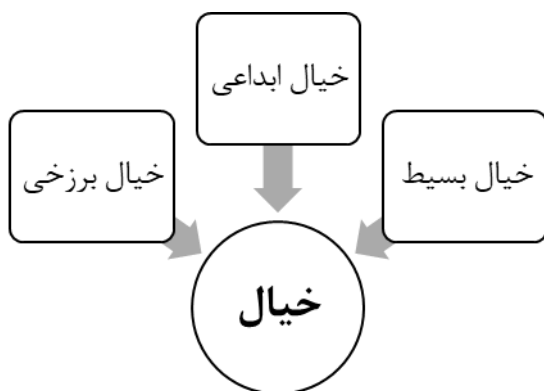
ابن عربی، خیال را «حاکم جمیع مراتب وجودی دانسته و گستره آن را آن قدر وسیع و پهناور می داند که وجود محالات نیز در آن می تواند ظاهر گردد» (محمودالغراب، ۱۳۹۵: ۸)؛ لذا، «یکی از انواع معرفت ها را معرفت خیالی می داند و بر این باور است که هر کس که مرتبه خیال را نشناسد، به طور کلی صاحب معرفت نیست و این رکن از معرفت اگر برای عارفان حاصل نگردد، ایشان از معرفت بویی نبرده اند» (همان: ۹)؛ پس با نگاهی دقیق تر به مفهوم خیال از نظرگاه محی الدین ابن عربی در خواهیم یافت که معنای منحصر به فرد خیال در نزد او، خیال برزخی است و در نگاهی کلان، در آثار ابن عربی ما با سه نوع خیال مواجه ایم که در این جا به آن ها اشاره می کنیم:

نخست خیال بسیط؛ «خیال در این قسم به معنای قاموسی و ساده به کار رفته است و منظور از آن ساده ترین کارکرد خیال است. مرتبه ای نازل از خیال که همان بازتاب صورت های حسی در ذهن است. یعنی آن چه را که قوای حسی ادراک می -

کنند، خیال آن را با قوهٔ تخیل خود نگاه می‌دارد و سپس زمانی که محسوس غایب است، صورت‌های باقی مانده در خود را می‌نمایاند. درست مانند آینه که صورت‌های مقابل خود را بی‌کم و کاست نشان می‌دهد... در این کارکرد، خیال شبیه به قوهٔ ذاکره است» (اسپره، ۱۳۹۵: ۹۹-۱۰۰).

دوم، *خیال/ابداعی*؛ «مرتبه‌ای پیچیده از کارکرد خیال ساده و بسیط، خیال ابداعی و متصرفانه است. در این مرتبه، کار خیال از بازتاب و احضار صورت‌های حسی در می‌گذرد و با تصرف در جزئیات، به ابداع و تولید صورت‌هایی می‌پردازد که در عالم واقع موجود نیستند» (همان: ۱۰۰).

سومین نوع خیال، *خیال برزخی* نام دارد. ابن عربی «در کنار آن دو نوع خیال، به قوه‌ای دیگر از جنس خیال اشاره کرده، وظیفهٔ بزرگ ادراک و شناخت را بر دوش آن می‌گذارد. وی با وضع اصطلاح خیال مثالی یا برزخی، به خیال علاوه بر بعد نفسانی، بعد فلسفی و بعد معرفتی و دینی می‌بخشد. در بعد فلسفی، خیال با کلماتی چون تجلی، تنزل وجود، خلقت و... مرتبط می‌شود و با جریان آفرینش پیوند می‌یابد... اما خیال در بعد دینی به رؤیا یا خواب پیوند می‌خورد» (همان: ۱۰۵-۱۰۶).



افزون بر این، ابن عربی در ساحت هستی‌شناسی «خیال را با دقت تمام برزخ می‌نامد. چراکه خیال دقیق‌ترین تعبیر برای بیان حد فاصل بین پدیده‌های عالم و حقایق آن‌هاست. این برزخیت هم‌زمان وضعیت دوگانه و متضادی دارد... خیال، پیوند دو سوی تمام عوالم دوگانه است... عالم حس و عالم غیر حس، عالم صورت و عالم معنی، عالم قالب و عالم محتوا، عالم مثال و عالم طبیعت، عالم رئال و عالم ایده

و... ابن عربی معتقد است تمام این عوالم دو گانه فقط با میانجی گری خیال به هم مرتبط می شوند» (همان: ۱۰۹-۱۱۱).

در ضمن این تقسیم بندی از مفهوم خیال، بایستی از پیوند معنوی اصطلاحات سه گانه با مقوله خیال نیز یاد کرد. به دیگر سخن، یکی از مفاهیم مهم دیگر در بحث خیال، مفهوم خیال نه در معنای برزخی آن، بلکه در معنای خودِ عالم خیال است که در این جا می توان سه معنی را در نظر گرفت. نخست *عالم خیال مطلق* که به برزخ بین وجود و عدم اطلاق می شود و ابن عربی از آن تحت عنوان حضرت عما یاد می کند. دوم *عالم تمثیل* که در این عالم، روحانیات و مجردات، صورت حسی می یابند و حسیات نیز به مجردات در می آیند و نهایتاً *عالم خیال مقید* که برزخ میان عقل و حس است که ملکه قوه تخیل انسانی است و نهایت آن بلوغ کامل است (نک؛ همان: ۱۲۶-۱۲۸)؛ اما نکته شایان توجه این که ابن عربی، در نظام فکری خود گاهی مفهوم خیال را مترادف با تخیل در نظر گرفته است و گاه برای آن تمایزی بارز قائل است. محض نمونه در بخشی از فتوحات، مفهوم خیال را با تخیل مترادف می داند: «و جعل سبحانه عالم التخیل و البرزخ هو تنزل المعانی فی الصور الحسیه» (ابن عربی، بی تا، ج ۱: ۳۹۵). در مقابل این دیدگاه، گاهی نیز بین هر دوی آن ها (خیال و تخیل)، تمایزی قائل است. برای مثال گاهی «خیال، حقیقت است و تخیل، مجموعه ای از حق و باطل» (اهل سمردی و حکمت، ۱۳۹۲: ۱۲)؛ در فتوحات می خوانیم که «ان الخیال حق کله و التخیل منه حق و منه باطل» (ابن عربی، بی تا، ج ۲: ۱۱۳).

تفاوت دیگری که به فراخور این جستار می توان به آن اشاره کرد، این است که «خیال، غالباً فعال است و تخیل، منفعل... [باید افزود که] پیش از ابن عربی خیال را منفعل و تخیل را فعال می دانستند؛ ولی از آن جا که در دیدگاه شیخ، خیال اهمیت به سزایی می یابد، از خزانه صرف بودن [خزانه حس مشترک] ارتقا می یابد و این رویکرد تغییر جدی می یابد. در این دیدگاه، خیال علاوه بر جنبه انفعال، خلاق و فعال هم هست» (اهل سمردی و حکمت، ۱۳۹۲: ۱۶-۱۷).

علاوه بر این، از جمله تمایزات میان خیال و تخیل این که «عرصه تخیل، تصرف در نظر است؛ ولی عرصه خیال، تصرف در منظور فیه... [برای فهم دقیق تر بحث] ابن ترکه مبدأ اعمال فرعونیان را تخیل می داند و موسی را فاقد این گونه علوم معرفی می کند.

او فعل الاهی حضرت موسی را نتیجه ارتباط با حضرت خیالی می‌داند، ولی در مورد اعمال سحره فرعون، تعبیر تخیل را به کار می‌برد. تأمل در این داستان [موسی و فرعون] می‌تواند راهگشای مهمی در تمایز میان خیال و تخیل «(همان: ۱۵) باشد.

## ۲-۲. خیال و تخیل از دیدگاه ساموئل تیلر کالریج

یکی از نظریات مهم ساموئل کالریج، درباره موضوع خیال و تخیل است که در کتاب سیره ادبی به شرح و بسط آن می‌پردازد. او اشاره می‌کند که «در سن بیست و چهار سالگی، در سال ۱۷۹۵ و ۱۷۹۶، هنگامی که صدای وردزورث را در حال خواندن شعر شنیده است، برای نخستین بار به تأمل درباب تخیل پرداخته است و این تأملات مکرر بعدتر او را بر آن داشته است چنین تصور کند که خیال و تخیل، بر خلاف نظر رایج، دو نام برای یک معنای واحد، یا حداکثر، درجه‌ای خفیف‌تر یا قوی‌تر از یک نیروی بیگانه نیستند، بلکه دو استعداد متمایز و کاملاً متفاوتند» (برت، ۱۳۸۹: ۴۶-۴۷) و در فصل پانزدهم خطوط کلی زندگی ادبی و دیدگاه‌های من می‌گوید: «هرگز هیچ انسانی شاعر بزرگی نبوده است بی‌آن که در عین حال فیلسوفی ژرف‌اندیش نباشد... می‌توان دیدگاه کالریج در باب تخیل را نظریه‌ای فلسفی به شمار آورد» (همان: ۴۵-۴۶)؛ پس با نگاهی جزئی‌تر در خواهیم یافت که کالریج «شعر استعدادی را از شعر نبوغی بر حسب خیال و تخیل، متمایز می‌سازد. در نظر او، نبوغ، نیروی آفرینش چیزی نو است و در نقطه مقابل استعداد قرار دارد. نابغه، دارای تخیل است و مستعد، (قریحه‌دار) دارای خیال. پس ذهن انسان بدون تخیل آفرینشگر، انباری بیش نیست که صرفاً از محفوظات گذشته انباشته شده است» (مقدادی، ۱۳۹۳: ۲۰۹).

علاوه بر این، نکته شایان ذکر این است که از نظر کالریج، «نوعی تقارن و توازی میان دو پدیده وجود دارد: مفهوم زنده و صاحب حیات طبیعت و تلقی ذهن به عنوان پدیده‌ای که در شناخت و معرفت دارای خلاقیت است. همچنان که خداوند جهان را آفریده و آن را از دل آشفستگی و هاویه بیرون آورد و به آن نظم و شکل داد، به همین سان ذهن انسانی می‌تواند این کار را انجام دهد، زیرا خودش نیز بر انگاره و صورت ذهن الاهی آفریده شده و حقیقتاً خلاق است» (برت، ۱۳۸۹: ۶۰).

همچنین باید افزود که «هسته اصلی و دلمشغولی عمده کالریج عبارت است از مسأله ادراک و این که چگونه ذهن انسانی جهان اشیا و پدیده ها را در خود جای می دهد و با آن مواجه می شود؛ جهانی که ذهن نیمی از آن را می آفریند و نیمی از آن را ادراک می کند... [پس] کالریج با کمک گرفتن از دو اصطلاح خیال و تخیل شروع به تمایز نهادن بین شعر استعداد و شعر نبوغ کرد. خیال فرآیندی مبتنی بر تداعی است و تخیل فرآیندی است خلاق. درست همان صورت که تخیل در عرصه ادراک، شکل و نظم را بر مواد به دست آمده از راه حواس حاکم می گرداند و تا حدی آن چه را که درک می کند می آفریند، به همین سان در عرصه هنر نیز بر روی مواد خام ناشی از تجربه کار می کند و به آن ها شکل و هیأتی تازه می دهد. برای انجام این کار تخیل باید قبل از بازآفریدن این مواد، نخست آن ها را در هم شکند و به هم بریزد، زیرا تخیل آینه نیست بلکه اصل و نیرویی خلاق است. تخیل هنری جهان تازه ای می آفریند» (همان: ۶۱-۶۲).

کالریج معتقد است خیال «در حقیقت، چیزی به جز حالتی از حافظه نیست که از قید زمان و مکان رها شده است. خیال همه مواد خود را حاضر و آماده از طریق قانون تداعی به دست می آورد... او توضیح می دهد که تخیل به معنی درست آن پدیده ای است که می توان آن را به دو صورت اولیه یا ثانویه در نظر آورد. تخیل اولیه آن استعداد و نیرویی است که میان حس و ادراک میانجی می شود. نیروی حیاتی و عامل اصلی هر نوع ادراک انسانی و تکراری است از عمل جاودانه آفرینش در من هستم لاینتاهی و بیکران که در ذهنی محدود جلوه گر می شود... کالریج سپس توضیح خود از تخیل ثانویه یا تخیل شاعرانه را بیان می کند: انعکاسی از تخیل اولیه و همزیست و همراه است با اراده آگاهانه و در عین حال، در نوع عمل با تخیل اولیه همسانی دارد و فقط از لحاظ درجه و حالت و طریقه عمل با آن متفاوت است. ذوب می کند، پراکنده و متفرق می سازد تا باز بیافریند» (همان: ۶۳-۶۴). به بیانی دیگر، «تخیل اولیه نیروی حیات و عامل مقدماتی همه ادراکات بشری است. این نیرو، قوه ای تنظیم کننده است. وسیله ای است برای تمیز چیزها از یکدیگر، به نظم آوردن آن ها، تفکیک آن ها از یکدیگر و یا ترکیب آن ها با هم، و حاصل این ها، رسیدن به ادراک است... سروکار تخیل اولیه با دنیای محسوسات سرد و بی روحی است که پیش روی مردم همواره پریشان و بی عشق قرار دارد... تخیل ثانویه، با

بازسازی این دنیا، نه تنها شعر می‌آفریند، بلکه احساس عشق، ترس و تحسین و هر احساس و ارزشی را که فراتر از دنیای مکانیکی و ماده و حسیات است، برمی‌انگیزد... تخیل اولیه بر خلاف تخیل ثانویه غیرارادی است؛ چرا که همه ما موجودات دریافت-کننده‌ای هستیم، چه بخواهیم و چه نخواهیم نمی‌توانیم بین درک حسی کردن و نکردن انتخاب کنیم و تفاوت دیگر این است که تخیل ثانویه همیشه نمی‌تواند در ایفای نقش اتحادبخشی خود موفق باشد و هر دو فرایند خلاق هستند» (مقدادی، ۱۳۹۳: ۱۶۰).



### ۲-۳. تطبیق دیدگاه‌های ابن عربی و کالریج درباره خیال و تخیل

مفهوم خیال و تخیل، یکی از مهم‌ترین موضوعات مورد بحث در آثار و نظام فکری محی‌الدین ابن عربی و آثار و نظریات ساموئل تیلر کالریج است؛ از این رو، با سیری در تفکرات و نظریات مربوط به ابن عربی و کالریج درخواهیم یافت که در یک تقسیم‌بندی اولیه، ابن عربی مفهوم خیال را به سه بخش بسیط، ابداعی و برزخی تقسیم می‌کند و در مقابل، کالریج نیز از سه کلیدواژه مهم خیال، تخیل اولیه و تخیل ثانویه سخن می‌گوید و ابداع و خلاقیت را یکی از ویژگی‌های تخیل بر می‌شمرد؛ اما آن‌چه در این بخش به آن تأکید می‌کنیم، مقایسه دیدگاه ابن عربی و کالریج درباره مفهوم خیال و تخیل است.

در نگاه ابن عربی منظور از خیال بسیط، همان کارکرد ابتدایی آن است که وظیفه یادآوری صورت‌های حسی در ذهن را دارد (نک. اسپرهم، ۱۳۹۵: ۱۰۰). برای مثال



اگر شخصی، صحنه تصادفی را دیده باشد، بعد از چند دقیقه یا چند ساعت قادر است تا همان صحنه تصادف را، عیناً، در حافظه خود یادآوری کند. با این فهم از خیال ساده یا بسیط ابن عربی، به نظر می‌رسد این تعریف و این شاخه از خیال، با مفهومی که ساموئل کارلیج از واژه خیال دارد، برابر است؛ چراکه به باور کارلیج، خیال آدمی تنها وظیفه تداعی را دارد؛ بدون هیچ دخل و تصرفی (نک. برت، ۱۳۸۹: ۶۳)؛ مانند یک ضبط صوت که چیزی را ضبط و عیناً پخش می‌کند. ابن عربی برای فهم ملموس‌تر مفهوم خیال، از مثال آینه بهره جسته است که صورت‌های مقابل خود را بی‌کم و کاست نشان می‌دهد. پیش از او نیز شیخ‌الرئیس «در توجیه و اثبات لزوم تمایز خیال و تخیل ذکر کرده بود. [ابن سینا] قوه متخیله را در غیبت تسلط حواس ظاهر و نیز در اختیار داشتن کامل قوه مصوره، قادر به انجام اموری می‌دانست که حقایقی را به همان حال که فی نفسه می‌باشند می‌بینند و یا به امثله‌ای حقایق برای آن‌ها متخیل می‌گردد. این رویت بی‌واسطه حقایق، همان قدرت آفرینش‌گری متخیله است و البته آفرینش‌گری نه بدین معنا که تخیل، چیزی را از عدم خلق کند؛ بلکه بدین معنا که در جهان محسوس، امری را آشکار و اظهار کند که در این جهان، ظهوری (و بالتبع وجودی عینی) ندارد» (بلخاری قهی، ۱۳۸۷: ۲۱)؛ پس می‌توان با توجه به تعاریف ابن عربی و کارلیج از معنی خیال، استنباط کرد که خیال از نظر کارلیج با خیال بسیط از نظر ابن عربی یکسان است. البته نکته بسیار مهم این‌که نباید نادیده گرفت که آبخور و منبع فکری هر دو شخصیت، از جمله مهم‌ترین وجوه افتراق میان آن‌ها است. ابن عربی در جایگاه یک عارف اسلامی است و کارلیج در جایگاه یک منتقد ادبی و شاعر و همواره به هنگام مقایسه، این مسأله را باید پیش چشم داشت.

در بخش دیگر تقسیم‌بندی‌ای که از مفهوم خیال در نظام فکری ابن عربی ارایه دادیم، بحث از خیال برزخی شد که وظیفه ادراک و شناخت را بر عهده دارد (نک. اسپرهم، ۱۳۹۵: ۱۰۵). در آن سوی عرصه نظریه خیال، ساموئل کارلیج از تخیل اولیه نام می‌برد که گویا رسالت آن تمیز چیزها از یکدیگر و رسیدن به ادراک و نوعی نظم بخشیدن به دنیای نابه‌سامان بیرون است (نک. مقدادی، ۱۳۹۳: ۱۶۰). اگر نیک نگرینسته شود، می‌توان گفت که آن‌چه ابن عربی از خیال برزخی نام می‌برد، با آن‌چه

کالریج از تخیل اولیه یاد می‌کند، مشابهت و برابری دیده می‌شود. هرچند ابن عربی به این شاخه از خیال، علاوه بر بعد نفسانی، بعد فلسفی و بعد معرفتی و دینی نیز می‌بخشد و آن را با مفاهیمی همچون تجلی، تنزل وجود، خلقت، تأویل، برزخ، مثال، تمثیل، خواب و رؤیا پیوند می‌زند. در آثار ابن عربی به انحاء گوناگون با این امر مواجه می‌شویم که برآمده از مشرب فکری وی است.

در نهایت، در نگاه ابن عربی، صحبت از خیال ابداعی است که همان‌طور که از نام آن برمی‌آید، مرتبه‌ای پیچیده از کارکرد خیال ساده یا بسیط است و در این مرتبه، کار خیال از بازتاب و احضار صورت‌های حسی در می‌گذرد و با تصرف در جزئیات، به ابداع و تولید صورت‌هایی می‌پردازد که در عالم واقع موجود نیستند (نک. اسپرهم، ۱۳۹۵: ۱۰۱). این نگاه و مرحله به خیال را می‌توان با تخیل ثانویه ساموئل کالریج مشابه و نزدیک دانست؛ چرا که تخیل ثانویه وظیفه بازسازی آنچه را که دریافت می‌کند، دارد (نک. برت، ۱۳۸۹: ۶۴-۶۳). البته، همان‌طور که در چند سطر بالاتر اشاره کردیم، خاستگاه نظام فکری دو شخصیت مورد نظر را همواره باید در نظر داشت که این مسأله خود یکی از برجسته‌ترین وجوه افتراق، میان ابن عربی و ساموئل کالریج در بحث خیال و تخیل است.

در نگاهی مجمل می‌توان گفت که خیال بسیط یا ساده ابن عربی برابر است با خیال ساموئل کالریج. خیال برزخی ابن عربی برابر است با تخیل اولیه و در نهایت خیال ابداعی وی، مشابه تخیل ثانویه تیلر کالریج است.

### ۳. نتیجه‌گیری

آنچه را که می‌توان به عنوان ماحصل بحث اشاره کرد، این است که در مقایسه آراء و اندیشه‌های محی‌الدین ابن عربی و ساموئل تیلر کالریج، همواره باید در نظر داشت که ضمن وجوه اشتراکی که میان نظریات و سخنان هر دو شخصیت وجود دارد، نباید از این مسأله غافل شد که ابن عربی، بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز مسلمان درباره خیال است که از این نظر پشتوانه محکم و استواری دارد. در مقابل این شخصیت، یکی از بزرگ‌ترین منتقدان و شاعران مغرب‌زمین حضور دارد که استگاه اصلی تفکرات او برآمده از شعر و هنر است و از این جهت، نمی‌توان این دو را از یک



سنخ دانست و به شمار آورد؛ از این جهت، ادراک و معرفت نسبت به مفهوم خیال و تخیل در دو قلمرو مجزا از هم نضج یافته و بایستی در خواندن و خوانش آثار هر دو شخصیت، این نگاه را فراموش نکرد.

## کتابنامه

- ۱) ابن عربی (بی تا). **الفتوحات المکیه**، ج ۱ و ۲. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۲) اژدر، علیرضا و دیگران (۱۳۹۳). «نقش خیال در مکاشفات صوری از دیدگاه محیی-الدین ابن عربی». آیین حکمت، سال ششم، شماره مسلسل ۲۲، صص ۱۳۳-۱۵۹.
- ۳) اسپرهم، داود (۱۳۹۵). **تمثیل، خیال و تأویل**. تهران: آرایان.
- ۴) اهل سרمدی، نفیسه؛ حکمت، نصرالله (۱۳۹۲). «نگاهی به تفاوت خیال و تخیل در فتوحات مکیه ابن عربی». حکمت و فلسفه، سال نهم، شماره ۱، صص ۷-۲۲.
- ۵) برت، آر. آل (۱۳۸۹). **تخیل**. ترجمه مسعود جعفری. چ چهارم. تهران: مرکز.
- ۶) بلخاری قهی، حسن (۱۳۸۷). «بررسی تطبیقی آرای ابن سینا و ساموئل کارلیج در مورد تمایز میان خیال و تخیل». اندیشه دینی، دوره ۱۰، شمارل پیاپی ۲۷، صص ۱-۲۴.
- ۷) محمودالغراب، محمود (۱۳۹۵). **نقش خیال**. ترجمه محمد فرهمند. تهران: جامی.
- ۸) مفتونی، نادیا (۱۳۸۸). «خیال مشایی، خیال اشراقی و خلاقیت». خردنامه صدرا، شماره ۵۵، صص ۳۲-۴۴.
- ۹) مقدادی، بهرام (۱۳۹۳). **دانش نامه نقد ادبی؛ از افلاتون تا به امروز**. تهران: چشمه.
- ۱۰) ولک، رنه (۱۳۸۸). **تاریخ نقد جدید، جلد دوم**. ترجمه سعید ارباب شیرانی. چ سوم. تهران: نیلوفر.

# DANESH

Quarterly Research Journal  
ISSN: 1018-1873

***President:***

**Majid Meshki**

***Editor-in-Chief:***

***Prof. Dr.M.S. Mazhar***

***Editor:***

**Dr. Elham Haddadi**

***Assistant Editor:***

**Dr. Farhad Darodgaryan**



**Address:**

**IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES  
46-A, Satellite Town, Iran Road Rawalpindi-PAKISTAN**

**Ph:0092-51- 4932248**

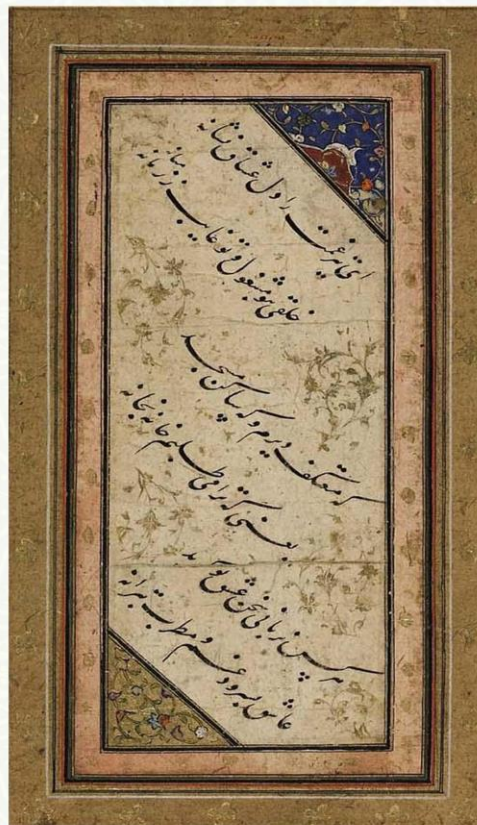
**Email: [daneshper1@yahoo.com](mailto:daneshper1@yahoo.com)**

**<https://pakdanesh.com/>**

# DANESH

QUARTERLY RESEARCH JOURNAL OF THE  
IRAN-PAKISTAN  
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

**AUTUMN AND WINTER 2024-2025  
(SERIAL NO. 158-159)**



ISSN:1018-1873

